



دانشگاه گندی شاپور

ناصر تکمیل همایون



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

از ایران چه می‌دانم؟ / ۶۰

دانشگاه گندی شاپور

علی

7/6/09

دکتر ناصر کبیر هاشمی



بسم الله الرحمن الرحيم



دانشگاه گندی شاپور

دکتر ناصر تکمیل‌همایون



دفتر پژوهش‌های فرهنگی

ISBN: 964-370-072-4

ISBN: 964-370-072-4

Name: Tahsin Hoshpar, Editor-in-Chief

University

گندی شاپور

۷۷۷۷۷۷۷۷



دفتر مرکزی: تهران، خیابان کریم خان زند، خیابان ایرانشهر شمالی، نبش کوچه یگانه، شماره ۲۱۵
 گد پستی: ۱۵۸۴۷۳۶۹۱۳
 تلفن: ۸۸۳۰۲۴۸۲، ۸۸۲۱۳۶۴، ۸۸۳۰۲۴۸۲، ۸۸۸۱۱۵۶۱، ۸۸۳۱۵۲۳۷
 صندوق پستی: ۴۶۹۱ - ۱۵۸۷۵
 پست الکترونیکی: crb@iranculturestudies.com
 تلفن واحد بازاریابی: ۸۸۳۱۵۲۴۰ نشانی در اینترنت: www.iranculturestudies.com

- تلفن‌های پخش مرکزی: ۸۸۸۴۹۴۶۲، ۲۱۷۷۶۴۷-۰۹۱۲
- مراکز اصلی پخش و فروش:
- فروشگاه مرکزی: تهران، خیابان کریم خان زند، خیابان ایرانشهر شمالی، نبش کوچه یگانه
 تلفن: ۸۸۸۴۹۴۶۱
- تهران، میدان انقلاب، خیابان ۱۲ فروردین، نبش خیابان شهید وحید نظری،
 شماره ۳۸؛ تلفن: ۶۶۴۱۷۵۳۲؛ دورنگار: ۶۶۹۵۰۱۴۶
- سراچه گفتگو، خانه هنرمندان ایران: تهران، خیابان ایرانشهر شمالی، باغ هنر؛ تلفن: ۸۸۳۱۳۲۶۹
 دورنگار: ۸۸۳۱۳۰۸۹

*** دانشگاه گندی شاپور - از ایران چه می‌دانم؟ / ۶۰ ***

- * مؤلف: دکتر ناصر تکمیل‌همایون
- * ویراستار: منصور کیایی
- * طراح قالب جلد: ایراندخت قاضی‌نژاد؛ اجرا: شهره خوری
- * عکس روی جلد: رعنا جوادئ؛ پشت جلد، بهمن جلالی
- * نمونه‌خوان: نرگس مرآت
- * حروفنگار: زینب میرعزیزی * صفحه‌آرا: سمیه تمیمی
- * لیتوگرافی: مردمک * چاپ: نیل * شمارگان: ۵۰۰۰ نسخه
- * چاپ اول، ۱۳۸۴
- همه حقوق محفوظ است. هرگونه تقلید و استفاده از این اثر به هر شکل بدون اجازه کتبی دفتر پژوهش‌های فرهنگی ممنوع است.

ISBN: 964-379-075-4

شابک: ۹۶۴-۳۷۹-۰۷۵-۴

تکمیل‌همایون، ناصر، ۱۳۱۵ -
 دانشگاه گندی شاپور / ناصر تکمیل‌همایون. — تهران: دفتر
 پژوهش‌های فرهنگی، ۱۳۸۴.
 ۱۱۲ ص.: مصور. — (از ایران چه می‌دانم؟ ۶۰)

ISBN: 964-379-075-4

فهرست‌نویسی براساس اطلاعات فیبا.
 ص.ع. به انگلیسی: Nasser Takmil Homayoun, Gondishapur University

۱. پزشکی — ایران — تاریخ. ۲. دانشگاه جندی شاپور، ۳. جندی شاپور — تاریخ. الف. عنوان.
 ۶۱۰/۹۵۵ R ۶۳۳/۲
 کتابخانه ملی ایران

۲۸۳۲۱ - ۸۴ م

یادداشت

با توجه به تحولات نوین فرهنگی در جامعه امروز، نیاز همه ایرانیان، به ویژه جوانان تیزبین و پرسشگر، به بررسی‌های جدید علمی و پربار درباره تاریخ پرفرازونشیب ایران زمین و دیانت و فرهنگ و تمدن آن، بیش از گذشته نمودار شده است. از این رو، دفتر پژوهش‌های فرهنگی با شناخت این امر و در جهت گسترش دیدگاه‌های همه‌جانبه و عمیق فرهنگی، تلاش مستمری را آغاز کرده و بر آن است تا با انتشار مجموعه از ایران چه می‌دانم؟ آگاهی‌های مهم، دقیق و سودمندی را در حوزه‌های گوناگون ایران پژوهی در دسترس همه دوستداران ایران و جوانان علاقه‌مند کشورمان قرار دهد.

امید است که این دفتر بتواند با ارایه این نوع پژوهش‌ها، ضمن ایجاد پیوندی ناگسستنی میان فرهنگ امروز و دیروز و دوری از هر گونه ذهنیت و جانبداری‌های یک‌سویه و غیرعلمی، زمینه تبادل نظر و اندیشه را میان همه دانش‌پژوهان و علاقه‌مندان این عرصه فراهم سازد و در شکوفایی حرکت‌های نوین فرهنگی و اندیشه‌پرور و ایجاد آینده‌ای بهتر برای این سرزمین، نقشی شایسته و مفید ایفا کند.

دفتر پژوهش‌های فرهنگی



مجموعه علمی

کتابخانه دیجیتال
 شماره پستی: 484377417
 تلفن: 021-84611071 ، 021-84611072 ، 021-84611073 ، 021-84611074
 آدرس: تهران، خیابان ولیعصر، پلاک 125، طبقه 1
 وبسایت: www.gagajournal.com

این فصلنامه علمی پژوهشی در زمینه‌های مختلف علمی و تخصصی در دسترس قرار می‌گیرد. هدف از انتشار این مجله، تبادل نظر و آشنایی محققان و پژوهشگران در زمینه‌های مختلف علمی است. این مجله به‌صورت فصلی منتشر می‌گردد و شامل مقالات علمی، پژوهشی و مروری می‌باشد. همچنین، این مجله به‌صورت آنلاین در دسترس قرار می‌گیرد و می‌تواند به‌عنوان یک منبع معتبر برای پژوهشگران و محققان در زمینه‌های مختلف علمی مورد استفاده قرار گیرد.

ISSN 2645-2004	این فصلنامه علمی پژوهشی در زمینه‌های مختلف علمی و تخصصی در دسترس قرار می‌گیرد.
ISSN 2645-2005	هدف از انتشار این مجله، تبادل نظر و آشنایی محققان و پژوهشگران در زمینه‌های مختلف علمی است.
ISSN 2645-2006	این مجله به‌صورت فصلی منتشر می‌گردد و شامل مقالات علمی، پژوهشی و مروری می‌باشد.
ISSN 2645-2007	همچنین، این مجله به‌صورت آنلاین در دسترس قرار می‌گیرد و می‌تواند به‌عنوان یک منبع معتبر برای پژوهشگران و محققان در زمینه‌های مختلف علمی مورد استفاده قرار گیرد.

فهرست مطالب

۹	پیش سخن
۱۳	فصل یکم. دانش پژوهی و پیشینه آموزش عالی در ایران
۱۴	۱. دانش های پزشکی
۱۷	۲. دانش های ریاضی و نجوم، تاریخ و جغرافیا
۱۸	۳. دانش های انسانی - سیاسی و آگاهی های دیوانی (حکومتی)
۲۴	۴. آموزش پدیدارهای مادی فرهنگ
۲۷	فصل دوم. شکوفایی علمی و فرهنگی عصر ساسانی
۲۸	۱. توسعه فلسفه و دانش های گوناگون
۳۲	۲. مراکزهای عالی آموزش
۳۴	۳. <u>مدرسه های یهودی و نصرانی</u>
۳۹	فصل سوم. <u>شکل گیری تاریخی شهر گندی شاپور</u>
۴۰	۱. شکست ارتش روم و <u>اسکان رومیان در خوزستان</u>
۴۳	۲. از روستای <u>نیلاوه تا گندی شاپور (کرسی خوزستان)</u>
۵۳	فصل چهارم. بنای آموزشگاه عالی در گندی شاپور
۵۶	۱. دانش پزشکی و نقش آموزشی آن
۶۱	۲. بیمارستان گندی شاپور
۶۵	۳. آموزش حکمت و فلسفه (علوم انسانی)
۶۶	۴. نهادهای علمی درون دانشگاهی
۷۱	فصل پنجم. گسترش اسلام و التقاط تمدن ها
۷۲	۱. <u>پهنه اندیشه ها و باورها</u>

پیش‌نویس

آموزش (تعلیم) به گونه یک امر اجتماعی، همه آگاهی‌ها، دانش‌ها و تجربه‌های انسانی است که از یک نسل به نسل دیگر انتقال می‌یابد. این امر با دیگر امرهای اجتماعی چون پرورش (تربیت) و پاره‌ای از تکالیف خانواده در پیوند است و در چارچوب نهادی به دوره‌های چندگانه تقسیم شده است. عمدی بودن شیوه‌های کرداری (تعلیمی، تلقینی و تقلیدی)، منظرهای نظری و اندیشه‌ای (دینی، فلسفی و ریاضی) عملی و کرداری (صنعتی، حرفه‌ای و نظامی) و تلفیقی (سیاسی - حقوقی، ادبی و هنری، و پزشکی) پدیده‌آورنده آن، در راستای زمان و شرایط ویژه جغرافیایی و نیازهای گوناگون جامعه است و دریافت مقبولیت ارزشی، در سطح عالی و تخصصی، نه تنها حافظ بسیاری از موارث علمی و تکنولوژیک جامعه گردیده، بلکه با انتقال آنها به نسل‌های بعد، در باروری فرهنگی جامعه و نشر دانش‌ها و تجربه‌ها، تکالیف ارزنده‌ای برعهده داشته است بی‌تردید گستردگی و ژرفای این نوع آموزش (عالی) در هر جامعه‌ای نشان پیشرفت و شکوهمندی فرهنگی آن است.

در آموزش عالی، کشف توانایی‌های نوجوانان و جوانان در آموختن پیشه و حرفه برای زیست شغلی و اقتصادی و نیز تعالی فکری و ذوقی آنان مورد توجه قرار دارد و آموزش‌های آغازین کودکان و متوسطه نوجوانان، آماده‌ساز دوره عالی آموزش جوانان است.

آموخته‌های پیش‌تاریخی یا سده‌های نخستین تاریخی ایرانیان در زمینه‌های معنوی و مذهبی هنری و علمی و فنی، در هماهنگی‌های اجتماعی (آداب و عادات و اخلاق) کمال‌بخشی جامعه را فراهم آورده و این امر در دوره‌های تاریخی زندگی ایرانیان نیز مشهود بوده است.

در پی گسترش فرهنگی عصر هخامنشی و گذر از دوره‌های سلوکی و اشکانی، در عصر ساسانیان، نهادهای آموزشی ایران، در سطوح چندگانه خودبالنده و شکوهمند گردید و در آموزش عالی بلندآوازی یافت. تجلی این رویداد فرهنگی بدان معنا نیست که در ایران پیش از ساسانیان نهادهای آموزش عالی و شرایط آموزندگی در سطوح بالای دانش و هنر و فن، فراهم نبوده است و به تحقیق موقعیت ویژه عصر ساسانی ریشه در گذشته‌های فرهنگی جامعه ایران داشته است، اما کمبود اسناد و مدارک دقیق، محققان را محتاط ساخته و دامنه حدس و گمان را گسترش داده است.

مرکز علمی - آموزشی گندی شاپور در دوره ساسانیان، مشهورترین جایگاه علمی (به ویژه پزشکی) و فلسفی و تبادل اندیشه و فرهنگ بوده است. برای مرکزهایی از این نوع مورخان، گاه واژه جدید «دانشگاه» را به کار برده‌اند که به یک اعتبار (= جایگاه و محل دانش، پژوهش و آموزش) درست به نظر می‌رسد، اما چون این نام جدید ترجمه «اونیورسیت»^۱ است که در کشورهای عربی به درستی آن را «الجامعه» ترجمه کرده‌اند، اندک تأمل رواست. واژه «اونیورسیت» در مغرب زمین خاصه در فرانسه پس از سال ۱۲۶۱ میلادی، جمعیت و انجمن و اتحادیه «سازمان یافته» ای از معلمان و محصلان را در بر گرفته که البته هم آنها معطوف به آموزش عالی بوده و از داشتن تعلق به دولت یا کلیسا، دوری جسته است. این سازمان‌ها اندک در برابر مدرسه‌ها و حوزه‌های دینی^۲ استقلال یافتند و با آن که تحصیل در استادیوم‌ها نیز رایگان بود و استادانش از احترامات فراوان برخوردار بودند و بنیادهایی برای محصلان آن وجود داشت و همه آنان از مزایای تحصیلی سود می‌جستند، اما هدف اصول و برنامه توسط نهاد مذهب (کلیسا) تعیین می‌شد، حال آن که اونیورسیت‌ها به

1. Université

2. Stadium

علوم و فنون و هنرها نظر داشتند و هدف و اصول و برنامه رابی ارتباط (یا با ارتباط اندک) با نهاد مذهب، کشف و تدوین می کردند. به همین دلیل مدت‌ها میان این دو نهاد فرهنگی (اونیورسیتیه و استادیوم) برخوردهایی وجود داشت تا سرانجام به اتحاد نسبی انجامید (تکمیل همایون، ۱۳۸۲، ص ۱۹۰-۱۹۱).

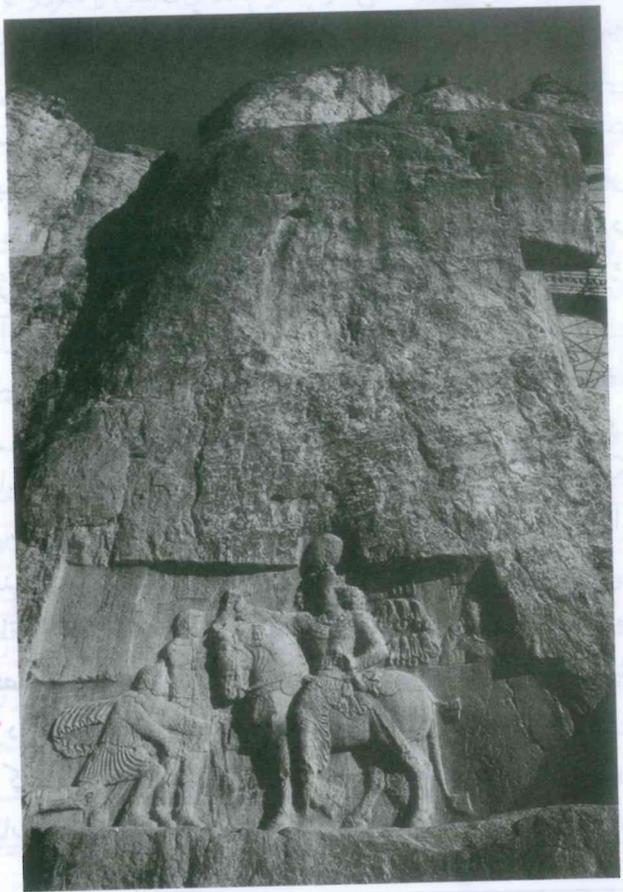
به نظر می‌رسد با این معیارها در ایران عهد ساسانیان نیز نتوان به مدرسه‌های عالی نام «دانشگاه» داد و واژه «مدرسه» نیز دارای صبغه اسلامی است؛ به همان سان که «حوزه» به احتمال با «استادیوم» قرابت بیش‌تر دارد، و بهتر است برای نهادهای آن دوره، به کار گرفته شود. واژه فرهنگستان نیز به دلایل دیگر و کاربردهای نادرست، برای واژه «آکادمی»^۱ شایسته‌تر است. با این همه، بی آن‌که دانشگاه فقط ترجمه «اونیورسیتیه» شناخته شود، در ارتباط با بار واژه‌شناختی آن (= جایگاه و محل دانش و پژوهش و آموزش) شاید کاربرد آن، تا پیدا کردن واژه درست‌تر، مناسب داشته باشد.

در تبیین این امر فرهنگی در فصل یکم دانش پژوهی و پیشینه آموزش عالی در ایران بررسی شده است. در فصل دوم شکوفایی علمی و فرهنگی عصر ساسانی مورد توجه قرار گرفته است و در فصل سوم به شکل‌گیری تاریخی شهر گندی‌شاپور پرداخته شده است. فصل چهارم به بنای آموزشگاه عالی گندی‌شاپور اختصاص یافته است و در فصل پنجم از گسترش اسلام در کل منطقه و التقاط تمدن‌ها و گسترش دانش‌های زمان سخن به میان آمده است. فصل ششم معطوف به جایگاه و منزلت آموزش در نظام ارزشی جدید است و در سخن پایانی، استنتاج پدید آمده از پژوهش عرضه شده است.

این کتاب بر پایه اسناد و مدارک موجود که البته فراوان نیست، و پاره‌ای استنباطات علمی، نزدیک به مستندات دقیق، فراهم شده است و اگر شناخت

آرامگاه دارا

محدود مرکز علمی و پزشکی گندی شاپور، جلوه‌ای از آموزش عالی در ایران باستان و نخستین سده‌های اسلامی را نشان دهد بی تردید برای شناخت بیشتر راه‌گشایی‌های علمی پدید آمده، خود می‌تواند حرکتی ثمربخش به شمار آید.



۱- پیروزی شاپور اول بر والرین. نقش رستم، در پایین آرامگاه داریوش بزرگ

فصل یکم

دانش پژوهی و پیشینه

آموزش عالی در ایران

پژوهش‌های باستانی دربارهٔ آموزش و پرورش به ویژه در سطح عالی آن قدر نیست که بتوان تحلیل دقیق علمی فراهم آورد. دستاوردهای پیش‌تاریخی بسیار اندک است و از دوره مادها نیز نمی‌توان آن‌سان که باید سخن به میان آورد.

از عصر هخامنشیان (سال‌های ۵۵۰ تا ۳۳۰ پ م) بدین سو، بیش و کم سخنانی به طور جسته و گریخته در متون گوناگون به ویژه در آثار مورخان یونانی، چون هرودت^۱ و گزنفون^۲ و استرابون^۳ دیده شده است. کودک و نوجوان ایرانی نخست از طریق آموزش و پرورش بر پایه فرهنگ قومی و ارزش‌های برین جامعه (مذهب) آمادگی‌های لازم برای زندگی فردی و اجتماعی را فرا گرفته است و در مرحله دوم شخصیت و استعداد و قابلیت ذاتی او در مسیر برخورداری از ارزش‌های جامعه سامان یافته است و آن‌گاه پس از کشف توانایی‌های او آموزش پیشه و حرفه و هنرهای گوناگون به منظور ورود به جامعه و زیست اقتصادی و اجتماعی و

1. Herodote (۴۲۰ - ۴۸۴ پ م)

2. Xenophon (۳۵۵ - ۴۳۰ پ م)

3. Strabon (۲۵ - ۵۸ پ م)

فرهنگی (آموزش عالی) تحقق پیدا کرده است. نوشتارهای مورخان یاد شده یونانی درباره آموزش عالی، بیش تر معطوف به امور نظامی و سیاسی و اقتصادی است، و نظام و سازمان آن نیز روشن به نظر نمی رسد، اما «با در نظر گرفتن کشورداری ایرانیان و مسائل حقوقی و حکومتی، زبان دانی و ارتباطات جهانی، حل و فصل مسائل مالی و اقتصادی، امور ممیزی و آماري در سراسر امپراتوری، وجود کتابخانه ها و مراکز اسناد و مدارک، بایگانی ها (آرشیوهای سلطنتی) نشر سالنامه های مورد استفاده برای مورخان خارجی و علاقه مندان ایرانی، تحریرنامه ها و مقالات، کارهای پر مسئولیت دبیری، سامان دادن به مسائل قضایی از هر نوع، داد و ستد و برقراری مبادلات بازرگانی، وجود راه ها و طرق ارتباطی در شرق و غرب کشور و برقراری مقررات امنیتی برای بازرگانان ایرانی و خارجی، برقراری نظم کشاورزی، دامپروری و انواع تولیدات اقتصادی، پیشرفته بودن امر معماری و هنرهای ساختمانی، وجود معابد و دانش های مذهبی، ترقی انواع هنرهای انسانی (تجسمی، تزینی و موسیقی) و جز این ها، همه بیانگر این واقعیت هستند که مکان هایی برای آموزش این تخصص ها، مشاغل، علوم و فنون وجود داشته است و اگر جنبه فراگیری علمی و تقلیدی آنها نیز وجه غالب به شمار آید، باز نمی توان متعلمان را در تمام بخش های یاد شده از جنبه های نظری و تعلیمی بی نیاز دانست» (تکمیل همایون، ۱۳۸۲، ص ۱۵۱).

در مورد علوم پزشکی و انواع دانش ها و فنون مربوط به آن، ستاره شناسی، دبیری، علوم دینی (کتاب مقدس اوستا) و علوم سیاسی از قول دانشمندان یاد شده، نشان هایی موجود است که به پاره ای از آنها اشاره خواهد شد.

۱. دانش های پزشکی به دلیل نیاز جامعه به تندرستی و سلامت و استمرار حیات، این امر از اهمیت بیش تری برخوردار بوده است. پزشکان به

سه گروه تقسیم شده‌اند:

– جراحان (کاردپزشکان)، کسانی که با آهن و بریدن سر و کار داشتند.
– طبیبان (گیاه‌پزشکان)، کسانی که به مداوای بیمار از طریق داروهای گیاهی مشغول بودند.

– ناصحان (روان‌پزشکان) کسانی که از طریق پند و اندرز و بیان دعا‌های مقدس و آموختن بهداشت به معالجه بیماران و جلوگیری از شیوع بیماری می‌پرداخته‌اند. در دانش پزشکی رشته‌های گوناگون مورد توجه قرار گرفته است. بر پایه همان مندرجات، پزشکان ایرانی در رشته‌های گوناگون پزشکی، مانند چشم‌پزشکی و زخم‌بندی مهارت داشتند و در دام‌پزشکی به ویژه با در نظر گرفتن اهمیت نظامی و اقتصادی دام و دام‌پروری، پیشرفت‌های شایانی به دست آورده بودند (راوندی، ۱۳۵۶، ج ۱، ص ۷۲۴-۷۲۸).

در جراحی همراه با بی‌هوش کردن بیمار، نیز پیشرفت‌هایی حاصل شده بود که واکنش‌های آن را در اساطیر ایرانی می‌توان دید. چنانکه در شاهنامه حکیم ابوالقاسم فردوسی درباره تولد رستم، جهان پهلوان ایران، پیش از دانستن قصه سزار رومی و عمل مشهور به سزارین آمده است:

بیامد یکی موبد (= پزشک) چیره دست

مر آن ماهرخ (= رودابه) را به می‌کرد مست

بکافید بی رنج پهلوی ماه

به تاید مر بچه را سررزراه

چنان بی‌گزندش برون آورید

که کس در جهان این شگفتی ندید

(فردوسی، ۱۳۴۵، ج ۱، ص ۲۲۳، ۲۲۴)

در ایران آن روزگار از پزشکان غیر ایرانی سودمندی‌های لازم حاصل می‌شد. بر پایه نوشته‌های مورخان یاد شده از جمله هرودت، کورش کبیر پس از فتح سرزمین‌های غربی ایران و مصر، تنی چند از پزشکان آن دیار را به ایران دعوت کرد. ورود کتالی از کتالان مشهور مصری به دربار ایران یکی از نشانه‌های آن است. در دوره داریوش اول اقامت دمسدس^۱ جراح ماهر کروتونی^۲ در ایران نشانه‌ای دیگر به شمار می‌رود. پزشکان مشهور یونانی دیگری هم به نام‌های آپولونیدس^۳ و کتزیاس کیندوسی^۴ و دموکوس (عهد داریوش اول) و دیگران در دوره اردشیر اول، داریوش دوم و اردشیر دوم در ایران زیسته‌اند و نام و نشان برخی از آنان در تاریخ آمده است. برای تعلیم پزشکی مرکزهای متعددی در درون و برون کشور تأسیس شده بود. داریوش اول، در شهر سائیس در کنار معبد مشهور شهر، آموزشگاهی برای علم پزشکی با کتابخانه‌ای معتبر به هزینه شخصی پدید آورد تا به تربیت پزشکان بپردازد و آنان را به ایران اعزام کند. هم‌زمان از چند آموزشگاه پزشکی دیگر مانند بُرسیپا،^۵ میلیت یا میلی توس^۶ و آرشویی یا ارخویی^۷ نام برده شده که داریوش در برپایی آنها پیشگام بوده است.

بر پایه همین سندها و روایت‌های باقی مانده از دوره هخامنشی، حوزه‌های علمی دیگری نیز در اکباتان، تخت جمشید (کتابخانه گنج‌نشت)، آذربایجان (کتابخانه شیپگان یا شیزیکان)، ری، بلخ و دیگر شهرهای ایران فعالیت داشته و مطالعه و پژوهش در طبابت، نجوم و ستاره‌شناسی را در سراسر کشور گسترش داده‌اند (تکمیل همایون، ۱۳۸۲، ص ۱۵۲-۱۵۴).

1. Democedes

2. Croton

3. Apollonides

4. Ctesias of Cinidos

5. Borsippa

6. Miletus

7. Archoe = Archoi

۲. **دانش های ریاضی و نجوم، تاریخ و جغرافیا** از عصر هخامنشی بدین سو، نشان هایی از ریاضیات و هیئت و نجوم دیده شده است. داریوش اول فزون بر علوم پزشکی و طبیعی، در دانش ستاره شناسی نیز از منجمان بزرگ دعوت کرد تا به ایران بیایند و برای پیشرفت این علم بکوشند. در میان مشهورترین منجمان آن روزگار که در ایران اقامت داشته اند، از نبوریمنو^۱ و کیدنیو^۲ منجمان کلدانی یاد شده است و گویا هر دوی آنها در محاسبات حرکات ماه و خورشید، خسوف و کسوف، تغییر تدریجی انحنای زمین و تهته جدول های دقیق نجومی دارای کشفیات معتبری هستند (تکمیل همایون، ۱۳۸۲، ص ۱۵۴). در دوره هخامنشیان، در روند توسعه دیگر علوم و همکاری های جهانی، نام دانشمندان ممتازی که از خارج به ایران زمین آمده اند در پاره ای اسناد بدین شرح آمده است:

- هکاته^۳ (اهل میله^۴) تاریخ نگار و جغرافی دان.
- کتزیاس طیب - مؤلف کتابی در باب تاریخ و جغرافیای ایران و هند (در عهد داریوش و اردشیر دوم)؛
- اسکیلان^۵ سیاح و جغرافی دان (در عهد داریوش اول در سال ۵۱۹ پ م - و به فرمان او از مصب رود سند حرکت کرد و خود را به ساحل مصر و دریای سرخ رساند)؛
- ستاسپه^۶ دریانورد و جغرافی دان (خواهرزاده داریوش اول که در عهد خشایارشا تا جبل الطارق کشتی رانده است)؛
- ارتاخایی پسر ارتایوس^۷ - سیاح و جغرافی دان (در زمان خشایارشا در

1. Naburimanu (Naburimanus)

2. Kidinus

3. Hecate

4. Milet

5. Scylax

6. Staspes

7. Artachaies - Artaios

سال‌های ۴۸۵ - ۴۶۵ پ م - ترعه‌ای در شبه جزیره اتوس^۱ حفر کرد که هردوت آن را شرح داده است؛
 - بوبارس پسر مگابازوس^۲ (همکار ارتاخالیس ایرانی) (سارتون، ۱۳۷۵، ص ۳۱۱-۳۴۸).

۳. دانش‌های انسانی-سیاسی و آگاهی‌های دیوانی (حکومتی) گزنفون

یونانی درباره آیین سیاست در ایران (پارس) و چگونگی آموزش به جوانان و آماده کردن آنان برای ورود به جماعت حاکمان و مدیران جامعه مطالبی دارد که آوردن آنها روشنگر این امر فرهنگی - اجتماعی است:

«هر فرد پارسی حق دارد فرزندان خود را به آموزشگاهی که در آن جافضیلت و عدالت و پرهیزگاری تعلیم می‌دهند، بفرستد و در واقع فرزندان همه پارسیانی که احتیاجی به کارکردن نداشته باشند، می‌توانند به این مدارس داخل شوند و کسانی که قادر نباشند ناچار باید از مزایا صرف نظر کنند.

کودکی که در مدرسه عمومی تعلیم یافته باشد، حق ورود به طبقه نوجوانان را دارد، اما آنها که این مرحله نخستین را طی نکرده باشند از پیوستن به دسته جوانان محروم می‌مانند و به همین ترتیب جوانانی که تکالیف طبقه خود را انجام داده باشند در صف سالمندان وارد می‌شوند و در احراز مقامات و تحصیل افتخارات شرکت می‌جویند. اما این دسته ابتدا بایستی همه اوقات خود را در میان نوجوانان بگذرانند و گرنه پیشرفتی نخواهند داشت. سرانجام افراد بالغی که زندگی پاک و مذهبی داشته‌اند قادرند به ردیف ارشدها وارد شوند. بعد این ارشدها هیئتی تشکیل می‌دهند که همه افراد آن مراحل فضل و دانش بهی را کاملاً طی کرده‌اند. این است راه و رسم سیاستمداری پارسیان و

1. Athos

2. Bubares Megabazos

شیوه و شعار تربیتی که خود معتقدند گوهر فضیلت را نصیب ایشان می‌سازد»

(گزنفون، ۱۳۵۰، ص ۹).

در سرزمین گسترده ایران زبان‌ها و گویش‌های گوناگونی وجود داشته است و به نظر رسیده که از دوره هخامنشیان با پدید آمدن وحدت نسبی اجتماعی و فرهنگی، زبان‌های گوناگون (سکایی، سغدی، خوارزمی، مادی و جز این‌ها) نیز به سمت ادغام و وحدت سوق داده شده‌اند و جامعه در فراگرد تاریخی یک زبان شدن (تقارب زبانی) میل کرده است.

زبان سنگ‌نبشته‌ها (زبان دولت و حکومت) و زبان نوشتارهای مذهبی (زبان اوستایی) هر دو با داشتن ریشه اجتماعی و تاریخی آریایی و زبان سهل و ساده آرامی به گونه زبان بین‌المللی (در کل منطقه آسیای غربی) و نیز زبان عیلامی، در کشور آموزش داده می‌شد. در دوره مقدونیان زبان یونانی نیز در شهرهای بزرگ و نزد جماعت‌های مرفه و وابسته به حکومت (اشراف و نجبا و شاهزادگان و گاه شاهان) بر زبان‌های پیش‌گفته افزوده شده است. در دوره اشکانیان زبان پهلوی اشکانی و در دوره ساسانیان زبان پهلوی ساسانی که ریشه در زبان فرس باستان داشتند، در سراسر ایران رواج یافته و حیات فرهنگی و آموزشی خود را تا عصر اسلام و چند سده هجری ادامه داده‌اند. آموزش پاره‌ای از زبان‌ها در خانواده‌ها به گونه «زبان مادری» بوده است، اما زبان‌هایی را نیز برای کارهای دیوانی و علمی می‌آموختند و به آن زبان‌ها نوشته‌هایی به یادگار مانده است.

لوحه‌های خشتی و مهرهای یافته شده در سیلک کاشان نخستین پدیده از این دست است. آریایی‌های مهاجر که به خط و تمدن نوشتاری آشنایی نداشتند، اندک‌اندک از همسایگان خود (آشوریان و عیلامیان) هنر نوشتن را آموختند. حمزه اصفهانی و ابن ندیم در آثار خود از خط‌های متداول در دوره ساسانی یاد کرده‌اند. حمزه اصفهانی از قول محمد مؤبد می‌نویسد:



۲. چغازنبیل، یادمان تمدن عیلام در خوزستان

«خط فارسی گوناگون است و هفت نوع دارد و گفته‌اند که ایرانیان در دوره فرمانروایی خود انواع مقاصد خویش را به هفت نوع خط می‌نوشته‌اند که نام آنها: رم دفیره، گشته دفیره، نیم گشته دفیره، فرورده دفیره، راز دفیره، دین دفیره و وسف دفیره بوده است.

رم دفیره، خط عام است. و معنی 'گشته دفیره' خط دیگرگون شده 'نیم گشته دفیره' خطی است که نیمی از آن دگرگون شده باشد؛ و معنی 'فرورده دفیره' خط فرمان و نامه است؛ و معنی 'راز دفیره' خط اسرار و ترجمه‌هاست؛ و 'دین دفیره' خط دینی است که به آن قرآن خود (اوستا) و نوشته‌های شرعی دین خود را می‌نوشتند؛ و معنی 'وسف دفیره' [مجموعه خطوطی] بود شامل لغات ملت‌هایی از رومی و قبطی و بریری و هندی و چینی و ترکی و نبطی و عربی» (۱۳۸۷ ق، ص ۶۴ و ۶۵ به نقل از خانلری، ۱۳۶۶، ص ۲۴۳).

ابن ندیم خط ((وسف دفیره)) را ((ویش دفیریه)) نوشته و می‌گوید که: «آن سیصد

و شصت و پنج حرف است که از کتاب‌های فراست و زجر (یعنی تفأل و تطیر) و خریز آب و طنین گوش و اشاره‌های چشم و ایما و چشمک و آنچه بدین ماند با آن نوشته می‌شود) و خط گشته دفیره «بیست و هشت حرف است که بدان عهدنامه‌ها و پیمان‌ها و اقطاع‌ها را می‌نوشتند و نقش مهرهای شاهان پارس و طراز جامه و فرش و سکه و دینار و درهم به این خط بود» و خط نیم گشته دفیره یا «نیم کستج» نیز به نظر ابن ندیم بیست و هشت حرف داشته و کتاب‌های پزشکی و فلسفه را به آن می‌نوشته‌اند. ابن ندیم به جای «رم دفیره» و اصطلاح «نامه دبیره» و «هام دبیره» را آورده و می‌گوید: این خطی بود که همه طبقات جز پادشاهان به کار می‌بردند و هم چنان که بر زبان می‌گذشت نوشته می‌شد و نقطه نداشت؛ و بعضی از نوشته‌های این خط به لغت سریانی قدیم - یعنی زبان مردم بابل - نوشته شده به فارسی خوانده می‌شد (هزوارش) و شماره حروف آن سی و سه بود» (۱۳۴۸، ص ۱۸-۲۱ به نقل از خانلری، ۱۳۶۶، ص ۲۴۳-۲۴۴).

ابن ندیم درباره خط «راس سهریه» که در الفهرست از آن یاد کرده، گفته است که علم منطق و فلسفه را بدان می‌نوشتند. این خط دارای بیست و چهار حرف بوده و نقطه نداشته. به عقیده خانلری شاید «راس سهریه» همان «دانش دبیره» بوده باشد (۱۳۶۶، ص ۲۴۴). به نظر می‌رسد که برای نگارش کتاب‌های درسی پزشکی و فلسفه و جز آن‌ها در جندی شاپور از این خط‌ها استفاده می‌شده است.

متن‌های یافته شده در تورفان و اسناد بایگانی نسا (به پهلوی پارسی)، نمونه‌هایی هستند که به تحقیق در مسیر آموزش فراهم شده‌اند. حکیم ابوالقاسم فردوسی در بیان اسطوره خط آموزی ایرانیان از دیوان، در شاهنامه آورده است:

کشیدندشان خسته و بسته خوار	به جان خواستند آنگهی زینهار
که ما را مکش تا یکی نو هنر	بیاموزی از ماکت آید به بر
کی نامور دادشان زینهار	بدان تا نهانی کنند آشکار
چو آزادشان شد سر از بند او	بجستند ناچار پیوند او
نبشتن به خسرو بیاموختند	دلش را به دانش برافروختند

نیشتن یکی نه که نزدیک سی
 چه رومی چه تازی و چه پارسی
 چو هندی و چینی و چه پهلوی
 نگاریدن آن کجا بشنوی
 (فردوسی، ۱۳۴۵، ج ۱، ص ۲۲)

بی تردید آموختن زبان برای علاقه‌مندان در درسگاه‌های ویژه انجام شده است و نوشتارها بر کاغذ و پاپيروس و الواح گوناگون صورت یافته و اندوخته‌های علمی و فرهنگی ایرانیان بدین صورت نگهداری شده است و به زبان رودکی سمرقندی:

مردمان بخرد اندر هر زمان
 راه دانش را به هر گونه زبان
 گرد کردند و گرامی داشتند
 یا به سنگ اندر همی بنگاشتند
 از نوشته‌های بازمانده عصر ساسانی، فهرست‌های زیاد و گوناگون تهیه شده و گاه محققان نوشته‌های نو یافته‌ای نیز بر آنها افزوده‌اند. با استفاده از پژوهش‌های معتبر پهلوی‌شناسان از آن میان آثار وست^۱ بر پایه تتبعات ادوارد براون و ملک‌الشعراى بهار می‌توان جدول زیر را ارائه داد:

نوع کتاب و رساله	تعداد کتاب و رساله	تعداد واژه‌ها
ترجمه متون اوستا	۲۷	۱۴۱,۰۰۰
نوشتارهای مذهبی	۵۵	۴۴۶,۰۰۰
نوشتارهای غیر مذهبی	۱۱	۴۱,۰۰۰
جمع	۹۳	۶۲۸,۰۰۰

(ادوارد براون، ۱۳۵۶، ص ۱۵۸ - ۱۶۷؛ ملک‌الشعراى بهار، ۱۳۴۷، ص سیزده تا نوزده).

دبیری نیز از مشاغل عمده دیوانی بود که با آموزش و کار در دیوان‌خانه‌های دولتی فرا گرفته می‌شد در عصر ساسانی با رونق اقتصادی و

سیاسی و گسترش امور نوشتاری، این منزلت پیشرفت و اهمیت خاصی پیدا کرد و دبیران، منشیان خوش خط و نویسندگان ماهر و چابک و زبان‌دان و امین دستگاه‌های حکومتی و سلطنتی بوده‌اند و به زبان فردوسی:

خردمند باید که باشد دبیر همان بردبار و سخن‌یادگیر
هشیدار و سازنده پادشا زبان خامش از بر به تن پارسا
شکیبا و با دانش و راستگوی وفادار و پاکیزه و تازه‌گوی
چو با این هنرها شود نزد شاه نباشد نشستن مگر پیشگاه

(فردوسی، ۱۳۴۵، ج ۸، ص ۲۳۹۸)

دبیران را سرکرده‌ای بوده است به نام دبیرد که در حد رئیس دیوان رسایل عصرهای اسلامی و مقام منشی‌الممالک دوران جدید و معاصر تاریخ ایران



۳. نمونه‌ای از گل نوشته‌های میخی

بوده است وی بر امور دبیرخانه و بایگانی سلطنتی و کتابخانه شاهی نظارت کامل داشته است.

۴. آموزش پدیدارهای مادی فرهنگ

پدیدارهای مادی فرهنگ، تمام آثار دست ساخته انسان را در بر گرفته است که بر پایه احساس ذوق و سلیقه و سبک‌های گوناگون قومی و جغرافیایی و ملی و نیز مواد و مصالح پذیرا شکل یافته‌اند.

ایجاد سکونت‌گاه‌ها و نحوه معماری آنها و تحولات هنری هر یک در تمام زمینه‌های فنی و کاربردی نوع خاصی از آموزش (پنهان‌آموزی‌های مبتنی بر رمز و تلقینات سینه به سینه) را ایجاب کرده است.

ظهور حرفه‌ها و صنعت‌های گوناگون (دست بافت‌ها و دست ساخت‌ها) در جامعه و پدید آمدن انواع آثار هنری، ذوقی، معاشی، مصرفی و دفاعی و شیوه‌های آموزش هر یک از آنها بر پایه اسطوره‌ها و واقعیت‌ها فصل چشم‌گیری از تاریخ علوم و فنون را به خود اختصاص داده و هماهنگی آنها را با یکدیگر (علم و تکنولوژی) به کمک شناخت در آورده و مجموعه آنها را در تحول هماهنگ و پیوند یافته با دیانت و فرهنگ تبیین کرده است (تکمیل همایون، ۱۳۸۲، ص ۱۰۸ - ۱۳۳).

آگاهی‌های ابتدایی از آموزش عالی در ایران، از دوره هخامنشیان بدین سو، اندک اندک در پاره‌ای منابع به ویژه کتاب‌هایی که یونانیان فراهم آورده‌اند، به چشم خورده است. در مورد دانش‌های مادی و ملموس و فنون کشاورزی و معماری و پاره‌ای هنرهای انسانی این امر چشم‌گیرتر است و در دانش پزشکی شاید به دلیل نیازهای زیستی نشان‌های بیش‌تری مورد توجه قرار دارد. انواع این آگاهی‌ها و معارف به گونه‌هایی تعلیم

داده شده و قدرت‌های حکومتی و برخی از شاهان و حکومتگران در ترویج آن کوشش‌هایی نشان داده‌اند. ریاضیات و نجوم و شناخت زمین (راه‌ها، کوه‌ها، دریاها و...) و جغرافیا، و نیز سرگذشت‌های قومی و مذهبی (تاریخ) و دانش‌های حکومتی (دبیری، زبان‌دانی و نگارش) همانند پدیدارهای مادی فرهنگ مورد توجه بوده و در سیر تحولات تاریخی و برخوردهای جهانی حیات فرهنگی خود را به دوره‌های جدیدتر تاریخ باستانی ایران رسانده است.



۴. دینار طلا، اردشیر بابکان



۵. نگاره‌ای از اردشیر دوم در حال دریافت دیهیم شاهی از اهورامزدا، در کرمانشاه، طاق بستان

مورد توجه قرار دارد. این نگاره که در طاق بستان کرمانشاه به کوهنماهای تعلیم

فصل دوم

شکوفایی علمی و فرهنگی عصر ساسانی

تمدن با عظمت عصر هخامنشی همانند بسیاری از تمدن‌ها، در پی برخورداری‌های مادی و خوشگذرانی و تن‌پروری صاحبان قدرت و فرمانروایان بی‌خیال و دور ماندن از مجموعه پویای فرهنگی جامعه، توانمندی‌های لازم زیست ماندگار را از دست داد و با یورش یونانیان به سرکردگی اسکندر مقدونی در سال ۳۳۱ قبل از میلاد فرو ریخته شد و مدت هشتاد سال سلسله غیرایرانی سلوکی^۱ به‌طور مستقیم در سراسر ایران زمین و دویست سال بر بخش‌هایی از آن چیرگی یافت.

در این دوره تاریخی با آن‌که فرهنگ هلنیستی^۲ در پاره‌ای از شهرهای بزرگ ایران به ویژه در گروه‌های مرفه و خاندان‌های حکومتی موثر واقع شد، اما در بطن جامعه، ایرانیان با فرهنگ و آیین‌ها و باورهای تاریخی زندگی خود را استمرار دادند و با قیام‌ها و سرپیچی‌های مستمر سرانجام در سال ۱۲۹ قبل از میلاد (نبردهای فرهاد علیه آنتیوکوس^۳)، بساط فرمانروایی یونانیان را از سراسر ایران زمین برچیدند و در نظام ملوک‌الطوایفی اشکانیان مدت ۲۷۰ سال حیات تازه‌ای را در جامعه بزرگ ایرانی پدید آوردند.

1. Seleucides

2. Helenisme

3. Antiochos

در این زمان طولانی یورش‌های هیاطله (هفتالیت‌ها^۱)، هون‌ها^۲، سکاها و دیگر اقوام بیابانگرد آسیایی از شمال بر ایران، و نیز استمرار جنگ‌های تاریخی ایران و روم و نفوذ ادیان و مذاهب (یهودی، مسیحیت نسطوری و بودایی) و باورهای التقاطی گوناگون (مانوی و مزدکی)، وحدت و یگانگی اجتماعی و سیاسی و فرهنگی ایرانیان را آسیب رسانده است و جامعه برای بقای خود، نوعی حکومت متمرکز و نیرومند را طلب کرده تا بر پایه باورهای ایمانی و اعتقادی بتواند در برابر آسیب‌های موجود پایداری نشان دهد. پادشاهی ساسانیان در همین پیوند جامعه‌ساخته دینی - سیاسی شکل گرفت و فرمانروایی اردشیر بابکان (۲۲۶ - ۲۴۱ م) بیانگر واقعی آن به شمار آمده است.

۱. توسعه فلسفه و دانش‌های گوناگون از تاج‌گذاری اردشیر بابکان (هیربدزاده معبد آناهیتا در فارس) تا تسخیر مداین توسط تازیان، در سال ۶۳۷ میلادی، بیش از چهار سده ساسانیان بر ایران پادشاهی داشتند در این دوران ایران نه تنها به لحاظ سیاسی و حکومتی بلندآوازی یافت، بلکه ایرانیان در پهنه فرهنگ و علم و فلسفه و اندیشه (دینی و غیردینی) از تحولات عمیقی برخوردار شدند و با علاقه‌مندی برای کسب دانش‌های مذهبی آماده گشتند و فرزندان شاهان و شاهزادگان و خاندان هفت‌گانه در رشته‌های علوم سیاسی و کشورداری و مسایل نظامی و جنگی به پژوهش پرداختند و فرزندان دیگر بزرگ‌زادگان و اشراف و درباریان، هم‌چنین استادان، شهربانان، مرزبانان و دبیران برجسته و امیران ارتش نیز کمابیش در همین رده متعلمان علوم سیاسی و نظامی قرار داشتند. اما فرزندان

1. Hephtalits

2. Huns

کارمندان، بازرگانان، پیشه‌وران، صنعتگران و کشاورزان هم‌چنان به دنبال مشاغل خانوادگی و منزل و صنایع پدری رفتند و بدیهی است در این مورد آموزش‌های لازم اداری، اقتصادی، بازرگانی، صنعتی و کشاورزی را به دست آوردند و تعداد اندکی از آنان به حوزه آموزش‌های عالی به معنای خاصی نیز راه یافتند (حکمت، ۱۳۵۰، ص ۳۷۵ - ۳۷۷).

در دوره‌های پیش از ساسانی، بیش‌تر دانش‌ها و آموزش‌ها از طریق روایت‌های شفاهی از یک نسل به نسل دیگر انتقال یافته است، اما در این عصر با تحولاتی که پیش آمد، خط و آموزش‌های نوشتاری گسترش یافت و دانش‌های یونانی و رومی از یک سو، و هندی و چینی از سوی دیگر در ایران جایگاه فرهنگی یافتند؛ و تالیف‌ها و ترجمه‌ها در دانش‌های پزشکی و فلسفی و نجومی و اخلاقی (اندرزنامه‌ها) زواج پیدا کردند. در مسیر جنگ‌های ایران و روم، اندیشه‌های یونانی و رومی (ترجمه افلاطون و نوافلاطونیان و فلسفه ارسطویی) از یک سو و باورهای بودایی (ترجمه متزهایی از سانسکریت) و بعضی آثار فرهنگی چین از سوی دیگر (هم‌زمان با پیدایش تفکرات التقاطی مانویت و جنبش فرهنگی - سیاسی مزدک بامدادان) دارای ویژگی‌هایی است که با شناخت آنها می‌توان جایگاه نهادهای آموزش جدید را به درستی بازمی‌یابی کرد.

گسترده‌گی فلسفه یونانی و کارایی هیئت و نجوم جدید، مؤسسات آموزشی ویژه‌ای را طلب می‌کرد و ایران به عنوان مرکز جهان آن روزگار عهده‌دار حفظ فرهنگ و تمدن بشری و تبادل و نقل و انتقال آن گردیده بود و از این رو با تشویق‌های گوناگون شاهان استفاده از استادان ایرانی و برخوردارگی از تعالیم استادان خارجی از هر قوم و منطقه (فیلسوفان و دانشمندان رانده شده یونانی و رومی)، نهادهایی را در آموزش عالی در زمینه‌های مختلف علمی و هنری و ادبی به وجود آورد.

شکوفایی

در مورد انوشیروان و دانش‌اندوزی او سخنان بسیار در آثار ایرانی و عربی و غیر آنها می‌توان یافت. یکی از مورخان معروف یونانی به نام آگانیاس با آن‌که نسبت به انوشیروان عناد داشته است، اما در تعجب بوده که وی با «آن همه گرفتاری‌ها و اشتغالات سیاسی و نظامی» چگونه به «علوم و معارف یونان» توجه داشته است وی می‌نویسد: «او از دوستانان آثار ارسطو و افلاطون بود و از اورانیوس^۱ طیب و فیلسوف سوری‌ای فلسفه آموخت» (صفا، ۱۳۳۶، ص ۲۳).

همین پادشاه به قول مورخان

«عده‌ای از علما و فلاسفه را از اطراف و اکناف کشورها از هندی‌ها و یونانی‌ها و سریانی‌ها به ایران جلب کرد و آنان را به نقل و ترجمه کتب علمی و ادبی و نشر علوم و آداب و ادار ساخت و نیز عده‌ای از دانشمندان ایرانی را به ممالک دیگر گسیل داشت و کتاب‌های مفید را به توسط آنان به ایران وارد کرد و آنها را به فارسی پهلوی ترجمه و نشر نمود، چنان‌که برزویه طیب را برای آوردن کلیله و دمنه و چند کتاب علمی و ادبی دیگر به هندوستان روانه ساخت و قسمتی از کتب هندی سانسکریت از آن زبان به فارسی پهلوی نقل و ترجمه شد» (همایی، ۱۳۴۰، ص ۱۴۶-۱۴۷).

انوشیروان به مطالعه و تحقیق و اشتغال به کتب علمی و شرکت در مباحثات و مناظرات علمی و فلسفی آن قدر اظهار علاقه نشان داده است که حکما و دانشمندان یونانی وی را «از شاگردان افلاطون تصور می‌کردند» (همایی، ۱۳۴۰، ص ۱۴۶-۱۴۷).

تساهل علمی و اعتقادی ایرانیان و حکومت آن روزگار در ایران به اندازه‌ای بود که تحمل چشم‌گیری را در تاریخ آن زمان پدید آورد. در همان روزگاران

اسقف قسطنطنیه به نام نسطوریوس^۱ معتقد بود، مسیح دارای دو جنبه الهی و انسانی است که اولی لاهوتی و دومی ناسوتی است و با هم متحد و ممزوج نمی شوند. این مسئله و برخی دیگر از کوشش‌های او در وقت دادن دیانت با دانش و فلسفه، امپراتور روم و اسقفان وابسته را خوش نیامد و به دنبال تصمیم‌های شورای افسوس^۲ در سال ۴۳۱ میلادی او و دیگر طرفدارانش محکوم به اخراج از روم شرقی شدند. هفت تن دانشمند رانده شده عبارت بودند:

دمسکیوس^۳ سوریایی (دمشق)

سیمپلیکیوس^۴ کیلیایی (کیلکیه)

پولامیوس^۵ فروگی (فریگیه)

پریسکیانوس^۶ لودی (لیدیه)

هرمیاس^۷ فنیقی (فنیقیه)

دیوجانی^۸ فنیقی (فنیقیه)

ایسیدورس^۹ غزی (غزه) (کریستن سن، ۱۳۴۵، ص ۴۵۰؛ اولیری، ۱۳۴۲، ص ۴۷).

پیش‌تر یادآوری شده بود که قبل از پادشاهی ساسانیان در ایران مرکزهای علمی و آموزشگاه‌های عالی وجود داشته است و بی تردید این امر یکباره در دوره ساسانیان رونق نیافته است. مرکزهایی فرهنگی در هگمتانه (همدان) و شیزگان (نزدیک مراغه) از شهرت ویژه‌ای برخوردار بوده‌اند. هنگامی که اسکندر مقدونی به کتابخانه‌ها و گنجینه‌های علمی ایران دست یافت، مهم‌ترین آثار را به اسکندریه مصر فرستاد و در آنجا نوشتارهای ایرانی

1. Nestorius

2. Efisos

3. Damaskios

4. Simplicios

5. Pulamios

6. Priskianos

7. Hermias

8. Diogene

9. Isidoros

طعمه حریق گردید (ابن الندیم، ۱۳۶۶، ص ۳۳۷-۴۳۶).

همو افزوده است

«پس از آنکه از نسخه برداری های مورد نیازش فراغت یافت، آنچه به خط فارسی که به آن کشتج می گفتند، در آنجا بود به آتش انداخته، خواسته های خود را از علم نجوم و طب و طبایع گرفته و با آن کتابها و سایر چیزهایی که از علوم، و اموال و گنجینه ها و علما به دست آورده بود به مصر روانه داشت» (ابن الندیم، ۱۳۶۶، ص ۴۳۶).

مورخان دیگر عرب نیز چون ابوالفداء و دیگران به علاقه مندی شاهان ساسانی به جمع آوری کتب و ترجمه آنها به زبان عربی اشاره کرده اند. جرجی ژیدان مورخ معروف مسیحی عرب درباره شاپور نوشته است که وی «عده ای را از ایران به یونان فرستاد تا کتاب های علمی و فلسفی را از یونانی به فارسی انتقال دهند، این کتابها در شهر گندی شاپور جمع آوری شد و مردم ایران آن را استنساخ کرده مورد استفاده قرار دادند» (۱۳۵۶، ص ۵۴۶). همو درباره انوشیروان آورده است که وی فیلسوفان رانده شده روم را «گرامی داشت و از آنان خواست که پاره ای مطالب فلسفی را به صورت کتاب درآورند و یا از رومی به فارسی ترجمه نمایند. آنان منطق و طب را به فارسی ترجمه کردند و کتاب هایی نیز از آن دو موضوع تألیف نمودند. انوشیروان آن کتابها را مطالعه کرد و مردم را به مطالعه آن ترغیب کرد» (۱۳۵۶، ص ۴۷-۵۴۶).

در عصر ساسانیان با روش های علمی و تشکیلاتی منظم تر و نیز با برخورداری بیش تر از نظام های دیگر مدرسه های جهان، آموزشگاه های عالی دینی و غیر دینی توسط شاهان و موبدان پدید آمد که در سده های بعد همان آموزشگاهها مورد اقتباس مدنیت های دیگر از جمله تمدن اسلامی قرار گرفته است.

۲. مراکزهای عالی آموزش آموزشگاه های عصر ساسانی که پاره ای

از آنها ریشه در تمدن هخامنشی داشتند در منطقه‌های همدان، سارد، سمرقند، بلخ، مرو، فرغانه، سیستان، فارس، ری، تیسفون (مدائن)، آذربایجان، و نیز ریواردشیر وجود داشتند. در مورد ریواردشیر استاد ذیح‌الله صفا نوشته است:

«از جمله مراکز مهم تعلیمات عالیه در دوره ساسانیان یکی شهر ریواردشیر (یا بیت اردشیر در زبان سریانی) یا ریشهر از قصبات ناحیه اَرْجان که معنای بیت اردشیری معروف به معنای ایرانی^۱ در آن ریاست داشت. وی از طرفداران معروف مذهب نسطوری و اهل شیراز بوده و ترجمه‌هایی از سریانی به پهلوی داشته و اشعاری نیز برای اجرای مراسم دینی در کلیسا سروده بوده و از تألیفات او در بلاد دوردست حتی در هندوستان شهرت داشت. به سبب وجود این مرد دانشمند که مانند همه نسطوریان توجّه تامّ به فلسفه ارسطو داشت. تعلیم علوم یونانی در حوزه علمی ریواردشیر رواج یافت و به همین سبب است که در روایات مولفان اسلامی راجع به اهمیت علمی ریواردشیر (ریشهر) مطالبی می‌یابیم از آن جمله در روایات یاقوت در معجم البلدان که می‌گوید در آنجا عده‌ای دانشمندان گرد آمده بودند و با خطی به نام کستج (گشتک) مطالبی در طب، نجوم و علوم غریبه تدوین می‌کردند» (صفا، ۱۳۶۳، ص ۴).

در مرکزهای یاد شده رشته‌های پزشکی، داروسازی، گاه‌شماری، نجوم، زیج‌شناسی، مهندسی، ارتباطات، معماری، ساختمان، جغرافیا، دریانوردی و بسیاری از رشته‌های علوم انسانی و مذهبی و حقوقی آن روزگار تعلیم داده می‌شد. پیگولوسکایا در مورد یکی از همین حوزه‌های علمی نوشته است:

«اتوریاتکان از روزگاران دراز مرکز دینی بود. در عهد پارتیان ستایش آنهایتا و پرستش آتش در ارمنستان رایج و معمول بود. پیش از هجوم تازیان به ایران شیز

1. Maana de Perse

در سراسر کشور از اهمیت فراوان برخوردار بود. در این سرزمین به ویژه ناحیه گنک و کنار آتشکده مشهور آتورگشنسب (آذرگشنسب) مدرسه‌ای برای تعلیم تربیت مغان وجود داشت. این جا پرورشگاه همه مغان بود و سرورش ^۱ مغان نام داشت. این جایی بود که مغان از سراسر کشور در آن گرد می‌آمدند تا دعاهای زرتشت فرزندان سفیدتهامان ^۲ (اسپیتهمان) را بیاموزند» (۱۳۶۷، ص ۴۷۱).

فزون بر این مدرسه‌ها و چند مرکز آموزشی دیگر، به طور خاص دانشگاه گندی شاپور، مورد توجه است که در پیوند با آموزشگاه‌های عالی دیگر از آن با تفصیل بیش تر سخن به میان خواهد آمد.

۳. مدرسه‌های یهودی و نصرانی

حوزه یهودیان پس از ویران شدن بیت المقدس توسط نبوکدنصر و به اسارت در آمدن یهودیان، در سال ۵۳۸ پیش از میلاد، کورش کبیر منطقه میان رودان (بین النهرین) و سواحل شرقی دریای مدیترانه را تسخیر کرد و یهودیان را آزاد ساخت و گروهی از آنان ایران را موطن خود قرار دادند و از آن هنگام به صورت اقلیتی مذهبی و قومی در جامعه ایران زندگی خود را آغاز کردند.

به تحقیق در آن روزگاران و پس از آن، یهودیان ساکن ایران برای خود معابد و کنیسه (بیت کنست) ^۳ و مدارس (بیت مدرش) ^۴ گوناگون بر پا داشته‌اند و برای آموزش دادن به فرزندان خود و نیز آماده‌سازی هم‌کیشان در حفظ آیین و باورهای سنتی، اندک اندک آموزشگاه‌های عالی تأسیس کردند و در زمینه‌های گوناگون تحلیلی (هلاخا) ^۵ و افسانه‌ای (هاگدا) ^۶ و انواع

1. Sorush

4. بیت میدرش6. Hagada הגדה

2. Sfidtahaman

5. Halakha הלכה3. בית הכנסת

مسائل کلامی و قهقی و تفسیری تورات و تلمود کوشش‌های بسیار از خود نشان دادند.

در مدرسه‌های یهودی که به آن «یشیوا»^۱ می‌گویند اندیشه‌های ایرانی (زرتشتی) و بابلی اثر گذاشت به همان سان که اندیشه‌های یهودی در باورهای منطقه مؤثر واقع شده است و در آموزش‌های اسلامی («اسرایلیات») نقش زیادی داشته است. مرکزهای یهود در ایران افزون بر ارشاد و هدایت قومی، برای آموزشگاه‌های مسیحیان نیز به عنوان پایگاه فرهنگی کتاب مقدس (عهد عتیق) در آمده بود. یشیواهای یهودی در ایران در مناطق خوارزم، خراسان، مازندران، دماوند، اصفهان و پاره‌ای اماکن دیگر وجود داشته است که آگاهی زیادی از آنها در دسترس نیست اما یشیوای شهر سورا^۲ که در سال ۲۱۹ میلادی تأسیس شده بود، هشت قرن حیات فرهنگی داشته و راب راشی (تدوینگر تلمود بابلی) یکی از رؤسای آن بوده است. یشیوای شهر فارس تا سال ۳۷۵ میلادی به ریاست پاپا برحنان تداوم داشته است. یشیواهای دیگر چون نهاردا^۳، شکان‌زیب^۴، پومبدیتا^۵، ماهوزا^۶، بابل، آپامه^۷، نصیبین^۸، فیروز شاپور، مشهورترین یشیواهای ایران به شمار رفته‌اند. مدرسه‌های عالی یهودیان با دولت رابطه نداشته و از کمک‌های دولتی نیز بی‌بهره بودند محصلان و تلامیذ یشیواها که مقدمات زبان عبری و مسایل مذهبی را از پیش فرا گرفته بودند به تکمیل دانش‌های مدرسی (معقول و منقول) می‌پرداختند و گاه در مدرسه‌ها خوابگاه داشتند و در زمان‌های فراغت به کار و زراعت می‌پرداختند.

1. Yeshiva

2. Soura

3. Nehardea

4. Shekanzib

5. Pumbedita

6. Mahoza

7. Appame

8. Nasibin

هر یشیوا دارای یک رئیس بود که از طرف علمای بزرگ یهود انتخاب می شد و گاه رقابت هایی را به وجود می آورد. چندین استاد در زمینه های گوناگون تدریس می کردند و پاره ای از آنان دارای دستیار نیز بودند و گاه در همان محل به قضاوت نیز می پرداختند. طلاب پس از چند سال تحصیل به مرحله گمران^۱ (فارغ التحصیلی) می رسیدند و پس از چند سال کار و ارشاد به مقام راب شدن^۲ ارتقا می یافتند.

در این مدرسه ها فزون بر درس های دینی (زبان عبری، الهیات و خداشناسی کلامی، عرفان و فقه و اصول) علوم طبیعی، ریاضی، طب، نجوم و تنجیم، تاریخ و فرهنگ عامه و پاره ای خرافات و جادوگری نیز آموزش داده می شد (تکمیل همایون، ۱۳۸۲، ص ۱۷۶ - ۱۸۵).

آموزشگاه های نصرانی از آغاز جنگ های ایران و روم، بخشی از غرب ایران بارها توسط ارتش دو کشور تسخیر و دست به دست می شد و همین رویدادها اوضاع علمی و فلسفی و دینی منطقه را دگرگون می ساخت و موجد پدید آمدن آموزشگاه هایی می گردید که هر یک دارای ویژگی مذهبی و عقیدتی و قومی بودند.

آموزشگاه دافنه، نخستین مدرسه ای بود که از سده یکم میلادی حیات علمی خود را تا سده پنجم استمرار داده و در این مدت با مرکز علمی و فلسفی اسکندریه در ارتباط بوده است.

آموزشگاه انتاکیه، در سال ۲۷۰ میلادی از ترکیب دو مدرسه اسکندریه و دافنه پدید آمد و تا قرن ششم پیش و کم پابرجا بوده است.

آموزشگاه نصیین، از سال ۳۱۰ میلادی نامبردار شد و همواره مورد توجه ایرانیان و حاکمان ایرانی منطقه بوده است.

1. Gamran **گمران**

2. Rabbanut

آموزشگاه ایرانیان^۱، در شهر ادسا^۲ توسط قدیس افرایم رهاوی^۳ تأسیس شد. از سال ۴۳۱ میلادی رو به ضعف نهاد و به دستور زنون امپراتور روم به بهانه نسطوری‌گری تعطیل شد. و هر اندازه اسقفان ایرانی از آن میان مطران شهر نصیبین برسوما^۴ و نرسی^۵ تلاش کردند تا فعالیت این آموزشگاه تداوم یابد، اما توفیق پیدا نکردند.

فزون بر این چهار آموزشگاه دارالعلم‌های دیگری در آمد (دیاریکر)، قنسرین و سلوکیه (تیسفون) وجود داشتند که به نام «اسکول» کوشش‌های علمی داشتند و فارغ‌التحصیلان آن با عنوان «اسکولایین» شهرت یافته‌اند (کریستن سن، ۱۳۴۵، ص ۴۲۷).

آموزشگاه‌های یادشده بر روی هم مورد توجه حاکمان ایرانی و رومی بودند. اختلاف مذهبی نسطوری‌ها (دیوفیزیت‌ها)^۶ در برابر مسیحیت سنتی روم (مونوفیزیت‌ها)^۷ در منطقه و به مرور در سرزمین‌های دورتر (سند و خوارزم) گاه در سرنوشت این آموزشگاه‌ها اثر می‌گذاشت و به مرور افلاطونی یا ارسطویی بودن اندیشه گران و جاذب بودن منطق و فلسفه‌های آنان (تعلیم گرفتن انوشیروان کتاب منطق ارسطو را از پولس ایرانی) در اندیشه ایرانیان نیز دگرگونی‌هایی پدید می‌آورد (صفا، ۱۳۳۶، ص ۱۹).

در آموزشگاه‌های یاد شده دانش‌های دینی، فلسفی و علمی در یک نظام دقیق تدریس می‌شد و قوانین و مقررات سختی در آنها اجرا می‌گردید؛ به طوری که هر طالب علمی نمی‌توانست به راحتی دوره‌های تحصیل (سه‌ساله) را به پایان برساند. این آموزشگاه‌ها تا روزگار حاکمیت اسلام و

1. Ecole des Perses 2. Edesse 3. Ephram D'edesse
 4. Bersama 5. Nerses 6. Dyophysites
 7. Monophysites

عصر عباسی در سراسر منطقه غربی ایران پایدار ماند.

با آن که پس از سقوط حکومت هخامنشی و گسترش سلطه اسکندر و جانشینان او (سلوکیان) فرهنگ و تمدن یونانی اثراتی از خود در جامعه بزرگ ایران باقی گذاشت، اما به اندازه اثربخشی فرهنگ و تمدن ایران بر یونانیان تسخیرکننده و فاتح نبود و در تمامی مدت سلطه یونانیان دست نشاندهگان آنان بر ایران زمین، حرکت‌های فرهنگی و خودیابی ملی در سراسر کشور مشهود بود؛ و پیروزی فرهاد بر آنتیوکوس، به نوعی زنده شدن فرهنگی بود که نزدیک به دو سده، زیر استیلای قدرت‌های سیاسی بیگانه قرار داشت.

در دوره اشکانیان ایران در مسیر یورش‌های شرقی کشور و رومیان قرار داشت و در آن دوران، جامعه با تعدد ادیان و مذاهب و باورهای التقاطی و نظام ملوک الطوائف بر روی هم وضعی را پدید آورد، که جامعه به نوعی وحدت و همدلی و یگانگی تمایل یابد و فرمانروایی اردشیر بابکان پاسخ به این خواسته اجتماعی - تاریخی بود. در دوره حکومت ساسانیان ایران بلندآوازی سابق را به دست آورد و علم و دانش و فلسفه و فنون و صنایع به اوج پیشرفت و ترقی رسید و آموزشگاه‌های سابق در مسیر رونق چشم‌گیر قرار گرفتند و ایرانیان در بسیاری از رشته‌های معارف آن روزگار نامور شدند. دفاع شاهان (از آن میان انوشیروان) از فلسفه و حکمت، مدرسائی به فرقه پیشرفته نسطوری، ترجمه و تألیف کتاب‌های معتبر و ترویج آموزشگاه‌های متعلق به مذاهب و نحله‌های گوناگون و پذیرش استادان رانده شده روم شرقی و برخورداری از دانش‌های آنان و تسامح نسبی موبدان در زمان‌های خاص، بر روی هم موقعیت و شرایط کم نظیری را در بخش‌های چندگانه گستره ایران فراهم آورد؛ و فرهنگ و مدیّت جهانی آن روزگار را توانمند و پربارتر ساخت.

فصل سوم

شکل‌گیری تاریخی شهر گندی شاپور

شهر قدیمی نیلاوه یکی از سکونتگاه‌های معتبر خوزستان، در آغاز پادشاهی ساسانیان، محل اسکان اسیران رومی پس از شکست خوردن والرین^۱ امپراتور روم گردید و به مرور دگرگونی‌هایی در کالبد شهری آن پدید آمد و با نام «گندی شاپور» شهرت پیدا کرد که پیش‌تر نام «شاپور گرد» داشته است. شهر مزبور به دلیل موقعیت جغرافیایی و طبیعی و آبیاری پیشرفته و کشت نیشکر در مسیر رشد و توسعه قرار گرفت (Shapur Shahbazi, and Richter, 1999, p.131-135) و با کوشش بازرگانان مسیحی، رونق اقتصادی (تولیدی و بازرگانی) نیز پیدا کرد و با مهاجرت نصرانیان نسطوری و پدید آوردن کلیساهای متعدد و مراکز جدید آموزشی معنویت شهری نیز همپای توسعه فیزیکی، چشم‌گیر گردید خاصه این که در بیش‌تر مواقع پادشاهان و امیران و حاکمان خوزستان با رفتار همراه با تساهل و تسامح مذهبی، شهر گندی شاپور را در وضعی قرار می‌دادند که به گونه «قصبه عامره»، بتواند بزرگ‌ترین مرکز علمی و فرهنگی روزگار خود را پدید آورد.

1. Valerien

فصل سوم

شکل‌گیری تاریخی شهر گندی شاپور

شهر قدیمی نیلاوه یکی از سکونتگاه‌های معتبر خوزستان، در آغاز پادشاهی ساسانیان، محل اسکان اسیران رومی پس از شکست خوردن والرین^۱ امپراتور روم گردید و به مرور دگرگونی‌هایی در کالبد شهری آن پدید آمد و با نام «گندی شاپور» شهرت پیدا کرد که پیش‌تر نام «شاپور گرد» داشته است. شهر مزبور به دلیل موقعیت جغرافیایی و طبیعی و آبیاری پیشرفته و کشت نیشکر در مسیر رشد و توسعه قرار گرفت (Shapur Shahbazi, and Richter, 1999, p.131-135) و با کوشش بازرگانان مسیحی، رونق اقتصادی (تولیدی و بازرگانی) نیز پیدا کرد و با مهاجرت نصرانیان نسطوری و پدید آوردن کلیساهای متعدد و مراکز جدید آموزشی معنویت شهری نیز همپای توسعه فیزیکی، چشم‌گیر گردید خاصه این که در بیش‌تر مواقع پادشاهان و امیران و حاکمان خوزستان با رفتار همراه با تساهل و تسامح مذهبی، شهر گندی شاپور را در وضعی قرار می‌دادند که به گونه «قصبه عامره»، بتواند بزرگ‌ترین مرکز علمی و فرهنگی روزگار خود را پدید آورد.

1. Valerien

۱. شکست ارتش روم و اسکان رومیان در خوزستان از گذشته‌های

دور شهری در خوزستان به نام نیلاب پدید آمده بود که به صورت‌های دیگری چون نیلاو و نیلاط؛ و در عصر اسلامی نیلاوه شهرت یافته است. این منطقه میان دو شهر کنونی شوشتر و دزفول قرار دارد.

حمدالله مستوفی قزوینی در چگونگی موقعیت این شهر آورده است: «جندی شاپور از اقلیم سیم است طولش از جزایر خالادات 'فده' (۸۹) و عرض از خط استوا 'لابه' (۴۶)، شاپور بن اردشیر بابکان ساخت و شاپور ذوالاکتاف درو عمارت بسیار کرد. شهری وسط و گرمسیر است. هوای بد دارد و در آن جا نیشکر بسیار بود» (۱۳۳۶، ص ۱۴۲).

شاپور اول دومین پادشاه ساسانی (۲۴۰-۲۷۱ م) پس از پایان یکی از جنگ‌های ایران و روم اسیران جنگی را به آن دیار گسیل داشت و بر پایه سنت‌های آن روزگار، آنان را به کارهای کشاورزی و دامداری و حرفه‌هایی که می‌دانستند، برگماشت و شهری بیش و کم نظامی در همان محل و خرابه‌های نیلاو پدید آورد. این شهر در زمانی کوتاه، توسعه یافت و مرکز خوزستان شد و گاه در ردیف تیسفون قرار گرفت.

شیوه شهرسازی دوره ساسانی، در آغاز دنباله شیوه شهرسازی اشکانیان بود. اما به مرور سبک جدیدی پدید آمد و گویند سبک هیپوداموس^۱ رومی (معمار قرن پنجم) پدیدار شد. این سبک به اصطلاح «شطرنجی» است. چنان که مؤلف ناشناخته مجمع‌التواریخ و القصص در سال ۵۳۰ قمری آورده است «نهاد آن بر مثال عرصه شطرنج نهادست میان شهر اندر هشت راه اندر هشت» بوده و آن‌گاه افزوده است: «اکنون خراب است. مقدار دیهی بجاست پراکنده» (مجمعل التواریخ و القصص، ۱۳۱۸، ص ۱۶۷).

1. Hippodamus



۶. تصویر سر قلم‌کاری شده از شاپور یکم که اکنون در موزه بنیاد فلچر نگهداری می‌شود.

فردوسی در چگونگی پدید آمدن این شهر آورده است:

نگه کرد جایی که بد خارسان
 کجا گندشاپور خوانی ورا
 در خوزیان دارد این بوم و بر
 از او تازه شد کشور خوزیان
 یکی شارسان بود آباد بوم
 که پر دخت بهر اسیران روم
 (فردوسی، ۱۳۴۵، ج ۷، ص ۱۹۷۲)

جنگ‌های ایران و روم که از دوره اشکانیان شروع شده بود، در دوره ساسانیان نیز ادامه داشت و گاه رومیان در داخل ایران متصرفاتی به دست می‌آوردند و زمانی ایرانیان می‌توانستند لشکریان خود را تا مدیترانه برسانند. جنگ شاپور اول با امپراتور روم به نام والرین، یا والرینانوس^۱ در سال ۲۶۰ میلادی یکی از مهم‌ترین نبردهای ایران و روم بوده که به پیروزی ایرانیان و اسارت امپراتور روم و هفتاد هزار تن از سپاهیان^۲ش انجامیده است. شاپور این اسیران را در نیلاب سکونت داده و با کمک آنان و همکاری‌های مهندسان و معماران ایرانی شهری شطرنجی همانند انتاکیه بنیاد می‌دهد که پس از چند سال با عنوان «زیباتر و بهتر از انتاکیه شاپور» یا «تسخیر شده شاپور» (وندیو شاپور)^۲ شهرت یافته است و پاره‌ای منابع محل فوت والرین و مدفن او را در گورستانی در کنار کلیسای مسیحیان همین شهر نوشته‌اند که فردوسی درباره نام آن آورده است:

یکی شارسان نام شاپور گرد
 پی افکند و پرداخت و آژور کرد
 (فردوسی، ۱۳۴۵، ج ۷، ص ۲۰۶۲)

1. Valerienus

2. Vehandivi-i Shahpuhr

۲. از روستای نیلاوه تا گندی‌شاپور (کرسی خوزستان) شاپورگرد

به دلیل آب و هوا و خرمی دارای موقعیت توسعه و آبادانی بود و شهرسازی و شهرنشینی نیز در عصر ساسانیان دز مسیر رونق قرار داشت و شاهان این سلسله نیز برای جاودانه کردن نام خود به ساختن شهرهای گوناگون مبادرت می‌کردند که خرابه بسیاری از آنها هنوز هم دیده می‌شود (نفیسی، ۱۳۳۱، ص ۹۴).

نیلاوه یا شاپورگرد در دوره شاپور دوم (ذوالاكتاف) شهری گسترش یافته بود و در سال ۳۶۳ میلادی که ژولین^۱ امپراتور روم سر جنگ با ایران داشت شاپور ذوالاكتاف لشکریان خود را در این شهر گرد آورد تا آن‌گاه به حمله پردازد و مردم از آن زمان شاپورگرد را گنده شاپور (لشکرگاه شاپور) نام دادند و به مرور این نام به گندی‌شاپور^۲ مبدل شد و در زبان عربی به جندی شاپور موسوم گردید و بسیار توسعه یافت به گونه‌ای که در زمان‌های بعد به نقل مورخ و شرق‌شناس فرانسوی «کرسی خوزستان» بود (لسترنج، ۱۳۶۴، ص ۲۵۶). پادشاهان ساسانی از شاپور بدین سو تا هرمز پسر نرسی از (۲۴۱ م تا ۲۰۹ م) در جندی‌شاپور اقامت داشته‌اند. این شهر فرهنگی - اقتصادی، جنبه حکومتی و پایتختی پیدا کرده بود.

هنری راولینسون^۳ در کجایی جندی‌شاپور نوشته است:

«بی‌شک برای تشخیص محلّ جندی‌شاپور اشکالاتی وجود دارد که همگی

ناشی از اشتباه بعضی نویسندگان ایرانی در ذکر محلّ دقیق آن است. ولی من با

بررسی تمام مدارک موجود هیچ دلیلی نمی‌بینم که در قرار داشتن آن در محلّ

فعلی شاه آباد شک کنم.»

وی آن‌گاه ادامه داده است:

1. Julien

2. Gond-Dez=Gondez → Gond-dez-i Šapor

3. Henry Rawlinson

«ظاهراً جندی شاپور را شاپور اول، پس از پیروزی بر والرین، ساخته است و هفتمین اعقاب او شاپور ذوالاکتاف، آن را توسعه داده و به صورت شهر بزرگی درآورده است و در زمان حکومت همین پادشاه (حدود ۳۵۰ میلادی) این شهر اسقف‌نشین کلیسای نصرانی که یک قرن پیش در شوش ایجاد شده بود گردید. چون جندی شاپور سریعاً به صورت شهری بزرگ در این استان درآمد، مرکزیت ابرشهری از اهواز یا آن چنان که سوری‌ها می‌گفتند (Beth Lapet) به این شهر منتقل گردید و این شهر تا زمان حمله اعراب هم چنان به صورت یکی از شهرهای مهم سرزمین سوسیان باقی ماند» (۱۳۵۵، ص ۴۱-۴۲).



۷. در اخمای شاپور یکم. روی سکه: شاه با تاج کنگره‌دار. پشت سکه: آتشدان با تصویر آیینی

در ادب فارسی. داستان دیگری از بنای شهر گندی شاپور نقل شده که تئودور نولدکه^۱ نیز بدان اشاره کرده است (۱۳۵۸، ص ۸۷) و بلعمی

1. Theodor Noldeke

(ف ۳۳۶ ق) که یکی از چند مورخ مزبور است در این باره آورده است:
چون شاپور آن جا برسید و آن خرمی بدید، آرزویش آمد که آن جا شهری بنا کند.
شبانى را بخواند و گفت چه نامی؟ گفت بیل. گفت اندر این جا شهر توان کردن؟
گفت اگر ایدراز من دبیری آید. از تعجب گفت، شاپور آن جافرود آمد و آن شبان را
به وزیر دادش و گفت به هیچ حالی از ایدر نروم تا این پیر را دبیر نکنی. وزیر یک
سال زمان خواست. شاپور زمانش داد و خود و سپاه یک جا بدان صحرا فرود آمد
و وزیر آن پیر را بررد و معلمی بیاورد و گفت بنشین و این را شمار گرفتن بیاموز و
هر روزی بسیاری میاموز کین پیر است و فراموش کند. وی راهر روز یک
مسئله آموز تا یاد دارد و سر سال سیصد و شصت و پنج مسئله دانسته باشد و
بدان علم اندر عالم بود. چون سر سال بود شاپور آن وزیر را با آن پیر پیش خود
خواند و گفت یا بیل ایدر شهر آید؟ گفت ای ملک هر چند خواهی آید. چون مرا
دبیر توانستی کردن ایدر نیز شهر توانی کرد. پس شاپور آن شهر بنا کرد و
جندی شاپور نام کرد و آن پیر را قیم کرد و بر نفقات و مزدوران آن جا بگذاشت و
خود به مداین باز شد و آن شهر را پیر بنا کرد و تمام کرد و به زندگانی شاپور و
مردمان آن شهر را بیل خواندند به نام آن پیر (۱۳۵۳، ص ۸۹۶).

در این «افسانه» چند مسئله جالب به نظر می‌رسد:

الف. برخلاف پاره‌ای نظرهاى متعصبانه غیر علمی، در نظام مراتب ساسانیان
افرادى از توده‌های مردم نیز می‌توانستند به مقام دبیری برسند.

ب. در مقام دبیری، همین افراد در زمان‌هایی عهده‌دار مسئولیت‌های
بزرگ‌تر نیز می‌شوند.

ج. همواره کانون قدرت سیاسى و مداین، تصمیم‌گیرنده نبوده است. اهالی
مناطق نیز در سرنوشت کشور دخالت داشته‌اند.

د. به قول نولدکه، داستان یادشده و پیشنهاد پیر مرد، دشواری‌های خط پهلوی
را هم می‌رساند.

در شهر گندی شاپور که گاه مسیحیان آن را بیت لابات (بیت لاپات)^۱ = خانه شکست) نامیده‌اند فزون بر اهمیت سیاسی، چهره یک شهر مسیحی نشین را نیز داشت و کلیساها و گورستان نصارا بافت شهرنشینی مسیحی آن را کاملاً مشهود کرده بود. این صبغه مذهبی از قرن پنجم میلادی که مسیحیان در آن شهر سکونت گزیدند و در متون و اسناد سریانی چگونگی آن آمده، نمایان شده است.

بازرگانی در آن شهر و در پاره‌ای شهرهای خوزستان در دست مسیحیان منطقه بود. پیگولوسکایا آورده است:

«بیت لپت (= گندی شاپور) یکی از بزرگ‌ترین و ثروتمندترین شهرهای ایران به شمار می‌رفت. صنعت و بازرگانی این شهر عمدتاً در دست مسیحیان و پر رونق بود. شهر مزبور مرکز یکی از کهن‌ترین اسقف‌نشین‌های شرق به شمار می‌رفت» (۱۳۶۷، ص ۴۴۴).

مسیحیان شهر جندی شاپور گاه مورد آذیت و آزار قدرت‌های سیاسی و متعصبان زردشتی قرار می‌گرفتند. از زمان رواج اندیشه‌های مذهبی یک کشیش رومی به نام نسطوریوس^۲ و پیروی مسیحیان ایران از وی به عنوان بطریق قسطنطنیه^۳، وضع بهتری برای آنان پدید آمد و به مرور با رفع اتهام همکاری مسیحیان با رومیان و نیز تأسیس کلیساهای شرقی در برابر کلیساهای رومی موقعیت مناسب‌تری برای تبلیغ مسیحیت نسطوری^۴ در سراسر ایران فراهم گردید و این فرقه تا هند و آسیای مرکزی نفوذ پیدا کرد. پادشاهان ایران گاه از توسعه مسیحیت در ایران ناخرسندی نشان داده‌اند و مسیحیان نیز گاه در فرقه‌های چندگانه با یکدیگر به منازعه برخاسته‌اند اما بر

1. Beit Lapat

2. Nestorius

3. Nestorius Patriarche De Constantinopol

4. Nestorianisme

روی هم در ایران در مضیقه و سختی قرار نداشته‌اند و در اطراف و اکناف کشور به تبلیغ و تبشیر و ساختن کلیساهای متعدد مبادرت کرده‌اند که برخی از آنها در منطقه‌های غربی و شمال غربی ایران هنوز هم پا برجاست و نام و آوازه جهانی دارد. اولیری در مورد اقامت مسیحیان در شهر جندی شاپور به درستی بیان کرده است:

«اسیران در پیروی از آداب دینی خود آزادی تمام داشتند. از لحاظ دینی خوش تراز آن زمان که در اطاعت رومیان به سر می‌بردند، بودند از آن جهت که مسیحیان ایشان می‌توانستند برای خود کلیسا بسازند و از آن نگاه‌داری کنند» (۱۳۴۲، ص ۲۳).

مسیحیان ایران در امر آموزش و پرورش و تدریس علوم و دانش‌های زمان به ویژه دانش پزشکی نام آور شده‌اند که در جای خود از آنان سخن به میان آمده است.

انوشیروان زنی مسیحی داشت و به او عشق می‌ورزید و او را به دیانت زردشتی در آورده بود. این امر مورد اعتراض پسرش انوشه‌زاد قرار گرفت و جنگ و مصیبت‌ها پدید آورد که فردوسی آنها را به نظم کشیده است. انوشه‌زاد مدتی در زندان جندی شاپور بود و پس از خلاص شدن باز بنای مخالفت با پدر را گذاشت و سرانجام جان در این راه نهاد و ایرانیان شهر جندی شاپور:

به تابوت از آن دست برداشتند	سه فرسنگ بر دست بگذاشتند
به خاکش سپردند و شد نوش‌زاد	ز باد آمد و ناگهان شد به باد
همه جند شاپور گریان شدند	ز درد دل شاه بریان شدند

(فردوسی، ۱۳۴۵، ج ۸، ص ۲۳۶۶)

خسرو پرویز پادشاه ایران نیز با مسیحیان رابطه‌ای صمیمانه داشت. دوزن از زنان او مسیحی بودند که نام یکی از آنها شیرین بود که بسیار شهرت یافته است. با راهنمایی این زن، صلیب چوبی مسیح از اورشلیم به شهر خسروآباد

سلماس کنونی) آورده شده است (صلیبی، ۱۳۸۲، ص ۳۸).

شهر جندی شاپور بدین سان حیات فرهنگی خود را تا عصر فتوحات اسلامی استمرار بخشید. با ورود اسلام به سان بسیاری از منطقه‌های دیگر ایرانی نشین دچار دگرگونی شد. ساکنان کشور گروه گروه با انگیزه‌های گوناگون، دیانت جدید را پذیرفتند. بسیاری از ساکنان شهرها و روستاهای بزرگ نقل مکان کردند. منطقه‌های سکونت‌ی جدید پدید آوردند و برخی از منطقه‌های پیشین رو به ویرانی نهاد به گونه‌ای که هم اکنون خرابه شهر تاریخی جندی شاپور در هشت فرسنگی شمال غربی شوشتر بر سر راه دزفول، به نام شاه‌آباد باقی مانده است (اولیری، ۱۳۴۲، ص ۲۳). (۱)

راولینسون که شاه‌آباد را جای واقعی جندی شاپور دانسته، نوشته است:

«به نظر می‌رسد ویرانی شهر جندی شاپور در حدود قرن سیزدهم میلادی یعنی پیش از آن‌که شوشتر به صورت شهرآبادی در آید صورت گرفته است زیرا بعد از قرن سیزدهم به ندرت از آن اسمی برده شده است. آب شهر جندی شاپور در زمانی که آباد بود به وسیله آبروهایی که پنج میل بالاتر از آن، از رود دزفول سرچشمه می‌گیرند، تأمین می‌گردید. این آبروها هنوز هم جاری هستند و اهالی برای آبیاری مزارع برنج از آنها استفاده می‌نمایند» (۱۳۵۵، ص ۴۲-۴۳).

حسین نخعی نوشته است:

«شهر زیبا و باشکوه جندی شاپور در حدود هشتصد، نهصد سال پیش تر نپایید و به روزگار ساسانیان به ویژه در زمان شاپور ذوالاکتاف و انوشیروان در اوج قدرت و شکوه بود و پس از حمله عرب به ایران، گویی در حسرت دوران شکوه و جلال اندک اندک پروبالش ریخت و سرانجام در طول قرن پنجم و ششم هجری رفته رفته به خاموشی ویرانی و فراموشی گرایید و در قرن هفتم از آن همه زیبایی و شکوه و جلال اثری جز مثنوی ویرانه رقت بار برجای نماند».

همو افزوده است:

«پس از حمله عرب به ایران، این شهر نیز به تصرف تازیان درآمد و گروهی از سپاهیان عرب موقتاً در آن جا مستقر شده و متقابلاً بسیاری از بومیان شهر آن جا را رها کرده و به جاهای دیگر کوچ کرده‌اند و همین امر موجب ویرانی و یا بی‌رونقی شهر گشته... در دوره مغول و تیمور نیز ویرانی و مصیبت تنها نصیب شهرهای خراسان و مرکز ایران نشده بلکه شهرهای خوزستان نیز بیش از پیش به ویرانی کشیده و طبعاً از شهری که قبلاً روبرو به ویرانی نهاده بود، دیگر اثری بر جای نمانده و تنها نام آن در کتاب‌ها باقی مانده است» (۱۳۵۷، ص ۱۳۹-۱۴۰).

استاد احمد اقتداری در پژوهش‌های میدانی و کتابخانه‌ای خود از وضع کنونی گندی‌شاپور مطالب ارزنده‌ای ارائه کرده است. ایشان بارگاه شاه‌ابوالقاسم (شاه ابوالقاسم = شابلوقاسم) را که اهالی محل به صورت‌های گوناگون تلفظ کرده‌اند، و در شمال شرقی آبادی شاه‌آباد فعلی در دوازده کیلومتری دزفول قرار دارد، گندی‌شاپور باستانی دانسته‌اند. اطراف بقعه چند قبر قدیمی و جدید قرار دارد و نهر کوچکی که آب زراعتی منطقه را فراهم آورده از کنار آن می‌گذرد. مؤلف کتاب نفیس آثار و بناهای تاریخی خوزستان پس از شرح تفصیلی بنای شاه‌ابوالقاسم و گنبد و بارگاه آن و چگونگی داخل بنا و سردر ورودی شبستان و سنگ‌نبشته‌های چند قبر و نیز چگونگی ضریح سرانجام آورده‌اند: «این نظریه که یعقوب لیث و سپاهیان‌ش در جندی‌شاپور اقامت کرده‌اند و یعقوب در جندی‌شاپور در گذشته و محل جندی‌شاپور همین آبادی شاه‌آباد کنونی بوده است کم و بیش در بین نویسندگان قدیم شهرت گرفته است» (اقتداری، ۱۳۷۵، ص ۳۴۳). استاد در پایان نوشته خود هر چند بررسی‌های دیگری را لازم می‌داند اما در محل دانشگاه جندی‌شاپور با فواصل مشخص و نیز گور یعقوب لیث، تردید زیادی نشان نمی‌دهد.

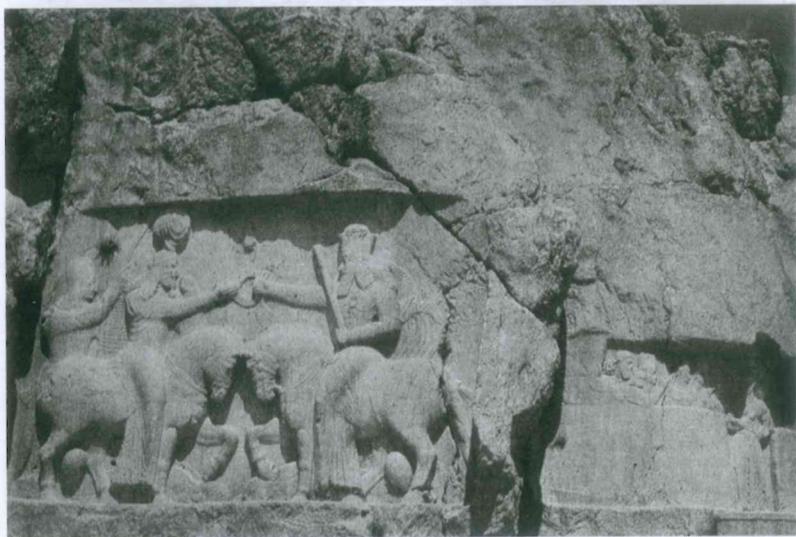
جندی‌شاپور شهری آبادان و پرنعمت بود که در صدر اسلام از آن به عنوان



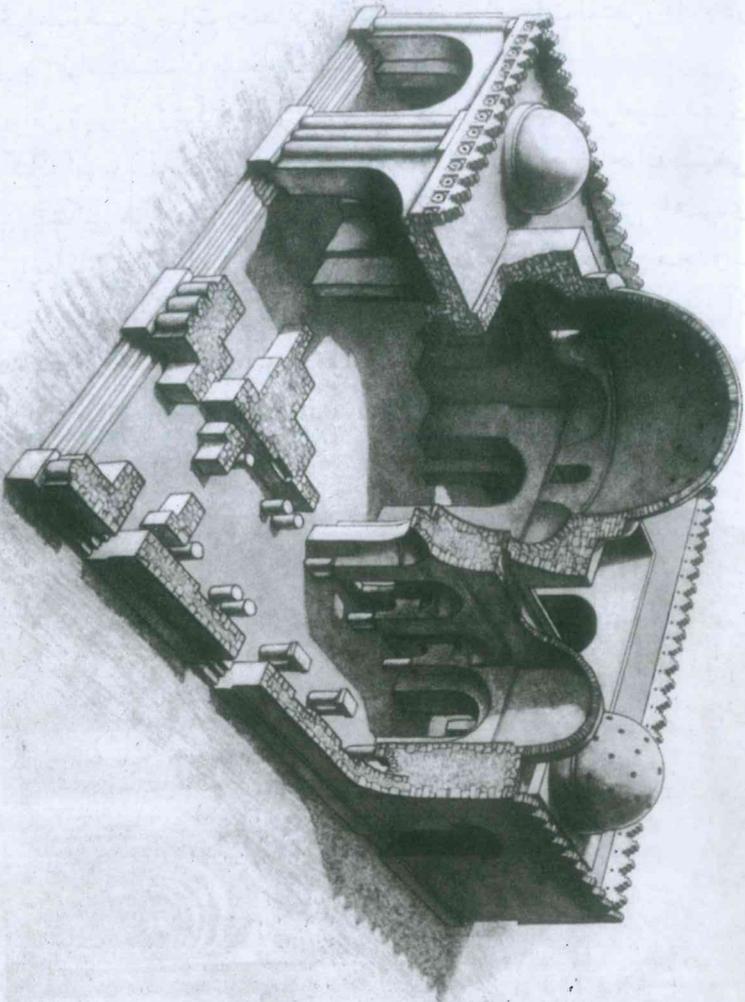
۸. مجسمه شاپور اول در دهانه غار شاپور بیشاپور کازرون، ارتفاع مجسمه ۷/۹۰ متر

«بلده قدیمه»، «قصبه عامره» و «مصرالاقالیم» یاد می‌کردند. این شهر تاریخی مقاومت و حیات اجتماعی خود را تا دوره فتوحات استعمار داد و در نبردی با اعراب مسلمان مسخر گردید.

در این شهر آموزشگاه بزرگی پدید آمد که در تناسب با موقعیت شهری و ساکنان آن بود که بخش عمده آن را مسیحیان ایرانی و مهاجران مسیحی بیزانس تشکیل می‌دادند و به مرور دولت مرکزی ساسانی نقش راهبردی خود را به کار برد و مداین نه تنها به لحاظ فرهنگی و علمی مجذوب گندی‌شاپور شد، بلکه در رساندن کمک‌های حکومتی و فرهنگی به آن علاقه‌مندی فراوان نشان داد و از موقعیت علمی آن نیز برخوردار گردید (Shapur Shahbazi and Richter, 1999, p. 131-135).



۹. دیهیم بخشی اهورامزدا به اردشیر اول، نقش رستم در پایین آرامگاه شاهان هخامنشی



۱۰. طرحی از کاخ ساسان، سورهستان. نمونه‌ای از بناهای چهارطاقی با گنبدهای رفیع در زمان ساسانیان

زندگی آید

فصل چهارم

بنای آموزشگاه عالی در گندی شاپور

در دوره ساسانیان ارتباط‌های فرهنگی و علمی ایران با همسایگان و ملت‌های پیشرفته جهان فزونی یافت و شاهان و بزرگان کشور نیز در آن روزگار به ترویج فلسفه و علوم مختلف علاقه‌مندی نشان داده‌اند و اشخاص متبحر و کارشناس را به هندوچین و روم اعزام می‌کردند تا کتاب‌های مفید و با ارزش را گردآوری کرده و به ایران بیاورند و به زبان پهلوی برگردانند تا همگان از آن برخوردار شوند.

در دوره هخامنشیان کتابخانه و مراکز نگاهداری اسناد دولتی در پایتخت و شهرهای بزرگ کشور وجود داشته است و بر پایه نگارش‌هایی، اسکندر مقدونی بسیاری از نسخه‌های موجود را برده و یا به آتش کشیده و بناها را نیز ویران کرده است. اینک در دوره ساسانیان که به قول کریستن سن «دوره تمدن ادبی و فلسفی ایران» است، بازسازی گذشته‌ها شور جدیدی را پدید آورده و ساختن بناهای فرهنگی و تعلیمی یکی از بارزترین نشانه‌های آن به شمار آمده است.

ایجاد مراکز علمی در شهرهای توسعه یافته عصر ساسانی و کوشش در احیای سوابق دانش‌پژوهی ایران عصر هخامنشی و پایان دادن به دوره تعطیل علم و فلسفه، پاسخ به نیازهایی دانسته شده که در جامعه ایرانی آشکار شده بود و شاپور اول در مسیر تحقق آن جای داشته است. شهر گندی شاپور که

ع
ساز

ع

به گونه یک سکونتگاه جدید و پیشرفته در آغاز پادشاهی ساسانیان پدید آمده بود و به لحاظ بازرگانی و موقعیت‌های ارتباطی دارای امتیاز بود، به مرور بزرگ‌ترین مرکز علمی و فرهنگی جهان باستان را در خود پدید آورد. ناگفته نماند اوضاع و احوال علمی، فلسفی و دگرگونی‌ها و جابه‌جایی‌های جغرافیایی فرهنگ در آن روزگاران نیز در کل منطقه بسیار مهم و تأثیرپذیر بوده است. بر پایه داده‌های متقن تاریخی، پس از آتن، شهر اسکندریه در مصر مرکزیت علمی، فلسفی و عرفانی یافت و با تشکیل کتابخانه و رصدخانه و مرکزهای گوناگون پژوهش در تمام زمینه‌ها، وارث معارف بشر از شرق تا غرب جهان شد. بسیاری از دانشمندان نامی جهان مانند اقلیدس^۱ (۳۰۶ - ۲۸۵ ق م)، ارشمیدس^۲ (۲۸۷ - ۲۱۲ ق م)، ابوپونیوس^۳ (قرن سوم پیش از میلاد)، از ریاضیدانان: هیپارخوس یا ابرخس^۴ (م ۱۲۵ ق م)، بطلمیوس^۵ (قرن دوم میلادی)، از فیلسوفان فلکی و منجمان: بقراط^۶ (۴۶۰ - ۳۵۵ ق م)، جالینوس^۷ (۱۳۱ - ۲۰۱ م) از پزشکان: فیلون یهودی^۸ (۲۰ ق م - ۴۰ م)، آمونیوس^۹ (قرن دوم و سوم میلادی) و شاگرد او فلوطین^{۱۰} (۲۰۳ - ۲۷۰ م)، فرفورئوس^{۱۱} (۲۳۲ - ۳۰۴ م). از حکیمان و عارفان و بسیاری دیگر از عالمان و اندیشه‌وران جهان از این شهر برخاسته یا آموزش دیده آن به شمار می‌روند. جورج سارتون نوشته است:

«دشوار بتوان گفت مدرسه (یا دانشگاه) جندی شاپور چه هنگام تأسیس شد. ممکن است تاریخ آن مربوط به سده پنجم یا حتی چهارم باشد. این مدرسه پناهگاهی شد برای نسطوریانی که در ۴۹۸ از ادسا رانده شدند و بعدها برای نوافلاطونیان که در ۵۲۹ از آتن تبعید شدند» (۱۳۵۷، ص ۴۳۰).

- | | | |
|---------------|----------------|----------------|
| 1. Eukleides | 2. Arachimedes | 3. Apollónios |
| 4. Hipparchos | 5. Ptolemaid | 6. Hippokrates |
| 7. Galenos | 8. Philon | 9. Ammonios |
| 10. Plotinos | 11. Porphyrios | |

این نهاد فلسفی، علمی و پژوهشی با این که به روایت مورخان اسلامی تا عهد عمر بن عبدالعزیز (۱۰۱-۹۹ق) پابرجا بود و سپس به انتاکیه انتقال یافت، اما در زمان‌های پیش از اسلام نیز تأثیرات فرهنگی آن بر گندی شاپور و دیگر شهرهای غربی ایران و منطقه‌های مرزی آن با روم مشهود است و تمامی آنها در بسیاری از رشته‌های فلسفی و علمی برخوردار از اسکندریه بوده‌اند.

۱. دانش پزشکی و نقش آموزشی آن

برپایه دانشگاه یا آموزشگاه و بیمارستان گندی شاپور هم زمان با ایجاد شهر جدید بوده است و اگر تردیدی در این باره باشد می‌توان برپایه دانشگاه را پیش از پادشاهی انوشیروان محقق دانست.

مؤلف تاریخ الحکما، ورود دانشمندان و پزشکان سریانی به شهر گندی شاپور و آموختن به دیگران را در زمان اردشیر نوشته است (قفطی، ۱۳۴۷، ص ۱۳۲-۱۳۵).

ادوارد براون اقامتگاه تئودوسیوس^۱، پزشک شاپور دوم، را شهر گندی شاپور دانسته است در صورت صحت این روایات از ابتدای قرن چهارم در آن شهر مرکز آموزش پزشکی پدید آمده و در سال‌های بعد به مرور رونق بیش تری یافته است. چنان‌که محمد محمدی نوشته است:

«در نیمه اول قرن پنجم میلادی واقعه‌ای اتفاق افتاد که بر اعتبار و اهمیت علمی جندی شاپور بیفزود و آن مهاجرت عده‌ای از مسیحیان نسطوری از آسیای صغیر بوده که در این شهر اقامت گزیدند و چون در بین ایشان دانشمندان و پزشکانی هم یافت می‌شدند و ایشان هم با خود کتاب‌های جندی در طب و فلسفه آورده بودند و به تدریس آنها پرداختند، از این رو

1. Theodosius

رونق مدرسه جندی شاپور روزافزون گردید» (۱۳۵۶، ص ۲۳۲).

در دوره انوشیروان نهضت فرهنگی ایران اوج گرفت. پزشکان بسیاری از بیژانس به گندی شاپور آمدند تا به تدریس و تعلیم و طبابت پردازند. جورج سارتون نوشته است:

«جندی شاپور مخصوصاً به عنوان یک مرکز طبی اهمیت داشت، تعلیمات طبی اساساً یونانی بود ولی همراه با اضافات هندی، سریانی و ایرانی» (۱۳۵۷، ص ۴۲۰).

پزشکان گندی شاپور دارای نوعی سازمان بودند. بهترین پزشک که رئیس گروه پزشکان بود، لقب دُرُست بد را داشت. وی فزون بر داشتن ریاست بیمارستان گندی شاپور، پزشک مخصوص شاهان ساسانی نیز به شمار می رفت.

علاوه بر پزشکان یادشده از علوم پزشکی هندی و چینی و پزشکان آن سامان نیز استفاده شده است. در مورد پزشکان چینی می توان گفت که: آنان نیز گاه از علم پزشکی ایرانیان بهره برده اند. به نقل از خدای نامک های عهد ساسانیان، فردوسی درباره بیماری دختر پادشاه چینی و مداوای حکیمان ایرانی چنین آورده است:

که چون تو سرافراز مردی دبیر
دگر از در درد، شهره بدی
به ویژه که بیمار شد دخترش
چو گویی بسایم برین کار دست
تبه دید بیمار او را جگر
همان تره جوی بار آورند
تپش خواست کز قلب بنشانندش
شد آن دخت چون ماه گیتی فروز

چنین گفت با مهتر آن مرد پیر
اگر در پزشکی ات، بهره بدی
یکی تاج بودی از آن بر سرش
بدو گفت این دانشم نیز هست
به نزدیک خاتون شد آن چاره گر
بفرمود تا آب نبار آورند
کجا تره کان کاسنی خواندندش
به فرمان یزدان چو شد هفت روز

همچنین از داستان برزویه طبیب ایرانی و رفتن وی به هندوستان در رأس هیئتی از پزشکان ایرانی و آوردن کتاب‌های هندی و نیز خدمات طبییان برجسته دیگر که در بسیاری از تألیفات آمده است یاد کرد که نشان‌دهنده التقاط علمی رومی و هندی و چینی و پدید آوردن دانش پیشرفته‌تر توسط پزشکان ایرانی است و تألیفات آنان در رشته‌های گوناگون پزشکی و داروسازی ممتاز بوده است (محمدی، ۱۳۵۶، ص ۲۳۸).

در پاره‌ای بررسی‌ها که از برزویه طبیب (بوذرجمهر حکیم یا بزرگمهر بختگان) سخن به میان آمده، از سفر وی به هند در سمت زعامت عالیه دانشگاه گندی شاپور و ریاست دانشکده پزشکی (مرکز آموزش پزشکی، بهداشت، کیمیاگری، گیاه‌درمانی، جراحی، دامپزشکی و حتی دندان‌پزشکی و چشم‌پزشکی) و کوشش‌های وی در برخورداری از طب هندی (گیاه‌پزشکی) یاد شده است (شهریونی، ۱۳۸۱، ص ۵-۱۳۴) این مسئله از قدیم نیز مورد توجه دانشمندان ایرانی بوده و در شاهنامه نیز بدین‌سان آمده است:

پزشک سراینده برزوی بود به پیری رسیده سخنگوی بود
 چنان بد که روزی به هنگام بار بیامد بر نامور شهریار
 چنین گفت ای شاه دانش‌پذیر پژوهنده دانش و یادگیر
 من امروز در دفتر هندوان همی بنگریدم، روشن روان
 نبشته چنین بود که در کوه هند گیاهی است رخشان چه روید پرند
 چو بر مرده بپراکنی بی‌گمان سخنگوی گردد هم اندر زمان
 چه برزوی بنهاد سرسوی کوه برفتند با او پزشکان گروه
 گیاهی زخشک و زتر برگزید زیژمرده و هر چه رخشند بود
 به عقیده دانشمندان موشکاف و دقیق، چون اولیری و هم طرازان او «در

آموزشگاه جندی شاپور مباحث و مجادلات دینی و کلامی راه نداشته و این مؤسسه چنان که از آثار آن بر می آید، از این گونه مباحث برکنار بوده و تنها راه علمی خود را می پیموده، در این آموزشگاه هم از مسیحیان یونانی و سریانی بودند و هم از زردشتیان ایرانی و دانشمندان هندی و احتمالاً پیروان دیگر ادیان، لیکن نه از تأثیر کلیسا در آن جا خبری بوده و نه از نفوذ موبدان نشانه‌ای در آن یافت می شده و نه از ادیان دیگر اثری مشاهده می گردیده و آنچه از آن مدرسه و بیمارستان به یادگار مانده صرفاً جنبه علمی داشته نه کلامی و تعلیمات آن جا هم منحصر به طب یونانی یا هندی یا ایرانی نبوده بلکه آمیخته‌ای از تجارب علمی و عملی هر سه ملت و شاید هم مردم دیگر بوده و به همین جهت پیشرفت علم طب در این آموزشگاه به مراتب بهتر و بیش تر از مدارس مسیحی روم و آسیای غربی بوده است» (محمدی، ۱۳۵۶، ص ۲۴۰) و از این رو می توان به سان جرج سارتون این مؤسسه علمی را «دانشگاه»^۱ نامید چون به معنای واقعی «جایگاه علم» بوده است و نه «پایگاه» تعصب و قشریگری که در آن روزگار بیش و کم رواج هم داشته است.

دانشگاه جندی شاپور، در ایران پدید آمد، اما به لحاظ تعلیم و تعلم، همه ملت‌ها می توانستند از آن برخوردار باشند. استادان این دانشگاه از ملیت‌های گوناگون بودند و پزشکی هندی و یونانی و ایرانی در هماهنگی کامل تدریس می شد. و به قول سارتون «بزرگ‌ترین مرکز فکری عصر بود و افکار یونانی، یهودی، مسیحی، سریانی، هندی و ایرانی می توانست در آنجا مقایسه و مبادله و مآلاً تلفیق شود» (۱۳۵۷، ص ۴۲۰):

زبان تدریس، زبان پهلوی بوده است و دانشجویانی که از سرزمین‌های مختلف به گندی شاپور می‌آمدند، آن زبان را فرا می‌گرفتند و با آن زبان تعلیم می‌یافتند و مطالعه و بررسی می‌کردند. اما منابع هندی (سانسکریت) یونانی و سریانی هم مورد استفاده قرار می‌گرفت و به این زبان‌ها نیز تکلم و تدریس می‌شد (اولیری، ۱۳۵۵، ص ۱۱۲).

کلمان هوار مدعی است که زبان تدریس در گندی شاپور زبان آرامی بوده است، اما به قول دکتر محمدی:

«ما هیچ دلیلی در دست نداریم که گفته وی را دایر بر این که علم طب در گندی شاپور به زبان آرامی تدریس می‌شده، تصدیق کنیم و نمی‌دانیم دلیل این نظریه چیست زیرا اگر زبان آرامی در ایران مورد استعمال داشته آن در دوره هخامنشیان و در کارهای دیوانی بوده، ولی در روزگار ساسانی و مخصوصاً در آنچه مربوط به این آموزشگاه باشد در هیچ یک از منابع تاریخی نه اسمی از زبان آرامی می‌بینیم و نه اثری از آن می‌یابیم» (۱۳۵۶، ص ۲۴۲).

جورج سارتون نیز بر همین منوال اعتقاد دارد: «زبان پهلوی، زبان رسمی و دینی دولت ساسانی بود (۲۲۷-۶۴۱) و آن را نه تنها ایرانیان بلکه یونانیان و سریانیان پناهنده به دربار ساسانی... و پزشکان گندی شاپور نیز به کار می‌بردند» (۱۳۵۷، ص ۲۴۷۶).

دانشجویان نیز به سان استادان، از ملیت‌های گوناگون بوده‌اند، نام حارث بن کلدۀ ثقفی در زمره محصلان پزشکی این دانشگاه از سرزمین‌های عربی عصر جاهلیت مشهور است. ادوارد براون یادآور شده است:

«وی پیرمردی بود از معاصران محمد (ص) که تحصیلات خود را در ایران در مدرسه طب گندی شاپور تکمیل کرده و حداقل یک بار افتخار تشریف به حضور و مشاوره با خسروانشیروان را یافته بود» (۱۳۷۱، ص ۴۳).

زبان تدریس در دانشگاه، شاید در آغاز سریانی یا یونانی بوده، اما به

مرور با گسترش نهضت فرهنگی عصر ساسانی، زبان ایرانی نیز زبان تعلیم و تعلم دانشگاهی بوده و ترجمه و نگارش کتب علمی به زبان پهلوی نیز رواج یافته است.

آموزشگاه پزشکی گندی شاپور و بیمارستان آن به اندازه‌ای پیشرفته بود که گاه مورخان آن را شهر بقراط نام داده‌اند (براون، ۱۳۳۷، ص ۲۷). به عقیده بسیاری از محققان نه تنها جانشین دارالعلم اسکندریه شد، بلکه به قول قفطی صاحب کتاب اخبار الحکما از لحاظ علم طب از یونان هم کامل‌تر گردید (صفا، ۱۳۳۶، ص ۹۳).

قفطی شرح یکی از مجالس امتحانی را در زمان انوشیروان آورده و به نوشته‌هایی از مناظرات پزشکان اشاره کرده است که نشان‌دهنده دقت نظر آنان در صدور اجازه نامه پزشکی بوده است.

دکتر محمد محمدی به درستی آورده است:

«آموزشگاه جندی شاپور را در تاریخ عمومی فرهنگ و مخصوصاً در تاریخ طب قدیم مقامی ارجمند است... آمیزش و پیوند فرهنگ‌های مختلف برای پیشرفت علم تمدن بشر پیوسته یکی از عوامل مؤثر بوده، و جندی شاپور این مزیت را داشته که در آموزشگاه و بیمارستان آن، در عصری که برای ارتباط دانشمندان ملت‌های مختلف و نشر و توسعه فرهنگ و وسایل کافی وجود نداشته، از دانشمندان دنیای متمدن و پزشکان آن زمان کسانی از هر ملت و کشوری در آن جا گردآمده از دانش و معلومات یکدیگر بهره می‌یافته‌اند و در آن جا این پیوند و آمیزش به گونه‌ای که در جاهای دیگر نظیر نداشته یا ممکن نبوده، صورت می‌گرفته است» (۱۳۵۶، ص ۲۳۸).

۲. بیمارستان گندی شاپور فزون بر مدرسه پزشکی که استادان گوناگون بر پایه علوم پزشکی ایرانی و هندی و یونانی، دانشجویان ملیت‌ها

و ادیان مختلف را بهره‌مند می‌ساختند، بیمارستانی نیز ضمیمه آن بود که علاوه بر آموزش پزشکی به معاینه و معالجه بیماران نیز مبادرت می‌کرد.

در این بیمارستان پزشکان ایرانی که غالباً مسیحی بودند به مداوای بیماران اشتغال داشتند و هم‌زمان به کار تدریس و تعلیم نیز می‌پرداختند. آن‌ها از پزشکان که به ظاهر ایرانی نبودند، پرورش یافته محیط فرهنگی و علمی ایران به شمار می‌رفتند که می‌توان به سرجیس رأس‌العینی سریان‌ی^۱ (ف ۵۳۶ م) اشاره کرد که از تربیت‌شدگان حوزه علمی اسکندریه بود و آثار زیادی از بقراط و جالینوس و فرفورئوس را به زبان سریان‌ی ترجمه کرد و در قرن هشتم و نهم میلادی مسلمانان همان‌ها را به زبان عربی درآوردند و دیگر استفان ادسی^۲ پزشک قباد و مری انوشیروان و تریونوس^۳ پزشک مورد توجه انوشیروان که به احترامش سیصد اسیر رومی آزاد شدند (ممتحن، ۱۳۴۸، ص ۳۷). هم‌چنین می‌توان از جبرائیل درستبد نام آورد که به قول مرحوم استاد دکتر محمود نجم‌آبادی «حکیم‌باشی پادشاه» بوده است (۱۳۴۱، ج ۱، ص ۴۴۳).

جبرائیل درستبد مقام «رئیس‌الاطبایی» دانشگاه گندی شاپور را بر عهده داشته است و اجازه نامه‌های پزشکی را وی صادر می‌کرده است. طبیب دیگر بیمارستان بیادق نام داشته که کتاب المأکول و المشروب به نام وی شهرت دارد (نجم‌آبادی، ۱۳۴۱، ج ۱، ص ۴۴۳).

درباره طب ایرانی که بی‌تردید در گندی شاپور نیز مورد توجه قرار گرفته بود باید به چند نکته توجه داشت. نخست این که

1. Sergius de Thedariopolis

2. Stehfan d Edesse

3. Tribunus



۱۲- به پادشاهی رسیدن بهرام اول، کازرون، بیشاپور، تنگه چوگان

«بعضی آثار زردشتی که امروز در دست است مانند وندیداد، دینکرد و هوسپارم و مانند اینها معلومات بسیار کمی در خصوص طب ایرانی عصر ساسانی به دست می‌دهد» (محمدی، ۱۳۵۶، ص ۲۳۵).

بررسی این نوع آثار توسط بسیاری از مورخان از آن میان کریستن سن انجام شده است. مسئله دوم این که برخی از دانشمندان حدس زده‌اند:

«اساس طب ایرانی زردشتی بوده و طبقه پزشکان جسمانی نیز با آن که رئسی با لقب ایران درست‌بد داشته‌اند، تحت ریاست عالی ه زراتشتر و تمه^۱ یا موبدان موبد بوده و پزشکان جسمانی هم تا حدی از طبقه روحانیون به شمار می‌رفته‌اند» (نجم‌آبادی، ۱۳۴۱، ج ۱، ص ۴۴۳).

و با آن که پاره‌های آگاهی‌های پزشکی در کتاب‌های دینی عصر ساسانی به دست آمده است؛ اما مسئله سوم این است که:

«نمی‌توان چنین نتیجه گرفت که علوم طبی عصر ساسانی منحصر به همان مطالبی بوده که در این کتاب‌ها یافت می‌شده و پزشکان ایرانی هم تنها از طبقه موبدان بوده‌اند، زیرا دلایل و اماراتی در دست است که می‌رساند طب ایرانی در کتاب‌های دیگری غیر از آثار مذهبی هم تدوین یافته و غیر از موبدان دانشمندان دیگری هم به کار پزشکی اشتغال داشته‌اند» (نجم‌آبادی، ۱۳۴۱، ج ۱، ص ۲۳۶).

بدین سان نقش دانشگاه گندی شاپور و آموزش و تألیفات پزشکی در رشته‌های گوناگون توسط ایرانیان آشکارتر می‌شود. و به قول جورج سارتون در سده‌های بعد بیمارستان‌های قرون وسطا در اروپا با آن که دارای منشأ یهودی و بیزانسی بودند اما ریشه در دانشگاه جندی شاپور داشته است (۱۳۵۷، ص ۱۹۶۱).

سامی

۳. آموزش حکمت و فلسفه (علوم انسانی) اندیشیدن و «فلسفیدن»

تعلق به همه جامعه‌های بشری داشته و این امر فرهنگی منحصر به مردم یونان نبوده است، اما در پاره‌ای از کشورها آثار و نوشتارها به دلایل طبیعی و اجتماعی از میان رفته و در یونان خوشبختانه یادگارهای فکری و معنوی مردم آن باقی مانده است و تحقیق و بررسی آثار بازمانده یونانیان چون فیثاغورس، افلاطون، ارسطو و جز آنان اثرات اندیشه ایرانیان را نشان می‌دهد.

یکی از حرکت‌های فرهنگی دانشگاه گندی شاپور، فزون بر بارور کردن اندیشه‌های فلسفی ایرانیان (= حکمت خسروانی)، آمیختن اندیشه‌های ایرانی و هندی و سامی در یکدیگر و ارائه جهانی آن پس از برخورداری از اندیشه‌های یونانی بوده است. متأسفانه عمر این تحول فرهنگی کوتاه بود و دولت ساسانی در اثر عامل‌های گوناگون داخلی و خارجی از پای درآمد. به زبان دکتر محمدی:

«چون در تحولات فرهنگی ایران نتایج بزرگی، بدان‌سان که در دوره اسلام به دست آمده حاصل نگردید، ولی در هر حال این جنبش را از نظر تاریخ عمومی فرهنگ باید یکی از پایه‌هایی شمرد که بنای علمی و فرهنگی اسلام بر آن قرار گرفت و آن را تکمیل نمود و پیوستگی این دو فرهنگ به اندازه‌ای است که برای تحقیق در تاریخ بسیاری از علوم و فنون دوران اسلامی ناچاریم که ریشه آنها را در دوره ساسانی هم جست‌وجو کنیم» (۱۳۵۶، ص ۲۰۷).

یکی از مکتب‌های فلسفی دوره ساسانی فلسفه جدید نو افلاطونی بود که تلفیقی آراسته و پیراسته از فلسفه ارسطو و افلاطون بود که ساکاس^۱ (۱۷۵-۲۴۲م)، فلوطین^۲ (۲۰۵-۲۷۰م) و فرفورئوس^۳ (۲۳۲-۳۰۴م) نمایندگان برجسته آن بودند. فلسفه یاد شده در آتن و اسکندریه نفوذ فراوان داشت

1. Saccas

2. Plotinos

3. Porphyrios

اصلاً در آینه

تا آن‌که در سال ۵۲۹ میلادی امپراتور روم ژوستینی نین فرمان داد تا طرفداران این فلسفه در مزیقه قرار گیرند و مدرسه آنان بسته شود و استادان فلسفه مسند علمی خود را ترک گویند و سرانجام آواره جهان شوند که از میان آنان هفت تن به ایران پناه آوردند و در گندی شاپور به تدریس فلسفه پرداختند.

محققان تاریخ اندیشه و فلسفه بر این باورند که «فلسفه نوافلاطونی به ایران هم سرایت کرد و در عصر انوشیروان نیز زمینه مساعدی برای پیشرفت آن فراهم شد. ایرانیان از زمان قدیم پیوسته از دانش یونان و روم استفاده می‌کرده‌اند و در این دوره هم از تحولات علمی و فلسفی یونان بی‌اطلاع نماندند».

دکتر محمدی افزوده است:

«پیش از آن‌که در عصر اول عباسی کتاب‌های یونانی به عربی ترجمه گردد، مسلمانان در ایران با فلسفه یونان آشنا شدند و بعضی از آثار یونانی را که قبلاً به پهلوی ترجمه شده بود، از این زبان به عربی نقل کردند» (۱۳۵۶، ص ۲۰۹).

بدین سان آشکار می‌شود که در دوره ساسانی کتاب‌های فلسفی و آموزش فلسفه و بحث و مطالعه درباره آن موجود بوده است. ابن ندیم و ابن خلدون و بسیاری از مورخان و اندیشه‌گران مسلمان نیز به این امر شهادت داده‌اند.

فزون بر دانش‌های یادشده، از روزگار قدیم هم‌زمان با آموزش هیئت و نجوم، علم جغرافیا نیز آموزش داده می‌شد و همراه فلسفه از حکمت عملی و اخلاقی نیز سخن به میان می‌آمد، هم‌چنین علم حقوق و دبیری نیز به جویندگان علم و اندیشه، ادب و هنر آموخته می‌شد (← تکمیل همایون، ۱۳۸۴).

۴. نهادهای علمی درون دانشگاهی در دانشگاه گندی شاپور بنابر پژوهش‌های محققان تاریخ علم مرکزهای دیگری نیز برای آموزش

و پژوهش وجود داشته است. اولیری از دانشکده‌ای برای نجوم و نیز رصدخانه‌ای در کنار آن یاد کرده و این امر را نشان اقتباس علمی ایرانیان از دارالعلم اسکندریه دانسته است. همو از تحصیلات ریاضی به گونه مقدمات و فروع تحصیل نجوم سخن به میان آورده و رصدخانه مزبور را مورد اقتباس علمای اسلامی دانسته است. ناگفته نماند،

«در آن دوره که ما از آن سخن می‌رانیم موضوع علم فلک در ایران عبارت بوده از روشن ساختن حرکات اجرام سماوی با تمام اختلافات آنها و محسوس نمودن آن حرکات در اشکال هندسی که به وسیله آن بتوانند برای استخراج احکام نجومی وضع ستارگان را در تحت مراقبت درآورند. وسعت دایره این علم به همان اندازه بوده است که در یونان در زمان بطلمیوس داشته. ظاهراً در این دوره حقیقت این حرکات و علل آنها در این علم بحث نمی‌شده و بحث در آن را وظیفه فلسفه طبیعی می‌دانسته‌اند. در واقع علم فلک در این دوره شامل هیئت کروی و عملی و یک قسمت از هیئت نظری تا اندازه‌ای که به گرفتن خورشید و ماه یا حرکت هر یک از سیارات بستگی داشته است بوده، و هم‌چنین مختصری از ریاضی و علم طول و عرض جغرافیایی، و تا اندازه‌ای نیز از خواص البلدان و جغرافیای طبیعی در آن بحث می‌شده و به همین جهت جغرافی‌نویسان اسلامی هم از این دسته کتاب‌های ایرانی استفاده فراوان کرده‌اند» (محمدی، ۱۳۵۶، ص ۲۱۹).

علم گاه‌شماری (تقویم) و نگهداری دقیق زمان که به لحاظ مذهبی و اقتصادی و سیاسی از اهمیت زیادی برخوردار بوده و از وظایف منجمان به شمار رفته است. تعیین سال کبیسه با حضور دبیران، آمارگران، قاضیان، هیربدان و متصدیان تاریخ‌های رسمی انجام می‌گرفت و بسیار مهم بوده و زیر عنوان «عید کبیسه» ابوریحان بیرونی از آن سخن به میان آورده است. هم‌چنین برای مسایل مربوط به مساحت زمین‌ها و چگونگی کندن کاریز و

چهارماری ؟

استخراج آب، تعیین زمین‌های زراعتی و مشخص کردن مالیات و شناخت سعد و نحس کواکب و جز این‌ها از علم نجوم (اخترماری) برخوردار می‌شد. بی‌تردید دانشگاه گندی شاپور یکی از مراکزهای آموزش این رشته معارف بوده است.

نهاد دیگر پدید آمدن یکی از بزرگ‌ترین کتابخانه‌های جهان آن روز در گندی شاپور است. در این کتابخانه کتاب‌های گوناگون پزشکی، دامپزشکی، گیاه‌شناسی و داروسازی، و کتاب‌های فلسفی و ریاضی به زبان‌های پهلوی، سریانی، یونانی و سانسکریت نگهداری می‌شد و استادان و طالبان علم از آن استفاده می‌کردند. نام و نشان پاره‌ای از این کتاب‌ها، در اسناد و منابع گوناگون آمده است.

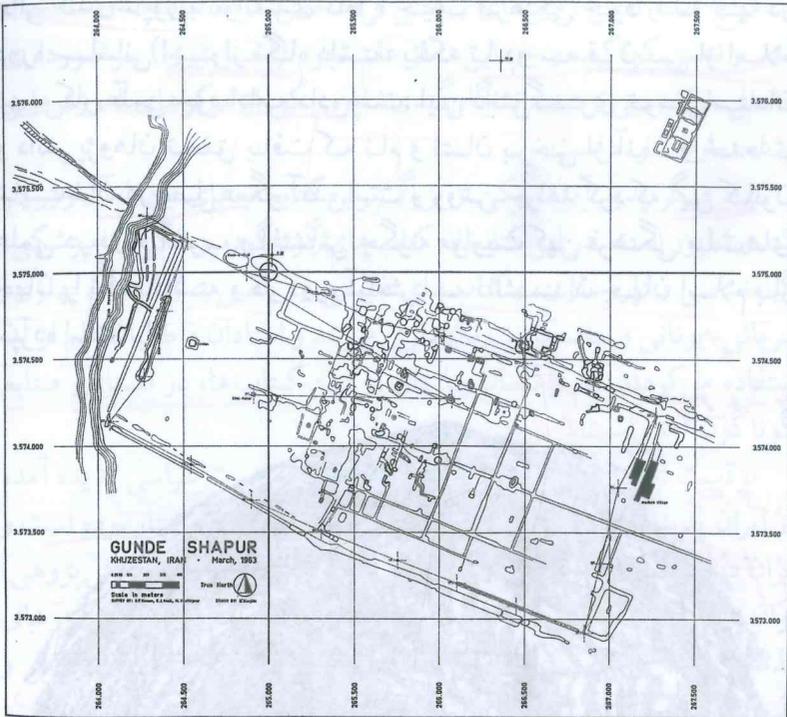
موقعیت اجتماعی و فرهنگی دوره ساسانیان و قدرت سیاسی پدید آمده در ایران پدیدار شدن پایگاه علمی و فنی برجسته‌ای را خواستار بوده است و ایران در پیوندهای مستمر فرهنگی خود با گذشته و پیشینه‌های دانش‌پژوهی، توان برآوردن نیاز موجود را داشته است. در درون جامعه با آن‌که باورهای مذهبی و گاه سخت‌گیری‌های نهاد دینی معضل‌آفرینی داشته، اما تساهل و پذیرش دانش و کوشش در ترویج آن توانمندی‌های خود را نشان داده است. مذاهب گوناگون و نحله‌های فکری و فلسفی، شاید از یک سو، عامل چندگانگی شده بود، اما از سوی دیگر از انسداد و بسته شدن جامعه جلوگیری کرده و شرایط رشد و بالندگی را لاقفل در دوره اول پادشاهی ساسانیان پدید آورده بود.

مدرسه‌های جدید در منطقه‌های گوناگون با تعلقات قومی و دینی و نیز پدید آمدن بزرگ‌ترین کانون علمی و آموزشی گندی شاپور به ویژه در امر پزشکی یکی از چشم‌گیرترین پدیده‌های جهانی فرهنگ و تمدن در جامعه پیشرفته و باز ایران زمین بوده است. دانشگاه یا آموزشگاه

عالی گندی شاپور با توانمندی کامل، حیات فرهنگی خود را نه تنها در دوره ساسانی استوار نگاه داشته، بلکه تا دو سه قرن پس از اسلام نیز به کار علمی خود ادامه داده است. این دانش گستری توسط استادان و دانش پژوهان تحقق یافت که نام و نشان برخی از آنان و خدمات شایسته شان در فصل دیگر آمده است و روشن خواهد کرد که این کانون علمی در دوره آشوب و اغتشاش چگونه موارث کهن فرهنگی ملت های جهان را نگاه داشته و در دوره آرامش، به دانشمندان جهان اسلام باز سپرده است.



۱۳. نگاره ای تصویری از کتابخانه عظیم دانشگاه گندی شاپور در ۵۵۰ میلادی با چهارصد هزار جلد کتاب، طرح از پروانه پاشا



۱۴. نقشه شطرنجی شهر گندی شاپور

فصل پنجم

گسترش اسلام و التقاط تمدن‌ها

العرب المسلمون

دیانت اسلام در سرزمین خشک عربستان به دور از مدتیت‌های پیشرفته آن روزگار ظهور کرد و اعراب مشرک و کافر و پراکنده و اهل نفاق را به ایمان و اتحاد فراخواند و پس از یک سلسله منازعات گوناگون داخلی و تبلیغ و تبشیرهای دینی و جذابیت و سهل و آسان بودن احکام و رفتارهای مذهبی و عدالت‌خواهی و انصاف که در پیروان آیین جدید مشاهده می‌شد، اندک‌اندک دیانت نوظهور از مرزهای قومی فراتر گام نهاد و بین‌النهرین و ایران مسخر تازیان مسلمان گردید. با آن‌که از زمان خلافت ابوبکر صدیق لشکرکشی به ایران مورد توجه قرار داشت اما خلیفه دوم، عمر بن خطاب، تصرف ایران را جدی‌تر کرد و پس از درگیری‌های چند در نبرد قادسیه (۱۴ق/۶۳۵م) ایران شکست خورد و رستم فرخ‌زاد به قتل رسید و درفش کاویانی ایرانیان به دست اعراب افتاد. کم‌تر از یک سال سپاهیان اسلام تکبیرگویان وارد مداین شدند و زان پس به سوی خوزستان گسیل گردیدند. پس از فتح شوشتر، در سال ۱۷ هجری، به سرداری ابوموسی اشعری شهر تاریخی گندی شاپور به تصرف مسلمانان درآمد. این شهر در پی امان‌خواهی ساکنان و خلع سلاح آنان با موافقت ابوموسی بی آن‌که خرابی پدید آید و تعرضی به جان و مال مردم شود، تسخیر شد. بلاذری در این باره نوشته است:

«ابوموسی جندیسابور رفت و اهل آن شهر در هراس افتاده امان خواستند وی با ایشان صلح کرد به این قرار که احدی به قتل نرسد و به بردگی برده نشود و اموال آنان به جز جنگ افزار مصون ماند. سپس جمعی از اهل جندیسابور به کلبانیه روی آوردند. ابوموسی ربیع بن زیاد را گسیل داشت و او آنان را بکشت و کلبانیه را فتح کرد. اسواران امان خواستند و ابوموسی ایشان را امان داد و آنان اسلام آوردند. به قولی آن جماعت قبل از این تاریخ امان یافته به ابوموسی پیوسته بودند و در نبرد تستر نیز شرکت داشتند والله اعلم» (۱۳۶۷، ص ۵۳۳).

۱. پهنه اندیشه‌ها و باورها پس از مرحله‌های نخستین گسترش اسلام در منطقه، و پدید آمدن دوران جدید تبلیغ و تبشیر، دیانت جدید در برابر پرشش‌هایی قرار گرفت که ریشه در علوم و فلسفه‌های موجود در منطقه داشت. به زبان دیگر تمدن و فرهنگ ایران و یونان و روم و بین‌النهرین و مصر و در پی آن دانش‌ها و اندیشه‌های هندی و چینی، در آمیختگی با اسلام و تحول اجتماعی و سیاسی آن، موقعیت جدیدتری را در منطقه به وجود آورد که تا آن زمان بدیلی در جهان نداشت. این امر تاریخی که عنوان دوران التقاط فرهنگ‌ها و تمدن‌ها، را بر آن نهاده‌اند، سازنده تمدن جهان‌گستری شد که تمدن‌ها و فرهنگ‌های تحول‌یافته روزگار خود را در برداشت.

رویداد یادشده پس از دوران خلافت امویان اندک اندک مشهود شد. در دوره آغازین خلافت عباسیان، خاندان‌های ایرانی (برمکیان) و رجال برجسته علمی (طب، فلسفه، نجوم و ریاضیات) در دستگاه خلافت و نهاد سیاسی جامعه جدید اسلامی (بغداد، در سی کیلومتری مداین پایتخت ساسانیان) نفوذ یافتند و به دلیل درایت و کارشناسی به سرعت مقام و منزلت حکومتی و فرهنگی به دست آوردند و با کوشش‌های خود در هماهنگی با دانایان اقوام دیگر آسیای غربی (سریانی‌ها، کلدانی‌ها و یهودیان) علوم و

معارف زمان خود را از زبان‌های گوناگون به زبان عربی ترجمه کردند و فضای علم و تحقیقات را گسترش دادند و نهادهای بزرگی چون «بیت‌الحکمه» پدید آوردند که از مراکز علمی جهان و تبادل فرهنگ‌ها به شمار آمده است.

این تلاش فرهنگی با عنوان «نهضت ترجمه» در تاریخ اسلام و ایران جایگاه والایی یافته است. مترجمان برجسته‌ای از ایرانیان زردشتی و مسیحی و مسلمان و زبان‌دانان غیر ایرانی (بعلبکی، دمشقی و...) کتاب‌های با ارزشی در فلسفه، ریاضیات، طب، نجوم و جز این‌ها از سریانی و هندی و پهلوی به زبان عربی برگرداندند و در روند فرهنگی آن و آشنایی مسلمانان با دانش‌های زمان و تعلیل و تحلیل اندیشه‌های ریشه‌دار اندک‌اندک «نهضت تألیف» در جهان اسلام پای گرفت و دانشمندان برجسته مسلمان که بخش عمده‌ای از آنان ایرانی و ایرانی‌تبار بودند، ظهور کردند که نام و نشان آنان در تاریخ فرهنگ و تمدن جهان مخلّد است.

این امر فرهنگی در دوره مأمون شکوفایی بیش‌تری یافت و بغداد که هم‌چنان سیمای ایرانی آن پایدار مانده بود، مرکزیت علمی جهانی پیدا کرد و در جهان اسلام نیز مراکز علمی دیگر چه در مشرق (بخارا، ری، اصفهان، نیشابور و گرگان...) و چه در مغرب (فسطاط و قاهره و قرطبه...) در پیوند با بغداد رشد و منزلت یافتند. مرحوم دکتر صفا نیز به این مسئله اشاره کرده است:

«با توجه به کوشش‌هایی که در قرن‌های دوم و سوم و چهارم در بغداد برای نقل و تدوین علوم اوایل صورت گرفت و با اجتماع دانشمندان بزرگ از صنوف و امم مختلف، شهر مذکور بزرگ‌ترین حوزه علمی مسلمین شد و هیچ‌یک از حوزه‌های علمی اسلامی از حیث کثرت دانشمندان و تنوع آثار منقول و تألیفات علمی بدان نمی‌رسید و تا هنگامی که تربیت‌یافتگان این حوزه در سایر بلاد اسلامی به نشر علوم اوایل مبادرت نکردند، مرکز واحد

علوم معقول شمرده می‌شد. سایر حوزه‌های علمی مسلمین بعد از بغداد ایجاد شد و مبدأ نقل علوم اوایل در آنها بغداد بود» (۱۳۵۶، ص ۵۴-۱۵۳).

۲. نهادهای آموزشی جدید مسجد، نخستین نهاد اساسی آموزش‌های دینی (و عبادت) بود که در هر مکان مفتوحه توسط مسلمانان، پدید می‌آمد. پس از آن مدرسه ایجاد شد که در آنجا فزون بر تعلیمات رسمی مذهبی، پاره‌ای از دانش‌های مرتبط با دین که به گونه‌ای تقویت‌کننده باورها و رفتارهای آیینی بود، آموزش داده می‌شد.

سومین نهاد همانند و نوظهور، بیت‌الحکمه مرکز ترجمه و تألیف علوم عقلی و فلسفی بود و در آنجا عالمان و اندیشمندان زمان برای تحقیق و گفت‌وگوهای علمی گرد می‌آمدند. در ایجاد انواع «آکادمی»های علوم ایرانیان سهم به‌سزایی داشتند. این نهاد تا یورش مغولان استمرار فرهنگی داشت و فزون بر معلمان و متعلمان و محققان، گروه کثیری از مترجمان و کاتبان و خازنان و مجلدان و وراقان و صحافان را در بازارها و برزن‌های شهرهای معروف در بر می‌گرفت.

چهارمین نهاد نشر آموزش، خانقاه صوفیان بود. این گروه نیز به سان پیروان فلسفه در راه گشودن راز هستی و کشف حقیقت بودند، اما روش آنان برخلاف حکیمان و فیلسوفان، از راه برهان و تعقل نبود. آنان شناخت از طریق دل و کشف و شهود را پذیرفته بودند. پنجمین نهاد آموزشی متعلق به علوم پزشکی (طبابت، داروسازی، بيطاری و دیگر دانش‌های وابسته به آن) بود.

دانشگاه گندی شاپور که از زمان ساسانیان فعالیت‌های علمی و درمانی خود را آغاز کرده بود، تا قرن سوم هجری بر ادامه آن اهتمام می‌ورزید. به علت خاصی که از آن سخن به میان خواهد آمد، پزشکان جندی شاپور برای

معالجه خلفا و بزرگان بغداد، به این شهر آمدند و به مرور در آن اقامت یافتند و دانش‌های پزشکی ایرانیان را در بغداد توسعه دادند و هم زمان و هماهنگ با تعلیمات پزشکی، فلسفه و حکمت و علوم طبیعی و ریاضی گندی‌شاپور به جهان اسلام انتقال پیدا کرد.

رصدخانه‌ها، محافل علمی و فرهنگی پنهان، مدرسه‌های سیار، حوزه‌های علمی متعلق به اقلیت‌های دینی و پیروان مذاهب گوناگون اسلامی، انجمن‌های ادبی و هنری و جز این‌ها، نهادهای دیگری بودند که موقعیت جدید جهان اسلام و نیازهای فکری و فرهنگی مسلمانان خواستار آن بود.

۳. پیوند گندی‌شاپور با بغداد بغداد در نزدیکی شهر مداین (تیسفون) پایتخت تاریخی ایران بنا گردید. در آن زمان این شهر نوپدید سیمای ایرانی و بافت شهرنشینی این سوی دجله را داشت و به زبان مورخان و جغرافی دانان صدر اسلام «دل ایران‌شهر» بود و اگر از گندی‌شاپور و شوشتر و اهواز، کسی به بغداد می‌رفت و سکونت اختیار می‌کرد بدان معنا نبود که از کشوری به کشور دیگر مهاجرت کرده باشد، و در آن دیار احساس غربت و بیگانگی کند.

بغداد، دارالخلافه عباسیان، در سرزمین ایران بنیان یافت به همان سان که دمشق دارالخلافه امویان، در سرزمین روم شرقی توسعه پیدا کرد و مدینه فقط مرکز حکومت خلفای راشدین بود و پایتختی کوفه در دوران خلافت امیرالمؤمنین علی (ع) نشان‌دهنده اهمیت موقع جغرافیایی سرزمین‌های غربی ایران و روحیه عدالت‌خواهی ساکنانش بود که آیین جدید را از دل و جان پذیرفته بودند.

نخستین برخورد عباسیان، با دانشگاه گندی‌شاپور بدین سان بوده است: ابوجعفر منصور دوانیقی که در سال ۱۴۸ هجری به بیماری معده گرفتار شده

بود برای معالجه خود از پزشکان گندی شاپور کمک خواست. جورجیس بن بختیشوع به اتفاق دو تن از شاگردان خود (ابراهیم و عیسی بن شهلا) برای معالجه خلیفه به بغداد آمد و ریاست دانشکده را به پسرش بختیشوع (همنام پدر خود) سپرد. از آن زمان پیوند میان بغداد و جندی شاپور برقرار گردید و به مرور در بغداد دارالشفاء که به عربی نیز الیمارستان (=المارستان) و جمع آن را الیمارستانات می گفتند به وجود آمد و توسعه یافت.

طبق تحقیقات صاحب نظران تاریخ طب در اسلام، قدیمی ترین بخش شهر بغداد محله «کرخ» بوده که در جنوب غربی شهر و در طرف دروازه شهر کوفه قرار داشته است. در همین محل بیمارستانی تأسیس گردید که اساس مدرسه طب بغداد به شمار آمد. منصور خلیفه عباسی پزشکان دیگری را نیز از گندی شاپور به بغداد فراخواند؛ لکن بیمارستان در زمان هارون الرشید پای گرفت که سهم بیش تر آن را پزشکانی بر عهده داشتند که از گندی شاپور برخاسته بودند.

جرجی زیدان در این باره نوشته است:

«مارستان یا بیمارستان کلمه‌ای فارسی است و به معنای محل بیماران می باشد. در دوره تمدن اسلامی بیمارستان مشتمل بر مدارس طب هم بوده و همانجا درس طب می خواندند و عملاً از مریضان معاینه می نمودند، عرب‌ها ایجاد بیمارستان را از ایرانیان آموختند و مانند بیمارستان جندی شاپور بیمارستان دایر کردند. نخستین بیمارستان اسلامی در سال ۸۸ هجری در دمشق به امر ولید بن عبدالملک اموی تأسیس شد. او اطبایی را در آن بیمارستان به کار گماشت و دیوانگان را در آنجا گرد آورد و برای اداره آن بودجه‌ای تعیین کرد تا انقراض دولت اموی بیمارستان منحصر به فرد اسلام همین بیمارستان دمشق بود. منصور خلیفه عباسی از بیمارستان جندی شاپور اطبایی به بغداد آورد اما بیمارستانی تأسیس نکرد و فقط نوانخانه‌هایی برای کوران و پیرزنان دایر نمود.



۱۵. مقبره منسوب به یعقوب لیث صفار در صحن دانشگاه تاریخی گندی شاپور

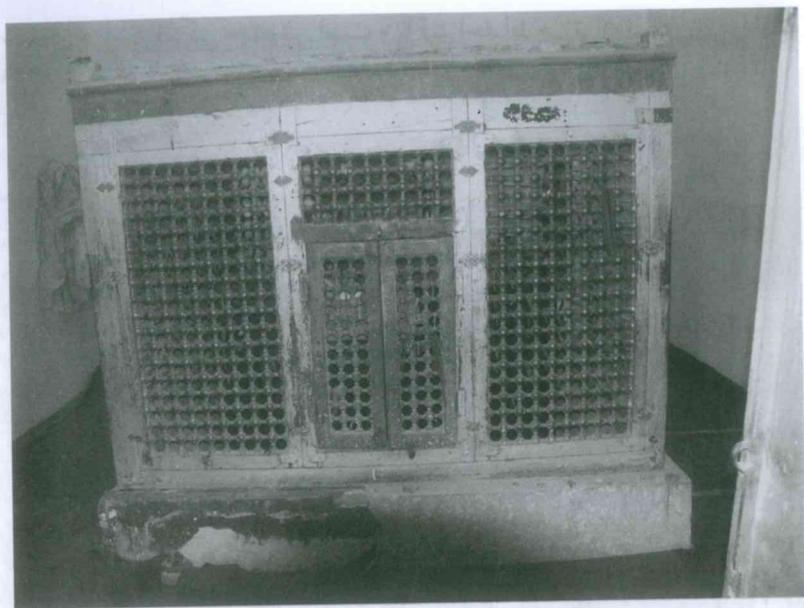
نخستین بیمارستان دوره عباسی به امر هارون الرشید دایر شد که چون مهارت پزشکان جندی شاپور مقیم بغداد را مشاهده کرد به پزشک خود جبرائیل بن بختیشوع دستور داد بیمارستانی نظیر بیمارستان جندی شاپور در بغداد تأسیس کند. در این موقع رئیس بیمارستان جندی شاپور پزشکی هندی بود که دهشتک نام داشت، هارون از وی خواست ریاست بیمارستان بغداد را بپذیرد ولی دهشتک نپذیرفت و ماسویه را به آن کار معرفی کرد. پس از ماسویه فرزندش یوحنا رئیس بیمارستان شد. برمکیان که مردمی دانش‌پرور و معارف‌خواه بودند و به طب هندی و طبای هندی علاقه داشتند بیمارستانی به نام خود دایر نمودند و ابن دهن پزشک هندی را به ریاست آن گماشتند.

ابن دهن زبان عربی را نیکو می دانست و کتاب های هندی را مستقیماً از هندی به عربی ترجمه کرده است» (۱۳۵۶، ص ۸۲ - ۲۸۱، جلد ۳).

این نهاد درمانی و آموزشی اقتباس یافته از دانشگاه و بیمارستان گندی شاپور به نام «بیمارستان رشید یا قدیم» سال ها در بغداد دارای اعتبار علمی و خدماتی بود تا زمانی که عضدالدوله دیلمی بیمارستان دیگری به نام عضدی در آن شهر بر پا کرد (سیریل، ۱۳۵۶، ص ۹۲-۹۳) و بیمارستان های تأسیس یافته بعد از آن، به تحقیق اقتباس از بیمارستان های ایرانی بود و این اقتباس در دیگر بلاد اسلامی نیز مشهود گردید (عیسی بیک، ۱۳۷۱، ص ۶۱-۶۳).

۴. پزشکان ایرانی در بغداد پزشکان ایرانی که در گندی شاپور به تعلیم و مداوای بیماران می پرداختند از قومیت ها و معتقدان مذاهب گوناگون بودند و بدان سان که اشاره شد، در آن نهاد علمی و فرهنگی، تساهل و تسامح مذهبی و اعتقادی وجود داشته است. مشهورترین پزشکان گندی شاپور که حیات خود را به عصر اسلامی رسانده و در تاریخ پزشکی از شهرت زیادی برخوردار شده اند و از آغاز دوره خلافت عباسیان در بغداد به تعلیم و مداوا پرداخته اند دارای نام و نشانی از این قرار هستند:

خاندان بختیشوع بخت از واژه بختن (به ضم با) مشتق شده است و در فرس قدیم به معنای نجات یا رهایی دادن است. چنان که یزدبخت (ایزدبخت) به معنای «نجات داده خدا» است، اما واژه یشوع (در عبری و سریانی) و به عربی یسوع، همان عیسی (ع) است و در نتیجه بخت یشوع نجات یافته عیسی معنا می دهد (براون، ۱۳۵۶، ص ۵۰۷؛ کریستن سن، ۱۳۴۵، ص ۲۳۰؛ ممتحن، ۱۳۴۸، ص ۷۴-۷۵).

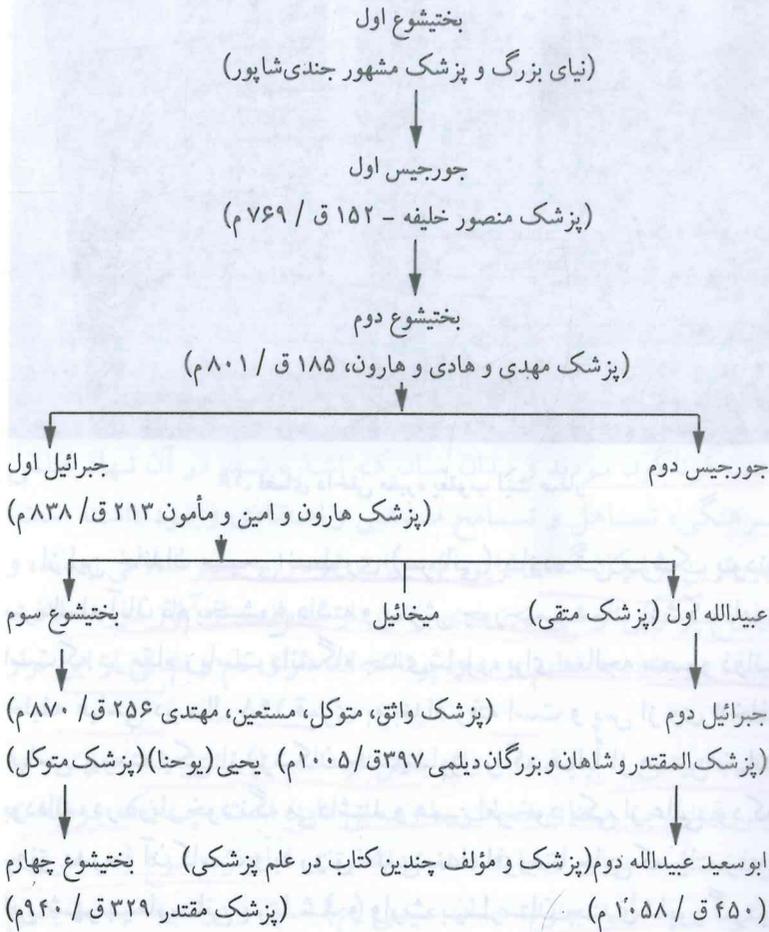


۱۶. فضای داخلی مقبره یعقوب لیث صفار

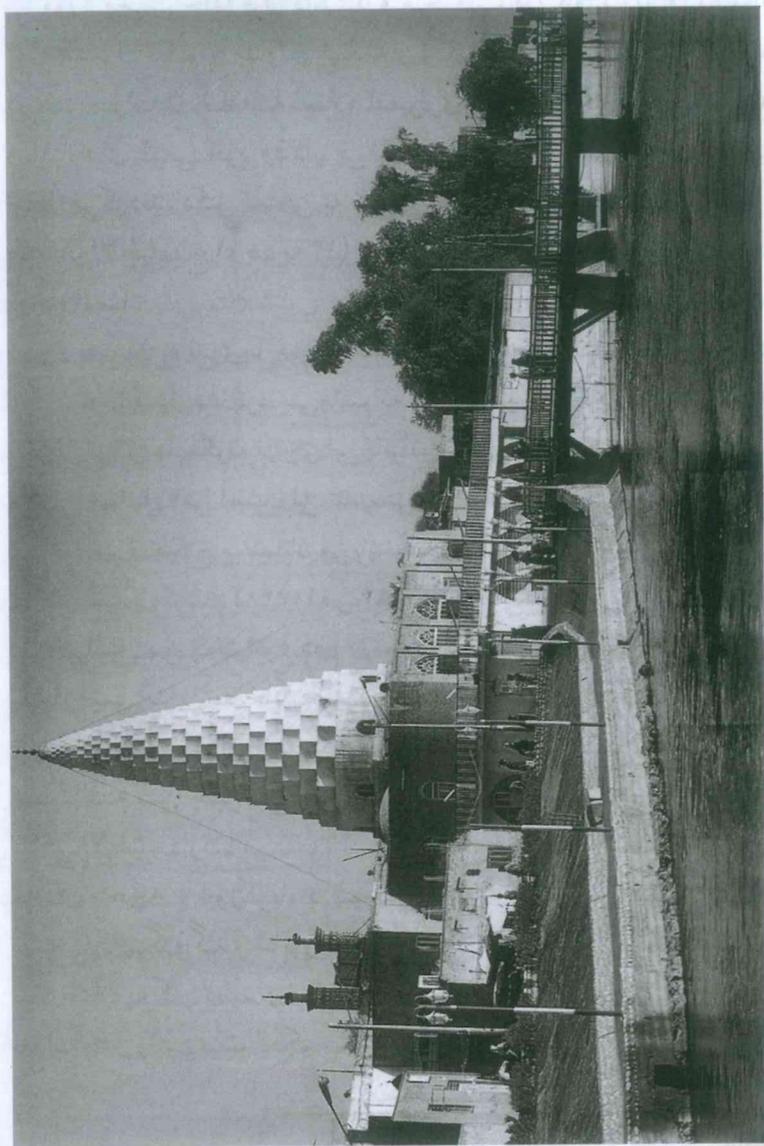
از این خاندان مسیحی نسطوری (سریانی) یازده تن پزشک بودند و سرسلسله آنان نام بختیشوع داشته و پسرش جورجیس همان پزشک ناموری است که در مقام ریاست دانشگاه جندی شاپور، برای معالجه منصور دوانیقی خلیفه عباسی در سال ۱۴۸ قمری به بغداد رفته است و پس از وی «خلفای عباسی پیوسته یکی از پزشکان جندی شاپور را که غالباً از همین خاندان بوده‌اند، در دربار خود نگه می‌داشتند و همین امر خود یکی از عللی بود که از رونق مدرسه آن کاست و به رونق علمی بغداد افزود تا جایی که رفته رفته در این شهر بیمارستانی برپا شد و وارث بیمارستان جندی شاپور گردید» (محمدی، ۱۳۵۶، ص ۲۴۶-۲۴۷).

نام و نشان پزشکان آل بختیشوع و زمان حیات آنان و نیز ارتباطشان با

خلفای عباسی اندکی مغشوش است و با قید احتیاط می توان نمای زیر را ارائه کرد:



خاندان بختیشوع در دربار خلافت بسیار محترم و معزز بودند و



۱۷. شوش آرامگاه دانیال نبی

مورد محبت خلفا قرار داشتند و محرمیت می یافتند. آنان با آرامش تمام مشغول تعلیم و مداوا و ترجمه و نگارش کتاب‌های پزشکی بودند. در فراخواندن آنان به اسلام اصراری نبود و غالباً به آیین مذهبی و رفتارهای قومی خود وفادار می ماندند و عنوان «اطبای جندی شاپور» را حفظ می کردند. دکتر ممتحن به نقل از ابن ابی اصیبعه (عیون الانباء فی طبقات الاطباء، ج ۱، ص ۱۳۰) درباره جبرائیل اول (فرزند بختیشوع دوم) آورده است:

«مأمون به قدری با جبرائیل محبت داشت که موقع ادای فریضه حج در مکه او را بسیار دعا کرد. بنی هاشم که آنجا بودند وی را ملامت کرده گفتند ای مولای ما چگونه در حق این کافر ذمی چنین دعا می کنی؟ مأمون گفت آری جبرائیل ذمی است ولی تندرستی من به دست اوست و تندرستی من به خیر و صلاح مسلمانان می باشد، بنی هاشم که این را شنیدند گفته او را تصدیق کردند» (۱۳۴۸، ص ۵۲).

جبرائیل بن بختیشوع دوم در سال ۲۱۳ قمری فوت کرد و در دیر سرمارجیس مداین به خاک سپرده شد. پاره‌ای از افراد خاندان بختیشوع تألیفات معتبری از خود به یادگار گذاشته اند، از آن میان ابوسعید عیبدالله بن جبرائیل دوم دو کتاب با عنوان‌های نوادر المسائل و مناقب الاطباء دارد.

خاندان ماسویه ابوزکریا، یا یوحنا بن ماسویه^۱ یکی از استادان برجسته مسیحی دانشگاه گندی شاپور است. وی چهل سال در آن مرکز علمی و بیمارستان به کار تعلیم و مداوا پرداخته است. او نیز در زمان مأمون به بغداد آمد و رئیس بیت الحکمه شد و شاگردان برجسته‌ای چون حنین بن اسحق

در محضر وی تلمذ کرده‌اند. ماسویه تا سال ۲۴۳ قمری زنده بود و به دستور هارون بسیاری از کتاب‌های پزشکی که پس از فتح انقره (آنکارا) و عموریه و دیگر مراکز علمی روم شرقی به بغداد آورده شده بود، در اختیار وی قرار داده شد تا از روی آنها رونوشت برداشته شود و به زبان عربی در آید.

پدر ماسویه از تربیت یافتگان گندی‌شاپور بود و در طب و داروشناسی تخصص داشت. پسر وی نیز به نام میخائیل از پزشکان برجسته زمان مأمون بود. از ماسویه کتاب‌های زیاد باقی مانده که قفطی و ابن ابی اصیبعه در آثار خود از آنها یاد کرده‌اند.

خاندان حنین دومین خانواده‌ای که از جندی‌شاپور غیرمستقیم برخوردار بودند و در خدمت عباسیان درآمدند، این خاندان است. ابوزید حنین بن اسحاق عباسی از پزشکان مسیحی شهر حیره بود. در سال ۱۹۴ قمری متولد شد. پدرش به روایتی داروگر بوده است؛ وی در بصره عربی آموخت و در بغداد نزد پزشکان جندی‌شاپوری به تعلم پرداخت. نخستین استاد وی یوحنا بن ماسویه، از متعلمان سابق گندی‌شاپور بود که بر شاگرد خود چنین خشم گرفت و گفت «مردم حیره را به طب چه کار؟ برو در کوی و برزن صرافی کن» (براون، ۱۳۳۷، ص ۳۸).

این تندی حنین را بر آن داشت تا با زبان یونانی به آموختن علم پزشکی بپردازد. از این رو عازم اسکندریه شد و به قول ادوارد براون هفت سال زبان یونانی آموخت و پس از آن عازم گندی‌شاپور شد و نزد جنزائیل بن بختیشوع آموزش جدید پزشکی را آغاز کرد و کتاب التشریح جالینوس را برای استادش ترجمه کرد و به مرور در بغداد رئیس دارالترجمه بیت‌الحکمه گردید و کتاب‌های متعددی به عربی ترجمه کرد و این کار را تا زمان مرگ خود (۲۶۴ ق) ادامه

داد. حنین مترجمان متعددی را تربیت کرد و با کمک آنان کتاب‌های چندی به زبان عربی برگردانده شد. پسران وی (داود و اسحاق) هم از مترجمان برجسته بیت الحکمه بودند و هر دو آنها؛ و نیز شاگردان دیگر، از یونانی و سریانی، آثار گرانبهایی در طب و فلسفه از خود به یادگار نهاده‌اند.

خاندان قره این خانواده نیز از مسیحیان حرّان بودند که در خدمت خلفای عباسی درآمدند. نسب‌نامه و مختصری از شرح احوال آنان به شرح زیر است:

قره. نیای بزرگ خاندان ثابت اول، پزشک معتضد (۲۱۰-۲۸۹ ق / ۸۲۵-۹۰۱ م) بوده و از وی دو پسر شناخته شده‌اند. نخست ابراهیم (اول) که شهرت علمی و فلسفی نداشته است. دوم سنان.

سنان بن ثابت پزشک راضی (۳۳۱ ق / ۹۴۲ م) بوده و از وی نیز دو پسر شناخته شده‌اند:

ثابت دوم رئیس بیمارستان عضدی بغداد (۲۹۵-۳۶۳ ق / ۹۰۷-۹۷۳ م) و ابراهیم دوم رئیس هیئت ممتحنه پزشکان (۲۹۶-۳۳۶ ق / ۹۰۸-۹۴۷ م) از ابراهیم دوم نیز فرزندی به نام اسحق شناخته شد که کار پدران خود را داشته است.

دیگر پزشکان جندی شاپوری عیسی بن سهلا، یکی از پزشکان مشهور بغداد و از شاگردان جورجیس بن بختیشوع بوده است. شاپور بن سهل جندی شاپوری، رئیس بیمارستان گندی شاپور بود و در داروشناسی و طبابت متوکل عباسی شهرت بسیار یافته است. عیسی بن چهاربخت (مهاربخت) از مسیحیان گندی شاپور بود و در بغداد از پزشکان و داروشناسان برجسته به شمار آمده و از

بقراط و جالینوس ترجمه‌هایی دارد. دهشتک (رئیس بیمارستان جندی‌شاپور) و برادرزاده‌اش میخائیل هر دو از پزشکان مشهور عصر اول عباسیان و ساکن بغداد و از برخورداران دارالعلم گندی‌شاپور بوده‌اند.

بر این عده می‌توان چند تن دیگر از آن میان پزشکان خاندان‌های مسیحی (نسطوری) و یهودی و جز آنها را نیز افزود که بعضی از آنان از پزشکان و دانشمندان برجسته‌ای بودند که به ریاست بیمارستان عضدی و منزلت‌های علمی و اجتماعی دیگری هم رسیده‌اند.

بدین سان در گسترش اسلام و التقاط تمدن‌ها و فرهنگ‌های منطقه، نهادهای گوناگون علمی و آموزشی پدید آمد و شهر بغداد در آغاز خلافت عباسیان در «دل ایرانشهر» ایجاد شد و مرکزیت سیاسی و حکومتی جهان اسلام گردید.

از همان آغاز استادان و پزشکان گندی‌شاپور بر پایه نیازهای دستگاه خلافت با بغداد پیوند یافتند و هرچه زمان گذشت ارتباطات و رفت و آمدها و اقامت‌ها در شهر جدید فزونی یافت و بسیاری از فارغ‌التحصیلان گندی‌شاپور به دربار خلفای عباسی و بزرگان عراق آمده و به کار طبابت و فلسفه و آموزش پرداخته‌اند. همین امر موجب شد که بغداد به لحاظ علمی از اعتبار زیادی برخوردار گردد و هم‌زمان گندی‌شاپور مرکزیت علمی خود را از دست بدهد و رونق و شکوه گذشته آن رو به نقصان گذارد و سرانجام به شهر کوچکی مبدل گردد و در سده‌های بعد فقط ویرانه‌ای از آن باقی بماند.



۱۸. ابن سینا؛ پزشک، فیلسوف و سیاستمدار بزرگ ایرانی

فصل ششم

جایگاه و منزلت آموزش در نظام ارزشی

آموزش و برخورداری از آن، در معیارهای دیگری قرار داشت و با آنچه در زمان‌های کنونی وجود دارد، کاملاً متفاوت بود. در گندی شاپور علم‌آموزی و خدمت به جامعه ارجحندی داشت و در بغداد نیز در آغاز چنین بود، اما تمدن به وجود آمده و فزونی ثروت و قدرت طلبی‌های گوناگون در پهنه‌های متفاوت به تحقیق شیوه‌های جدیدی را پدید آورد. دکتر محمدی نوشته است:

«وقتی که دولت خلفا در بغداد مستقر شد و این شهر نوساز که کم‌کم داشت در دیدگاه تیسفون گردن می‌افراشت، مرکز سیاست و اقتصاد جامعه اسلامی گشت پزشکان جندی‌شاپور نیز یا برای کسب مال و جاه و یا در اثر میل و علاقه خلفا رفته رفته بدان جای روی آوردند و به جای جندی‌شاپور بغداد را مرکز کار و کوشش خود قرار دادند» (۱۳۵۶، ص ۴۹ - ۲۴۸).

این امر که علاقه و اهتمام خلفا را نشان می‌دهد، از روی آوردن دانشمندان و ارباب هنر به بغداد، برای منافع دنیایی هم حکایت می‌کند به طوری که بسیاری از پزشکان ایرانی بغداد صاحب جاه و ثروت شدند که البته در چنبر تضادهای سیاسی و اجتماعی، گاه اموال آنان «مصادره» هم می‌شد و به زندان هم می‌افتادند و حتی جانشان در معرض نابودی نیز قرار می‌گرفت. با این همه پیوندهای «دارالعلم»‌های بغداد با گندی‌شاپور در زمینه‌های مختلف به کلی

بریده نشد و در زمینه‌های گوناگون کوشش‌های دانشمندان، چه آنان که به دین نیاکان خود باقی ماندند و چه آنان که دیانت جدید را پذیرفتند، در پهنه جهانی بسیار چشم‌گیر بوده است، همان سان که دکتر محمدی نیز آورده است:

«آثار ظاهری جندی شاپور به زودی از میان رفت، لیکن نفوذ معنوی آن در تمام دوره‌های اسلامی هم چنان باقی ماند. زیرا بیمارستان و آموزشگاه آن به منزله پایه و اساسی گردید که مؤسسات مشابه اسلامی بر آن قرار گرفت و در نهضت فرهنگی اسلام نیز از هر جمعیت آثار بارزی از خود به جا گذاشت» (۱۳۵۶، ص ۲۴۹).

۱. پیشرفت علم پزشکی در گندی شاپور بدان سان که اشاره شد، فزون بر دانش پزشکی، فلسفه و ریاضیات و بسیاری از رشته‌های علوم انسانی تدریس می‌شد، لکن رشته‌ای که ممتاز بود، و در جهان اسلام نیز اثرات زیادی از خود به یادگار گذاشت، علم پزشکی بود و نکته‌ای که همواره باید مورد توجه باشد این است که در آن روزگاران، تعلیم و تعلم در مجموعه فرهنگی ملت‌ها و جامعه‌های بشری شکل پیدا کرده است ادوارد براون به درستی نوشته است:

«هنگام مطالعه در علوم موجود در قرون وسطی نمی‌توان دو خصیصه شخصی و صفت بارز آن دوران را نادیده گرفت. این دو صفت عبارتند از به هم پیوستگی و ارتباط کامل همه شعب علم و همچنین قدرت و نفوذ بعضی اعداد در اصول آن علم و معرفت آن زمان من حیث المجموع به چیزی نمی‌آید که یک تن نتواند همه آن را فراگیرد به ندرت می‌توان پزشکی در قرون وسطی یافت که خود را به همان معلومات یک رشته خود مقصور و منحصر کرده باشد یا آنکه نخواهد از احکام نجوم و موسیقی و ریاضیات و حتی علم اخلاق و ماوراء الطبیعه یا حکمت اولی و سیاست مدن معلوماتی کسب کنند» (۱۳۳۷، ص ۱۳۴).

در دارالعلم‌های جدیدی که در بغداد شکل گرفت (= بیت الحکمه)

پزشکان گندی شاپوری به تعلیم و مداوا پرداختند و با آن که از پزشکی هندی و گاه چینی برخوردار بودند اما خود را از شاگردان بقراط^۱ و جالینوس^۲ می دانستند و برای آشنا کردن متعلمان خود در آغاز به ترجمه کتاب های معتبر حکیمان یونانی پرداختند.

اندک اندک که برکنه آثار حکیمان یونانی آشنایی یافتند، با حفظ احترام، پاره ای از ایرادهای خود را به آنان آشکار ساختند و با بیان تجربیات و مطالعات خود، در خط استقلال فکری و عملی در این زمینه قرار گرفتند، در پاره ای موارد کار استادان کهن را تکمیل کردند و در مواردی دیگر کاملاً نوآوری کردند و آثار بدیعی به وجود آوردند که قرن ها مورد تحسین و استفاده علمی و عملی جهانیان قرار گرفت و تا قرن شانزدهم و هفدهم میلادی در زمره مواد درسی دانشگاه های اروپا به شمار می رفت، بخش ممتاز این حرکت علمی، علاوه بر مرتب کردن طب مشوش یونانی، و بیرون آوردن آن از مرحله نظری به میدان عمل و تجربه، بسط و توسط شناخت بیماری های جدید (علم الامراض یا پاتولوژی^۳) بود که از آنها دیگران اطلاع نداشتند، هم چنین روشن داشتن اثرات داروهای بود که تا آن زمان پزشکان جهان بر آن آشنایی نداشتند.

دکتر محمدی به درستی نوشته است:

«مسلم است که علم طب در اسلام پیشرفت زیادی نمود و پزشکان معروفی از بین مسلمانان برخاستند که قرن ها مقام استادی خود را حفظ کردند. لیکن این حقیقت را باید پیوسته در نظر داشت که مهم ترین منابعی که میراث چندین هزار ساله بشر را در این علم به مسلمانان انتقال داد، کتاب و آثار ذی قیمتی بود که در نتیجه کار و کوشش پزشکان دانشمند و از ثمره خرد و

1. Hippocrate

2. Galenos

3. Pathologie

هزاره ها منظر بوده است
پزشکی به علم است

اندیشه ملت‌های ایرانی و یونانی و هندی و سریانی در جندی شاپور جمع و تدوین شده بود و هم‌چنین نخستین کسانی که اساس این علم را در اسلام گذاشتند و کتاب‌های طبی به زبان عربی تألیف یا ترجمه کرده و آثار علمی دیگر به وجود آوردند از پزشکان جندی شاپوری بودند. *رابطه ایران و هند*

همو افزوده است:

«در دورانی که اساس فرهنگ اسلامی گذاشته می‌شد و به واسطه نقل و ترجمه علوم مختلف زبان عربی دارای سرمایه علمی می‌گشت و در هر یک از رشته‌ها آثاری در این زبان به وجود می‌آمد، اطبای جندی شاپور و شاگردان ایشان تنها علم‌داران علم طب در جامعه اسلامی بودند و تا دو سه قرن دیگر هم چنان از دانشمندان بزرگ این علم به شمار می‌رفتند».

مؤلف کتاب فرهنگ ایرانی پیش از اسلام در جای دیگر آورده است:

«بسیاری از داروها و گیاه‌ها در کتاب‌های طبی عربی با همان نام‌های ایرانی خوانده می‌شود. امروز هم در زبان عربی قسمت عمده آنها دارای اسامی فارسی هستند. بدون شک علت این امر آن است که مأخذ اصلی این‌گونه کتاب‌ها آثار مشابه ایرانی بوده که در جندی شاپور وجود داشته و چون نخستین مؤلفین این کتاب‌ها هم از اطباء جندی شاپور و به زبان فارسی آشنا بوده‌اند، از این رو بسیاری از این اصطلاحات و تعبیرات به همان شکل اصلی در کتاب‌های آنها راه یافته و باقی مانده است» (محمدی، ۱۳۵۶، ص ۲۴۶ - ۲۴۷).

آثار علمی و تألیفات پزشکی ایرانیان فراهم آمده در بیت‌الحکمه و پس از آن که ریشه در آموزش‌های گندی شاپور و استادان آن دارد، خود به تحلیل دیگری نیاز دارد.

۲. نهادهای آموزشی و درمانی سازمان اصلی آموزش بیمارستان بود که از زبان فارسی وارد زبان عربی شد و قرن‌ها باقی ماند تا آن‌که واژه

«مستشفى» جای آن را گرفت و «مارستان» در حد دارالمجانین (= بیمارستان) به کار رفت.

بیمارستان‌های بغداد که اقتباس از بیمارستان گندی شاپور بود، خود به اشکالی درآمدند که دیگر منطقه‌های اسلامی نیز از آنها اقتباس کردند.

بیمارستان «رشید» در حقیقت میراث دار بیمارستان گندی شاپور است و دیگر بیمارستان‌ها نیز بر همان الگوی بیمارستان گندی شاپور شکل گرفتند. در درون سرزمین‌های ایرانی، نام و نشان بیمارستان‌های جدید (تأسیس یافته در دوره اسلامی) زیاد است که به اهم آنها اشاره شده است:

— بیمارستان ری که رازی رئیس آن بود؛

— بیمارستان زرنند که صفاریان آن را بنا نهادند؛

— بیمارستان اصفهان که آل بویه آن را بنا نهادند؛

— بیمارستان شیراز، که عضدالدوله آن را بنا نهاد و هشتاد تن در آن کار

می‌کردند؛

— بیمارستان نیشابور، که خواجه نظام‌الملک آن را بنا کرد؛

بیمارستان مرو، که عیسی بن ماسه در آن طبابت داشته است.

و ده‌ها بیمارستان دیگر در جرجان، سمرقند، تبریز، همدان و شهرهای دیگر ایرانی نشین.

اما در سرزمین‌های عراق و شامات:

— بیمارستان برامکه، که توسط برمکیان بنیان یافت؛

— بیمارستان بدر، که توسط غلام معتضد ساخته شد؛

بیمارستان ابوالحسن علی بن عیسی بن جراح، که در تاریخ ۳۰۲ ق تأسیس گردید؛

— بیمارستان سیده، که در سال ۳۰۶ ق توسط مادر مقتدر خلیفه عباسی ساخته شد؛

بیمارستان مقتدری، که در سال ۳۰۶ ق به امر خلیفه ایجاد شد؛
 بیمارستان معزالدوله دیلمی، که در سال ۳۵۵ ق تأسیس شد؛
 بیمارستان عضدی، که توسط عضدالدوله در سال ۳۷۳ ق بنیان نهاده شد؛
 بیمارستان واسط، که توسط وزیران دیلمی در ۴۱۳ ق ساخته شد؛
 بیمارستان محمد بن علی بن خلف، که در دوره القادر بالله در بغداد ساخته شد؛

بیمارستان میافارقین (مارتی^۱)، که در دوره القائم بامرالله ساخته شد؛
 بیمارستان محول، که در سال ۴۴۹ ق تأسیس گردید؛
 بیمارستان موصل، که در سال ۵۷۲ ق ساخته شد؛
 بیمارستان حران، که در سال ۵۸۰ ق ساخته شد.

و ده‌ها بیمارستان دیگر، چون رقه، نصیبین، حلب، حماه، بیت المقدس، عکا، جبل، کرک، غزه، نابلس (در اردن) و جز اینها که تفضیل آن در کتاب تاریخ بیمارستان‌ها آمده است.^(۲)

۳. آموزش فلسفه و علوم بی تردید در مشرق‌زمین از چین و هند و ایران تا سرزمین‌های غربی آسیا اندیشه‌های فلسفی و مرکزهای آموزشی به نسبت زمان و اوضاع فرهنگی و اجتماعی وجود داشته است. در دوره فتوحات و آشنایی مسلمانان با دیگر اقوام و ملل و مذاهب، گرایش به حکمت و فلسفه را نمودار ساخت و به دلیل برخورداری از زمینه‌های عقلی و حکمی که در قرآن مجید نیز بدان سفارش شده، زمینه مستحکم‌تری پیدا کرد و برای پاسخ‌گویی به اندیشه‌ها و مذهب‌های منطقه و هم فراهم آوردن شرایط توسعه دینی، دانش جدید کلام ایجاد شد و اندک اندک «خزاین فلسفه

1. Murtyropolis

یونانی و آنچه از معارف ملل قدیم غرب آسیا در نحله اسکندریه و حرّان و غیره تمرکز یافته بود، در دسترس مسلمانان قرار گرفت و با ترجمه متون قدیم به زبان عربی و ایجاد یک محیط فکری و علمی بین‌المللی، مکتب درخشان فلسفه اسلامی که بیش تر توسط ایرانیان به وجود آمد و رواج یافت، پا به عرصه هستی نهاد» دکتر سید حسین نصر افزوده است:

«می‌توان بدون شک و شبهه اکثر فلاسفه اسلامی را ایرانی دانست و آنچه که در بلاد شرقی اسلام در رشته فلسفی انجام پذیرفته است در زمره فلسفه ایرانی شمرده و مخصوصاً که در دوران بعدی، ایران سرزمین اصلی فلسفه اسلامی شد» (۱۳۴۸، ص ۱۱).

به زبان دیگر، فلسفه بعد از یونان و اسکندریه در رها و نصیبین و قنسرین و گندی شاپور تداوم یافت و در دوره ساسانیان به شکوفایی رسید و در دوره آغازین اسلام از تمام شهرهای یاد شده، از آن میان انتاکیه، حرکت خود را به سوی بغداد ادامه داد و در بیت‌الحکمه به صورت کانون درخشان اندیشه درآمد که ایرانیان در این انتقال‌ها سهمی به سزا داشتند.

آشنایی با فلسفه و دیگر دانش‌های زمان (= علوم دخیله) با ترجمه‌هایی آغاز شد که غیرمسلمانان یا تازه مسلمانان بدان دست یازیدند، مسیحیان نسطوری در طب سرآمد دیگران بودند و مسیحیان یعقوبی در فلسفه نوافلاطونی و دانش آموختگان گندی شاپور در فلسفه و معارف ایرانی برجستگان دارالعلم حرّان در دانش‌های بابلی و یونانی و یهودیان در علم پزشکی و داروسازی کتاب‌های معتبری به زبان عربی ترجمه کردند.

معرفی ترجمه‌هایی که در این فنّ شریف انجام گرفته و ایرانیانی که در آن نامور بودند به فهرست تفصیلی نیاز دارد که در منابع تحقیقاتی نام و نشان آنها آمده است. ترجمه‌هایی که با تساهل و تسامح مسلمانان هماهنگی پیدا می‌کرد (چون فلسفه‌های ارسطو و افلاطون) باقی می‌ماند و در چارچوب

تفکرات مسلمانان گویی «پدیدار اسلامی» می شدند و در ترجمه ها و تألیف های بعدی می توان گرایش های زیر را نام برد:

- فلسفه استدلالی مشایی؛
- فلسفه اشراقی؛
- فلسفه استدلالی کلامی؛
- سلوک عرفانی؛
- حکمت متعالیه.

حکمت اشراق (سهروردی) یا فلسفه ایرانی خسروانی که در اندیشه متفکران مسلمان اثرات ژرف بینشی (کشف و شهود) باقی گذاشت، نمونه بارزی از قدرت اندیشه ایرانیان و تفکرات آریایی است و هنوز هم شکوفایی گذشته را دارد (← تکمیل همایون، ۱۳۸۴).

اما در دیگر دانش ها چون نجوم، ریاضیات و جز آنها، سابقه تاریخی در شرق باستان وجود داشته است و در یونان نیز این علوم به پیشرفت های چشم گیری رسیده بود و در دوره خلافت عباسیان این نوع معارف نیز به عالم اسلام راه یافت. مرحوم جلال همایی نوشته است که ایرانیان:

«از قرن ها پیش از اسلام با علوم و فلسفه و منطق و ریاضیات آشنا بودند و مخصوصاً در فن هیئت و نجوم نسبت به ملل دیگر سمت پیشوایی و پیش از آن که علوم و معارف از زبان های دیگر به زبان عربی نقل شود، کاملاً از این علوم آگاهی داشتند».

همو اضافه کرده است:

«ایرانیان قدیم رکن عمده در اختراع اصول ریاضی و قواعد هیئت و نجوم بوده و در فن تنجیم کتاب ها پرداخته اند که مملو از دقایق علمی و لطایف تاریخی و ادبی است و اگر ما به جرم بعضی احکام بی اساس که در آنها داخل شده است، یکسره از آن آثار چشم پوشیم از سر بسی از فوائد تاریخی و

ادبی و مآثر علمی و فنی خویش گذشته‌ایم».

نویسنده مقدمه کتاب التفهیم لاوائل الصناعاته التنجیم، برای اثبات نظر خود از قول قاضی ابوالقاسم صاعد اندلسی (م ۳۶۲ ق/ ۷۳-۹۷۲ م) چنین آورده است:

«از مختصات ملت ایران علم طب و احکام نجوم و فن تأثیرات کواکب در عالم سفلی است. ایرانیان از دیرباز در رصد کواکب رنج‌ها بردند و رصدخانه‌ها بنیاد کردند و زیج‌ها و کتاب‌ها در احکام و نجوم نوشتند. از جمله کتب احکام و نجوم آنها، کتابی است منسوب به زردشت و کتاب دیگر منسوب به جاماست» (همایی، ۱۳۵۳، مقدمه فد - فب - فز).

به دیگر بیان در دوره پیشرفت اسلام و التقاط تمدن‌ها، توسعه و شکوفایی علمی از نیمه دوم قرن دوم هجری (قرن هشتم میلادی) آغاز شد و تا پایان قرن پنجم (یازدهم میلادی) ادامه یافت و به درجه کمال رسید. ایرانیان که به علوم ریاضی و فنون فلکی و نجومی آشنایی داشتند، نخستین قومی بودند که معارف کهن خود را در پیکر تمدن اسلامی به جهانیان عرضه کردند و بسیاری از این معارف ریشه در گندی‌شاپور و آموزشگاه‌های همانند آن داشته است.

کرلو آلفونسو نلینو^۱ که از مستشرقان بنام ایتالیایی است اعتقاد دارد که در آغاز تمدن اسلامی ایرانیان که از زمان ساسانیان آشنای به علوم و فنون زمان خود بودند، مطالعه درباره فلکیات و زیج‌ها را از زمان منصور خلیفه عباسی رواج دادند که البته در آن اثرات علمی و فرهنگی هند نیز مشهود بود و پس از این دوره است که مسلمانان با کتاب‌های اقلیدس و بطلمیوس و دیگر عالمان یونانی آشنا می‌شوند (نلینو، ۱۳۴۹، درس بیست و چهارم). مرحوم جلال همایی نیز در این باره آورده است:

1. Carlo Alfonso Nallino (1872-1938)

«در عهد هارون الرشید (۱۷۰-۱۹۳ ق) بعضی از کتب ریاضی که مهم تر از همه کتاب مجسطی بود به عربی ترجمه شد و چون نوبت به مأمون (۱۹۸-۲۱۸ ق) رسید که افتخار آل عباس است، بازار نقل و ترجمه و تعلیم و تعلم رواج گرفت و در نتیجه نهضت علمی جهانگیر اسلامی پدیدار گشت و نوابغ علمی در هر رشته از علوم ظاهر شدند و کتاب ها نوشتند و اختراعات تازه نمودند» (۱۳۵۳، مقدمه مج - فد).

با تأسیس بیت الحکمه در بغداد و آشنایی بیش تر مسلمانان با فرهنگ و تمدن یونانی و اسکندرانی و تلاش های ویژه ایرانیان، اندک اندک به تشویق مأمون و دیگر بزرگان فرهنگی و سیاسی زمان، ترجمه آثار یونانی و سریانی آغاز شد که بسیاری از آنها در باب ریاضیات و نجوم و جغرافیا بود.

کوتاه سخن، مسلمانان در آغاز با آثار نجومی و ریاضی ایرانیان آشنا شدند و کتاب هایی چون زیج الشاه، زیج الشهریار، یا زیج الشهریاران الشاه (احتمال دو کتاب هم داده شده است) را به عربی درآوردند (توسط ابو معشر بلخی در گذشته به سال ۲۷۲ق/۸۸۶م)، آن گاه با آثار هندیان، اعم از ریاضیات و زیج آشنا شدند (توسط یعقوب بن طارق و ابراهیم فزاری) و پس از آن با آثار یونانی که مهم ترین اثرات علمی را باقی گذاشت، آشنا گردیدند. از تلفیق دانش های ریاضی و نجوم متعلق به پیشرفته ترین کانون های فرهنگی بشر، خود توانستند نوآوری و ابداع نمایند و ابتکارهای جدیدی را ارائه دهند و سه قرن و نیم در این زمینه ها در سراسر جهان ممتاز باشند.

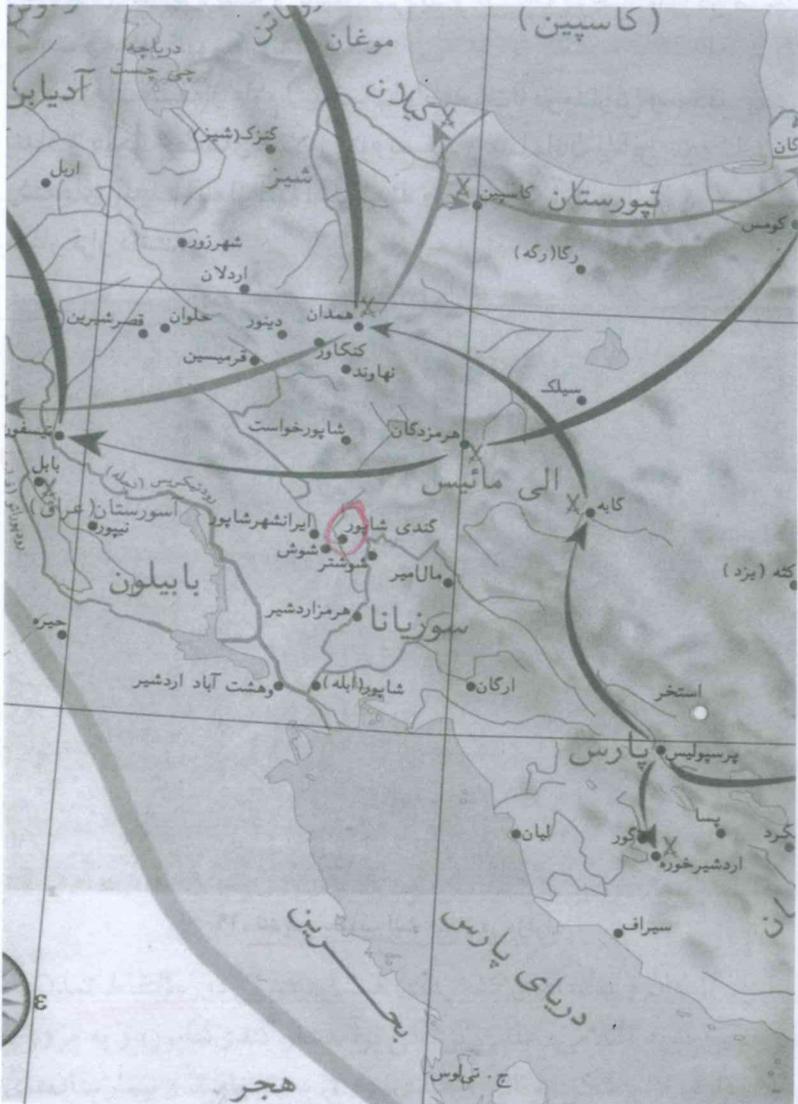
از ایران باستان و تمدن های کشورهای همسایه در پی دوره التقاط تمدن ها، در عصر جدید اسلامی، علمی پزشکی برآمده از گندی شاپور، و به مرور با برخورداری از پزشکی یونانی و هندی، رونق بسیار یافت و بیمارستان های چندی با اقتباس از گندی شاپور در سراسر جهان اسلام پدید آمد. کتب و

رساله‌های متعدد ترجمه و تألیف گردید و طیبیان پرجسته‌ای در صحنه طبابت و مداوا ظهور کردند.

هم زمان فلسفه و علوم (ریاضیات و طبیعیات) در مدارس و محافل علمی بغداد و دیگر خطه‌های اسلامی ترویج شد و مسلمانان با این نوع دانش و رشته‌های پدید آمده از آنها آشنا شدند و در تمامی آنها ایرانیان در موقعیت ممتاز قرار داشتند.



۱۹. تندیس یعقوب لیث صفار در دزفول



۲۰. موقعیت گندی شاپور در کنار شهرهای شوشتر، شوش و ایرانشهر شاپور

سخن پایانی

آگاهی و معرفت به طبیعت و حیات معنوی در میان ایرانیان همانند دیگر مردم جهان ریشه‌هایی تاریخی داشته است. ساکنان این سرزمین به اعتبار موقعیت جغرافیایی ایران از انواع علوم و فنون و هنرهای ملت‌های جهان برخوردار بوده‌اند و به لحاظ تاریخی از عصر هخامنشیان امتیازات فرهنگی و علمی آنان مشهود بوده است. پس از گذر دوره‌های فترت در عصر ساسانیان شکفتگی بیش‌تری حاصل شده و در پرتو تساهل و تسامح مذهبی و عقیدتی که گاه سخت‌گیری‌هایی را نیز به همراه داشته، و نفوذ اندیشه‌ها و باورهای گوناگون، پایگاه‌های آموزشی متعددی در منطقه‌های چندگانه ایران پدید آمده است. دانشگاه گندی‌شاپور یکی از چند مرکز بزرگ علمی است که نگهداری علوم و اندیشه‌ها و دانش پزشکی و نیز آموزش و گسترش آن را برعهده گرفته است؛ و چه بسا حکومت‌ها نیز به دلایل سیاسی (رویاری با رومیان) و نیازهای اجتماعی، در پایداری آنها از خود تلاش‌هایی نشان داده‌اند و پاره‌ای از موبدان چون خرداد برزین (موبد موبدان عصر انوشیروان) و موبد بخت‌آفرید و هیربدان دیگر، در هماهنگی با درست‌بدان (چون جبرئیل) در توسعه علمی زمان خود کوشش‌هایی کردند.

در این امر مسیحیان نستوری و پیروان دیگر مذاهب (یهودیان) و قومیت‌های هم‌جوار (هندی‌ها) نیز همکاری داشته و آن شهر تاریخی، ایرانیان را به صورت یک پایگاه علمی و فرهنگی بین‌المللی در آورده بودند به صورتی که دانش‌های زمان با زبان‌های متعدد بشری آموزش داده می‌شد و

بسیاری از مراکز علمی آن روزگاران در ایران و خارج از ایران مجذوب
موقعیت علمی گندی شاپور شده بودند.

این دانشگاه ایرانی نه تنها در دوره ساسانیان بلکه پس از آن تا دو سه قرن
اسلامی هم چنان استوار در مسیر دانش گسترگی قرار داشت و اندک اندک
موراثت علمی و فرهنگی خود را به جهان اسلام باز سپرد و با رونق و توسعه
بغداد به مرور گندی شاپور به شهر کوچک و کم اهمیتی مبدل شد و بغداد به
لحاظ علمی، فلسفی و توسعه علوم پزشکی در جهان ممتاز گردید. رفته رفته
گندی شاپور به لحاظ مکان و جغرافیا، رو به ویرانی نهاد، اما ایرانیان در شهر
دیگری در «دل ایرانشهر» حیات فرهنگی خود را استمرار دادند و در تمدن
اسلامی به جایگاه والایی رسیدند.

پی نوشت

۱. ناگفته نماند که در دوره استقلال خواهی ایرانیان بر ضد تسلط خلفای عباسی، گندی شاپور مورد توجه قرار گرفته بود. یعقوب لیث صفار، پادشاه عیارمنش سیستانی، که خود را نگاهبان ایران می دانست در سال ۲۶۱ هجری قمری پس از فتح پارس، عازم خوزستان شد و در آن منطقه با نماینده و لشکریان خلیفه جنگید و در شهر جندی شاپور به تدارک سپاه پرداخت و در همان شهر از بد حادثه به بیماری قولنج و سکسکه گرفتار شد و در سال ۲۶۵ قمری در همان مکان تاریخی جان به جان آفرین تسلیم کرد و آرامگاهش در همان مکانی است که اکنون شاه آباد گویند.

یعقوب لیث از همین شهر (جندی شاپور) در حال بیماری به خلیفه عباسی (المعتمد بالله) پیام زیر را فرستاده است:

«به خلیفه بگو، هرگاه زنده ماندم بین من و تو این شمشیر حاکم است. اگر غالب شدم آنچه مرا پسند آید همان را به کار خواهم بست و اگر تو فاتح درآمدی نان خشکیده و پیاز غذای من می باشد» (سایکس، ج ۲، ص ۲۱).

درباره نام این خرابه بازمانده از عصر باستان، نوشته اند که:

«در حدود سال ۱۰۵۰ هجری فتحعلی خان حکمران خوزستان در محل جندی شاپور قریه ای ساخت به نام 'شاه آباد' که شامل خانه ها و باغ های عالی و حمام بود. به مرور ساختمان های زمان فتحعلی از میان رفت و دهکده ای اکنون به همان نام شاه آباد باقی است. آرامگاهی هم در این مکان وجود دارد که شاه ابوالقاسم نامیده می شود و ظاهراً قبر یعقوب لیث صفار می باشد» (ممتحن، ۱۳۵۰، ص ۱۵ برای آگاهی بیشتر ← احمد اقتداری، آثار و بناهای تاریخی خوزستان، تهران: مؤسسه فرهنگی نشر اشاره، ۱۳۷۵).

۲. در بیمارستان های بغداد، به مدد استادان و پزشکان گندی شاپور، حرکت علمی و تحول

کتابخانه

پزشکی به مرتبه‌ای رسید که در تاریخ فرهنگی جهان کم نظیر بود. پزشکان نامداری که به نام و نشان آنان اشاره شد، و گروهی دیگر، نسل اندر نسل در آن شهر تاریخی که زمانی «دل ایرانشهر» نامیده می‌شد، ظهور کردند و تألیفات معتبری از خود پدید آوردند که بعدها به زبان‌های اروپایی ترجمه شد و در دانشگاه‌های مغرب زمین تدریس گردید. برای آشنایی اندک با آن نهضت بزرگ علمی به نام و نشان چند تن از آنان اشاره می‌شود:

— علی بن ابن طبری (پدرش از منجمان یهودی مذهب ایرانی بوده است)، در سال ۱۹۲ق / ۸۰۷-۸م، در مرو متولد شده است، دارای کتاب‌های زیاد می‌باشد از جمله:

فردوس الحکمه (Paradis de La Medecine) این کتاب عربی در سال ۱۹۲۸م در برلن چاپ شده است.

— رازی، محمد بن زکریا، در سال ۲۵۱ق / ۸۶۵م در ری متولد شد و در ۳۱۳ق / ۹۲۵م فوت کرده است. رازی که در زبان‌های اروپایی به Rezes, Rezi, Rhazes مشهور می‌باشد دارای کتاب‌ها و مقالات زیادی است از جمله:

کتاب الحوای به نام Continens Razis توسط ژرارد کرمونی (Gerard de Cremona) ترجمه شده و در سال‌های ۴۲-۱۵۲۹م در ونیز به چاپ رسیده است و عربی آن نیز در ۲۲ مجلد در سال‌های ۶۸-۱۹۵۵م در حیدرآباد دکن به حیل طبع درآمده است.

کتاب المنصوری به نام Liber Medicinalis Almansoris توسط ژرارد کرمونی از عربی ترجمه شده و در سال ۱۵۱۰م در ایتالیا به طبع رسیده است.

کتاب‌های معتبر دیگری به عربی چون الطب الملوکی (= طب الخواص) و من لایحضره الطیب (= طب الفقرا) و بسیاری دیگر از آثار وی می‌باشد که از صدکتاب و رساله متجاوز است.

— علی بن عباس مجوسی اهوازی در سال ۳۱۸ یا ۳۳۸ق / ۹۳۰ یا ۹۴۰م در اهواز یا ارجان (بهبهان) متولد شده و در سال ۳۸۴ق / ۹۹۴م درگذشته است. وی در زبان‌های اروپایی به Haly Abbas, Ali - Ibne Abbas - al - Majusi-Abbas مشهور می‌باشد. دارای کتاب معتبر به عربی است به نام کامل الصناعات الطبیه الملکی که اروپاییان به نام‌های Liber Regius , Liber Totius Medecinae Le Liure Royal et Last Medical

Almal ki از آن یاد کرده‌اند، در دو جلد به سال ۱۲۹۴ق (۱۸۷۷ م) در مصر چاپ شده است دو ترجمه از این کتاب مشهور است، ترجمه اول توسط قسطنطین آفریقای (Constantin L' Africain) ترجمه و توسط اصطفی انطاکی (Stephen d' Antioche) که به سال ۱۴۹۲ م در ونیز چاپ شده است و شخص دیگری به نام میچل (میکائیل) کاپلای (Michael de Capella) در سال ۱۵۲۳ م در شهر لیدن با حواشی مفیدی انتشار داد که دارای عنوان زیر است:

Liber medicinae necessaria continens guem Haly filuesabbas editet reglique inscript unde et reglis Dirporitionis nomen assumpsit (Liden-1523).

— ابوبکر ربیع بن احمد الاخوانی البخارایی، وی در بخارا متولد شد و در سال ۳۷۳ق (۹۸۳-۴م) درگذشته است. وی تمام عمر را به طبابت گذراند، و کتابی دارد به فارسی به نام *هدایة المتعلمین فی الطب* که بیش تر به نام کتاب هدایة مشهور است. این کتاب به کوشش دکتر جلال متینی در دانشگاه فردوسی مشهد به چاپ رسیده است.

— ابومنصور موفق الدین، علی هروی که سال تولد و درگذشت او دقیقاً معلوم نیست دارای تألیفی است به فارسی به نام *الابنیه عن حقایق الادویه* که نسخه منحصر به فرد آن به خط اسدی طوسی شاعر ایرانی (۴۴۷ق / ۱۰۵۵ م) در کتابخانه وین موجود است و زگیلمان در سال ۱۸۵۹ آن را به زیور طبع آراسته است. کتاب مزبور در تاریخ برای پزشکان زیاد شناخته نبود. این کتاب نیز به صورت افست در بنیاد فرهنگ ایران (۱۳۴۵ ش) انتشار یافته است.

— ابن سینا، ابوعلی حسین بن عبدالله، در سال ۳۷۰ق / ۹۸۰ م در روستای افشنه بخارا تولد یافت و در سال ۴۲۸ق / ۱۰۳۷ در همدان درگذشت. اروپاییان او را به نام‌های Avicenna, Avicenne و جدیداً IBN, ISINA می‌شناسند.

از این حکیم و فیلسوف و سیاستمدار و پزشک عالیقدر در زمینه‌های گوناگون دانش‌های بشری، کتاب‌های زیادی به یادگار مانده که بسیاری از آنها در پزشکی است و مشهورترین‌شان کتاب *القانون فی الطب* می‌باشد که به قانون معروف است و همراه با پاره‌ای از آثار وی به زبان‌های غربی نیز به چاپ رسیده است.

— کتاب قانون، اولین کتاب پزشکی ترجمه شده به لاتین است که تا سال ۱۶۵۰ م در دو

دانشکده لوون (Louvain) در بلژیک و مون پلیه (Montpellier) در فرانسه تدریس می‌شد. ترجمه‌های لاتینی آن به نام‌های *Liber Cano* (در سال ۱۵۰۷ م) و *Libri Canonis Medicinae* (در سال ۱۵۹۳ م) مشهور است.

— جرجانی، سید اسمعیل، در سال ۴۳۳ ق/ ۱۰۴۲-۳ م در جرجان (اورگنج یا گرگان) متولد شد و در سال ۵۳۱ ق/ ۱۱۳۶-۷ م در مرو درگذشت. وی که در علم پزشکی، دوران جدیدی را به وجود آورد دارای تألیفات گرانبهایی است چون:

ذخیره خوارزم‌شاهی (به فارسی) که نسخه‌های زیادی از آن موجود است. این کتاب با ارزش به کوشش محمد تقی دانش‌پژوه و ایرج افشار در دانشگاه تهران (۱۳۴۴ ش) به چاپ رسید. الخفیه العلائیه (به فارسی) که به خف علایی یا خفی علایی نیز مرسوم است، در سال ۱۸۹۱ م در کانپور چاپ شده است.

الاغراض الطبیه و المباحث العلائیه (به فارسی) نوعی تلخیص ذخیره است. این کتاب نیز در بنیاد فرهنگ ایران (۱۳۴۵ ش) چاپ شده است و بالاخره کتاب یادگار که از آن هم نسخه‌های متعددی موجود است.

بعد از جرجانی نیز پزشکان حاذق و دانشمند در ایران در مسیر پزشکی و درمان قرار داشتند، لکن تحولی به سان گذشته وجود نداشت و بیش‌تر سعی می‌شد تا از نوشتارهای طبی و سوابق علمی گذشتگان استفاده نمایند. به زبان دیگر از زمان مغول بدین سو طب چون دیگر دانش‌های عصر اسلامی، در مرحله دیگری از تحولات تاریخی قرار گرفت.

8/1/59
Finished.

ماخذ

- ابن حوقل، محمد (۱۳۴۵). صورة الارض. ترجمة جعفر شعار. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- ابن ندیم، محمد بن اسحاق (۱۳۶۶). الفهرست. ترجمة رضا تجدد. به اهتمام مهین جهانگللو. تهران: امیرکبیر.
- امام شوشتری، محمد علی (۱۳۴۸). «دانشگاه شاپورگرد». مجله بررسی های تاریخی سال ۴، ش ۱.
- اولیری، دلیسی (۱۳۴۲). انتقال علوم یونانی به عالم اسلامی. ترجمة احمد آرام. تهران: جاویدان.
- براون، ادوارد (۱۳۵۶). تاریخ ادبی ایران. ترجمة علی پاشا صالح. تهران: امیرکبیر.
- _____ (۱۳۳۷) طب اسلامی. ترجمة مسعود رجب نیا. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- بلاذری، احمد بن یحیی (۱۳۶۷). فتوح البلدان. ترجمه و مقدمه از محمد توکل. تهران: نقره.
- بلعمی، ابوعلی (۱۳۵۳). تاریخ بلعمی. تصحیح ملک الشعرای بهار. به کوشش محمد پروین گنابادی. تهران: وزارت فرهنگ.
- بهار، محمد تقی (۱۳۴۷). ترجمة چند متن پهلوی. به کوشش محمد گلبن. تهران: سپهر.
- بیرونی، ابوریحان (۱۳۵۳). التفهیم لاوائل الصناعة والتنجم. با مقدمه و تصحیح جلال الدین همایی. تهران: انجمن آثار ملی.

- پیگولوسکایا (۱۳۶۷). شهرهای ایران در روزگار پارتیان و ساسانیان. ترجمه عنایت‌الله رضا. تهران: علمی و فرهنگی.
- تکمیل همایون، ناصر (۱۳۸۲). نظام و نهادهای آموزشی در ایران باستان. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- _____ (۱۳۸۴). «جایگاه فلسفه و علوم انسانی در دانشگاه گندی شاپور». مجموعه مقالات و سخنرانی‌های همایش جندی شاپور در گذر تاریخ. به اهتمام هوشنگ جباری. اهواز: دانشگاه شهید چمران اهواز.
- حکمت، علیرضا (۱۳۵۰). آموزش و پرورش در ایران باستان. تهران: مؤسسه تحقیقات و برنامه ریزی علمی و آموزشی.
- خانلری، پرویز (۱۳۶۶). تاریخ زبان فارسی. تهران: طرح نو.
- راولینسون، هنری (۱۳۵۵). سفرنامه هنری راولینسون به لرستان. خرم‌آباد: ادب و قلم.
- راوندی، مرتضی (۱۳۵۶). تاریخ اجتماعی ایران، ج ۱. تهران: امیرکبیر.
- زیدان، جرجی (۱۳۵۶). تاریخ تمدن اسلام. ترجمه علی جواهر کلام. تهران: امیرکبیر.
- سارتون، جورج (۱۳۵۷). تاریخ علم. ترجمه احمد آرام. تهران: امیرکبیر.
- _____ (۱۳۵۳). مقدمه بر تاریخ علم. ترجمه غلامحسین صدری افشار. تهران: وزارت علوم و آموزش عالی.
- سایکس، سرپرسی (۱۳۴۳). تاریخ ایران. ترجمه محمد تقی فخرداعی. تهران: علی اکبر علمی.
- سیریل، الگود (۱۳۵۶). تاریخ پزشکی ایران. ترجمه باقر فرقانی. تهران: امیرکبیر.
- شهروینی، مهربان (۱۳۸۱). دانشگاه گندی شاپور در گهواره تاریخ. تهران: پورشاد.
- صفا، ذبیح‌الله (۱۳۳۶). تاریخ علوم عقلی و تمدن اسلامی. تهران: دانشگاه تهران.
- _____ (۱۳۶۳). آموزش و دانش در ایران. تهران: نوین.

- صفا، ذبیح‌الله (۱۳۵۶). تاریخ ادبیات در ایران. تهران: امیرکبیر.
- صلیبی، ژاسنت (۱۳۸۲). ایرانیان آشوری و کلدانی. تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی.
- عیسی‌بیک، نصر (۱۳۷۱). تاریخ بیمارستان‌ها در اسلام. ترجمه نورالله کسای. تهران: مؤسسه توسعه دانش و پژوهش.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۴۵). شاهنامه. تهران: بروخیم.
- قفطی، علی بن یوسف (۱۳۴۷). تاریخ الحكماء قفطی. ترجمه فارسی از قرن یازدهم هجری، مقابله و تصحیح و حواشی مهین دارایی. تهران: دانشگاه تهران.
- کریستن‌سن، آرتور (۱۳۴۵). ایران در زمان ساسانیان. ترجمه رشید یاسمی. تهران: ابن‌سینا.
- گزنفون (۱۳۵۰). سیرت کورش کبیر. ترجمه غ. وحید مازندرانی. تهران: بانک بازرگانی.
- لسترنج (۱۳۶۳). جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی. ترجمه محمود عرفان. تهران: علمی و فرهنگی.
- مجمل‌التواریخ و القصص (۱۳۱۸). تصحیح محمد تقی ملک‌الشعرای بهار. تهران: روضانی.
- محمدی، محمد (۱۳۵۶). فرهنگ ایرانی پیش از اسلام و آثار آن در تمدن اسلامی و ادبیات عربی. تهران: دانشگاه تهران.
- مستوفی قزوینی، حمدالله (۱۳۳۶). نزهة القلوب. به کوشش محمد دبیر سیاقی. تهران: طهوری.
- ممتحن، حسینعلی (۱۳۵۰). سرگذشت جندی‌شاپور. اهواز: دانشگاه جندی‌شاپور. ✓
- نجم‌آبادی، محمود (۱۳۴۱). تاریخ طب در ایران. تهران: دانشگاه تهران.
- نصر، حسین (۱۳۴۸). معارف اسلامی در جهان معاصر. تهران: جیبی.

○ نفیسی، سعید (۱۳۳۱). تاریخ تمدن ساسانی. تهران: دانشگاه تهران.

○ همایی، جلال (۱۳۴۰). تاریخ ادبیات ایران از قدیمی ترین عصر تاریخی تا عصر حاضر. تهران: فروغی.

✓ ○ Shapur Shahbazi, A. and Richter, Lutz (1999). "Gondēšāpur", *Encyclopaedia Iranica*. New York: Columbia University, Bibliothecapersica Press.

○ Siassi, Ali Akbar (?). *Melanges D'orientalisme*. "L'université de GondiShapur et l'étendu de son rayonnement". Tehran University.

مجموعه از ایران چه می دانم؟

دفتر پژوهشهای فرهنگی منتشر کرده است

۱. گستره فرهنگی و مرزهای تاریخی ایران زمین
ناصر تکمیل همایون
۲. جزیره قشم:
صدف ناشکافته خلیج فارس
علی بلوکباشی
۳. تخت جمشید
حسین سلطانزاده
۴. آبسکون یا جزیره آشوراده
ناصر تکمیل همایون
۵. قالی شویان: مناسک نمادین
قالی شویی در مشهد اردهال
علی بلوکباشی
۶. سرگذشت دریای مازندران
ناصر تکمیل همایون
۷. نوروز: جشن نوزایی آفرینش
علی بلوکباشی
۸. فرش ایران
فضل الله حشمتی رضوی
۹. کتیبه های ایران باستان
محمدتقی راشد محصل
۱۰. خلیج فارس
ناصر تکمیل همایون
۱۱. بازارهای ایرانی
حسین سلطانزاده
۱۲. سینمای ایران
محمد تهامی نژاد
۱۳. مرزهای ایران در دوره معاصر
ناصر تکمیل همایون
۱۴. بانک و بانکداری در ایران
منیژه ربیعی رودسری
۱۵. سامانیان: دوره شکوفایی فرهنگ
ایرانی - اسلامی
محمدرضا ناجی
۱۶. مازندران
وحید ریاحی
۱۷. کلیساهای ارامنه ایران
لینا ملکیمان
۱۸. نخلگردانی: نمایش تمثیلی از جاودانگی حیات شهیدان
علی بلوکباشی
۱۹. گاه شماری ایرانی
موسی اکرمی
۲۰. لارستان
محمدباقر وثوقی

۲۱. شیخ بهایی
محسن دامادی
۲۲. ایرانیان ارمنی
آندرانیک هویان
۲۳. تنگه هرمز
غلامرضا زعیمی
۲۴. راه و راه‌سازی در ایران
منوچهر احتشامی
۲۵. تاریخ ایران در یک نگاه
ناصر تکمیل همایون
۲۶. دادرسی و نظام قضایی در ایران
سیدحسن امین
۲۷. نادرشاه افشار
رضا شعبانی
۲۸. نهضت جنگل: زمینه‌های اجتماعی
شاپور رواسانی
۲۹. اردبیل
داریوش به‌آذین
۳۰. کوروش کبیر
رضا شعبانی
۳۱. جامعه ایلی در ایران
علی بلوکباشی
۳۲. دریانوردی در ایران
حسین نوربخش
۳۳. زبان و ادبیات ایران باستان
زهره زرشناس
۳۴. زرتشتیان
کایون مزداپور
۳۵. ایران باستان
نادر میرسعیدی
۳۶. بنادر ایران در خلیج فارس
حسین نوربخش
۳۷. راه آهن در ایران
منوچهر احتشامی
۳۸. ایرانیان آشوری و کلدانی
ژانست صلیبی
۳۹. اوستا: «ستایش‌نامهٔ راستی و پاکی»
محمدتقی راشد محصل
۴۰. داریوش بزرگ
رضا شعبانی
۴۱. نظامی گنجه‌ای
بهرروز ثروتیان
۴۲. خسرو و شیرین
بهرروز ثروتیان
۴۳. پوشاک ایرانیان
بیمان متین
۴۴. عین‌القضاة همدانی
هاشم بناءپور
۴۵. تهران
ناصر تکمیل همایون
۴۶. جشن‌های ایرانیان
عسکر بهرامی

در دست انتشار:

- مارلیک
عادل ابراهیمی لویه
- میراث ادبی روایی در ایران باستان
زهره زرشناس
- دیوان استیقا
سیدحسن امین

۴۷. تقسیمات کشوری ایران
بهرام امیراحمدیان

۴۸. تیموریان
غلامرضا امیرخانی

۴۹. بروجرد
غلامرضا عزیزی

۵۰. خوارزم
ناصر تکمیل همایون

۵۱. هنر قلمزنی در ایران
منوچهر حمزه‌لو

۵۲. فوتبال در ایران
حسین محمدنبی

۵۳. تئاتر در ایران
بهروز غریب‌پور

۵۴. آیین جوانمردی
مهران افشاری

۵۵. دانشنامه‌های ایران
مهناز مقدسی

۵۶. خوش‌نویسی در ایران
لیلی برات‌زاده

۵۷. ماهان
محمدعلی گلاب‌زاده

۵۸. فرایند تکوین حماسه ایران
جلیل دوستخواه

۵۹. قحطی‌های ایران
احمد کتابی

In the name of God

What do I know about Iran? / 60

Gondishapur University

Dr. Nasser Takmil Homayoun

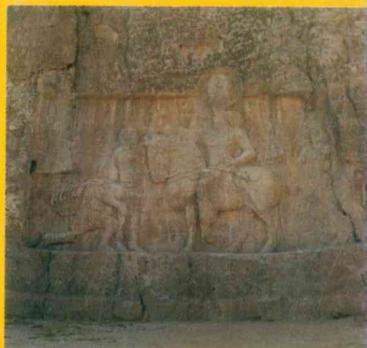


Cultural Research Bureau



ناصر تکمیل همایون

ناصر تکمیل همایون در سال ۱۳۱۵ در قزوین متولد شد. وی در دو رشته تاریخ و جامعه‌شناسی (به ترتیب در سال‌های ۱۳۵۱ و ۱۳۵۶) موفق به اخذ درجه دکترا از دانشگاه پاریس (سوربن) شد. او همواره در زمینه جامعه‌شناسی تاریخی ایران سرگرم پژوهش و تألیف بوده است که از آن میان می‌توان به این آثار اشاره کرد: تاریخ اجتماعی و فرهنگی تهران (سه جلد)، نه کتاب از مجموعه «از ایران چه می‌دانم؟»، نظام و نهادهای آموزشی در ایران باستان، و بیش از یکصد مقاله که در نشریه‌های علمی و فرهنگی کشور انتشار یافته است.



Nasser Takmil Homayoun

Nasser Takmil Homayoun was born in 1936 in Qazvin, Iran. He received his Ph.D in history (1972) and in sociology (1977) from the Sorbonne. His extensive researches and studies embrace the sociological history of Iran. His published work includes: *The Social and Cultural History of Tehran*, (3vols.); nine subjects in the "What do I know about Iran?" book series; *The Educational System and Institutions in Ancient Iran*; and more than one hundred articles for Iranian scientific and cultural magazines.

